

سپاروون

شماره ششم - زمستان ۱۳۸۸ - ۱۰۰ صفحه - ۱۰۰۰ تومان
شماره هفتم - بهار ۱۳۸۹ - ۱۰۰ صفحه - ۱۰۰۰ تومان



آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و شعر عاصی

شماره ۱۰۰

لکی فائیف



دہ دہ دہ

دعوتِ حق و شکرِ عظیم و شکرِ زیادہ شہرِ اسلام آباد کے لیے
و شخصہ جی فر عورت و شکرِ زیادہ شہرِ اسلام آباد کے لیے
لکے فائیف ہمیشہ بلک شہرِ اسلام آباد کے لیے

۳۰۴۱۰ بہ استثنای روزہای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پ ۱۲ خدمت شما قرار دارد ۰ اد رس : شہر نومقابل مسجد جامع شیرپور ۰ تلسفون



علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاهون . جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند
قیمت های مناسب به مناد شعبه
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و
قرطاسیه با انواع حلقه، سیاهون و سایر لوازم و مجلات
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد.
ادرس: مارکیته خسرو کتب
ایند الهیه منیر

خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروش انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید.
مشتریان دایم خوراکه فروش انوش باشند. همچنان مجلات
و جراید مورد علاقه تا آنرا از این خوراکه فروش
در اختیار گرفته می توانند.

آدرس: چوک قلع فتح رسته

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و کست های ویدئویی و نحوه تاز آنرا از
آدرس: کست های موسیقی و کست های ویدئویی تابش
مجموعه گان دات

خوراکه مورد
نیاز شمارایه
فروش میرساند
همچنان بلوزهای
بهاره هندیه و لباس -
چین از قبیل سیراهن، دامسک
چسپرهای بزانه، طفلانه و دخترانه
ساخت وطن را با قیمت های نازل به دسترس میرساند.
جمعین محبت فرار میدهد
شما می توانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تا آنرا نیز دست آورید.

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه
تعمیر کتب
و کتابچه، انواع قلم های
خودکار خود رنگ و به ما قلم
اجتناب برید بگورید ضرورت تا آنرا به قیمت های مناسب
و رعایت بخش و شتاب نماید. آدرس: چوک اول فروشگاه بزرگ -
انعام - نمبر ۱۲۲۶

آدرس: کست های موسیقی و کست های ویدئویی تابش
مجموعه گان دات

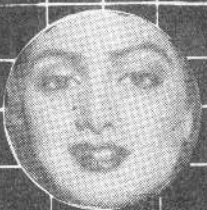
آدرس: کست های موسیقی و کست های ویدئویی تابش
مجموعه گان دات

قرطاسیه فروشی اخبار

کتاب، قرطاسیه، مجلات و کارتهای
ترویجی اوزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ قلع
منیر منیر آن جنوب تانک تیل



صفحه ۱۱۶



صفحه ۱۰۱-۱۰۲

شعر عاصمی

صفحه ۱۱۰

په زره پوری

۱۲

چیراغ خاطرات

۵۴

دوربختان پوری

۲۴

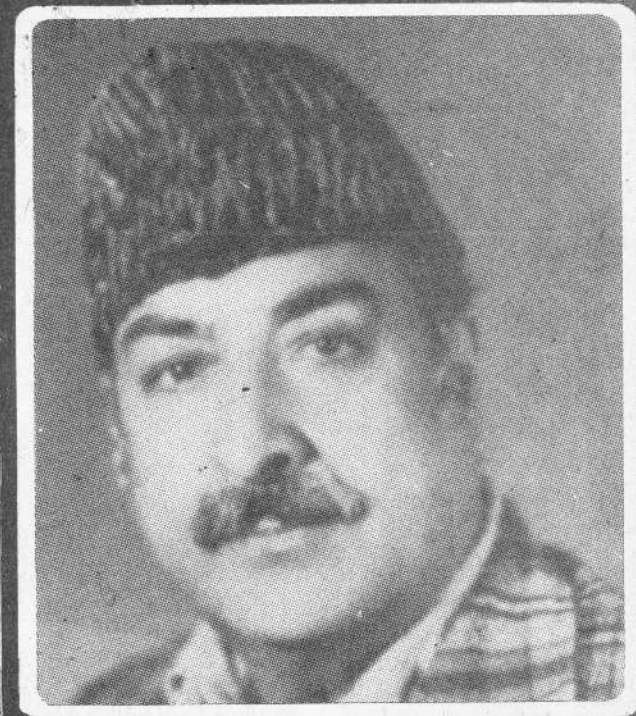
آواز دریا

تولوته

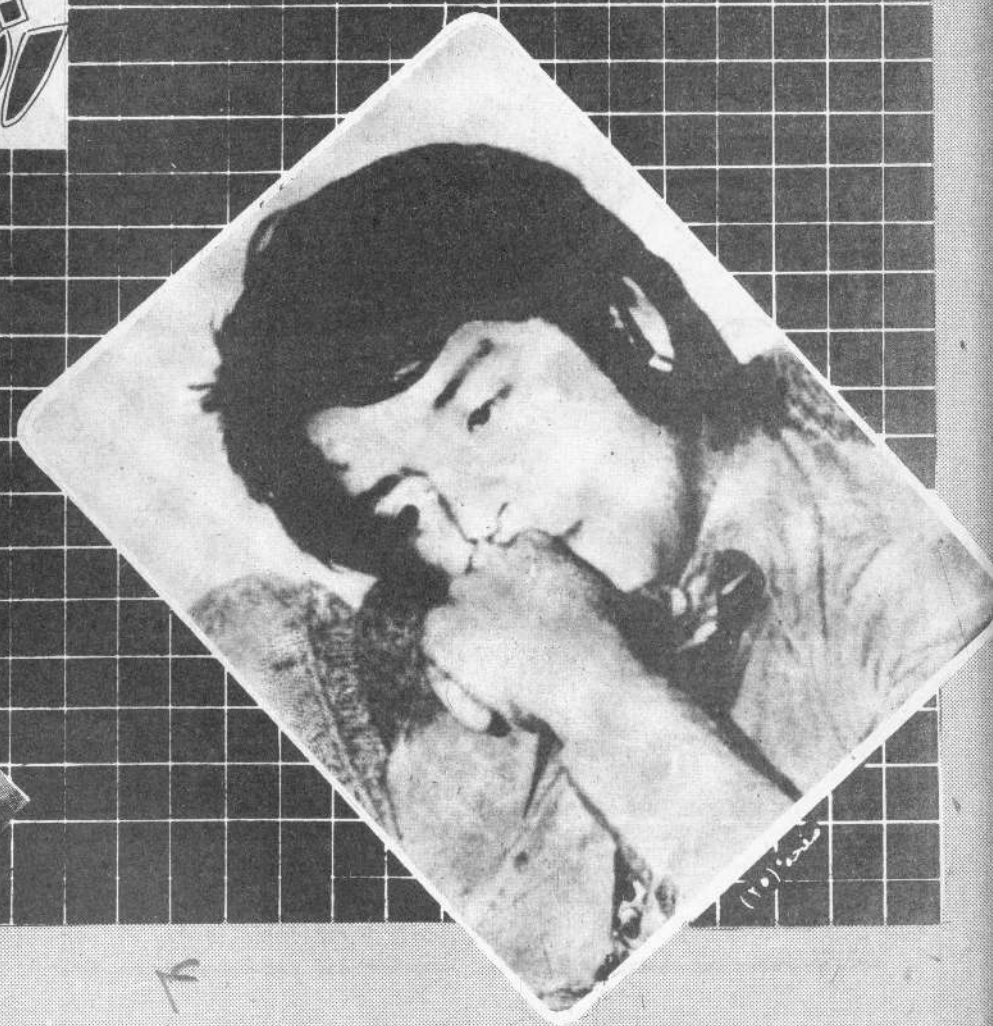
ارتقا لاب دروغ

ناوی

۱۸



صفحه ۱۱۰



صفحه ۱۱۰



صفحه ۱۱۰

سپاوون

نمارة سوم ماه جوزا ۱۳۶۸ شمارة مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:
بارق شفیع عاصمی
محمود حمید عاصمی
عبدالله شمس الدان
وہت شور و زریب
شفیق وجدان

ادرس: مکرورون سم بلاک (۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعہ دولت عاصمی
حساب بانک (۱۰۲۳۳) نمبر ۸
د افغانستان بانک

مدیر مسئول: دکتور ظاہر وطنین
تلفون: ۶۱۶۵۱
معاون: آصف محرومی
تلفون: ۶۲۷۵۱
سوتیپورڈ: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۶۱، ۶۸، ۶۶

خطاطی: کبیر امیر ویمی قانع
ارت و گرافیک: حمید حلیمی و حمید مسعود
تایپ: اسحق جلیلی واحد شاه نصیری
مہتمم: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، مضمین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.

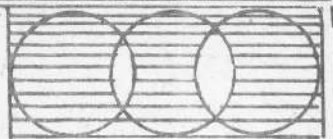


رازيکه در دل

بهار اول سال

شهر ما مدفون است

نوشته نظام



من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجاسیماي گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن ناکون باقیست .

من بالاحصار رومی بینیم باشکوه جاود انش که هزاران قصه در خود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بسوی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز رسته های استوار پیشین خود را حفظ نموده است . بالاحصار در جنگ اول :

انگلیس ها با پلان ازبیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم ازاصل توپه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آکنش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پیداست گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام ((مهمان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۴۱ به کابل رسیدند .

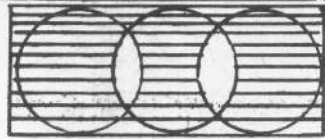
اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسیدند . گرمای کوچه های کابل به سردی گراید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد

شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر با یاسرو ناامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عمارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها پنج هزار سوار و کماندار را در شهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جا بجا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شانمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی بارون و سرتیپ اکلند سر جان مکناتن اعطا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن افاق تشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در بالاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت . مکناتن ، که دیگر در امور کشور مادت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکور خان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظلم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکناتن با این کار خود ، در واقمیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملاعبد الشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهمانان موفقی کابل وانمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظلم الدوله



با نحوه امثالش نشان داد که شاه دست انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مسأله ت نموده و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

XXX

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راس سپاه افغان ، که از کوهستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد . مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتمد امیر دوست محمد ، از عقب به مکناتن گفت . ((امیر دوست محمد خان رسید)) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید ((بالشر)) سلطان محمد جواب داد که : ((نسی)) امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش موفقی یکساله بالاحصار ، که درهاله بی از باهام کشیده شده بود ، ازین رفت

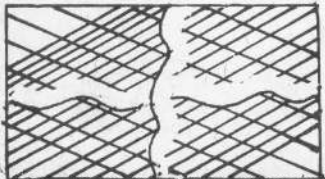
همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری هایی زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

هنگاهی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزار سوار انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکندهار پنج هزار درجلال آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی سوار انگلیس در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجن بود .

در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگه های ((دهن پر)) سیلاره ، پیش قبض ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد . مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا باقیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویب رسانیدند . با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند . قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخون آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)



چیه میگویند؟



کس و کس

و کس و کس



و کس و کس

موسیقی

تیموتی

الوان

COMS



زنده گی رادوست داریم

هماحصل سال چار پوهنځی اقتصاد :
 زنده گی روڼدي است ازخوبی هاوزشتی ها، ازخوشی هاورنج های بیکران با این همه نسر از ونشیب بازم زنده گی رادوست میدان وخصوصاً آنوقت زندگی درنظر خیلی دوست داشتنی وزیاست که درزنده گی ام اشخاص غیر مد اخله ننمایند وازاشخاص غیبت گو و حسود دور باشم .
 به نظرم درخوشبختی یک خانواده اولاد رول عمد ندارد . من هم آرزو دارم در آینده صاحب پسرک قند ول باشم .
 - ازینکه پسرگفتید حتماً برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟
 - درین باره برای شما خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز خیلی وقت آشت ، شره است اگر بیش از وقت در باره داشتن پسر ویا هم اسم آن چیزی برای نشر شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوکابل :
 به زنده گی علاقه مند یی و به عشق وفاداری را میسندم . دختران جوان درگزینش عشق شان باید روزگاران بس ازازدواج شان راد نظر داشته باشند باین معنی که مرد زنده گی شان راتغافل برای خوشبخت سازی زنده گی شان انتخاب کنند . البته برای این منظور باید همسر خود رامعیب دوست داشته و به عشق شان وفادار بمانند . خانواده ها باید در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند . به نظر من دختری شایسته همسری است که در بهترین زنده گی این صرف برای مردی جای موجود باشد ، و زنی شایسته دوست داشتنی است که زنده گی این را وقت دوستی شوهر و اطفالش میسازد .



من به عشق و آینه دارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل لیسه عمر شهید (علا سرباز) :
 عشق مظهر زنده گی است ، عشق چون شعله سوزان آتش در زمستان دلید یرو چون نسیم بامداد بهاران دوست داشتنی است که بدون آن زنده گی تلخ و سوز و چون زمستان سرد و تاریک است .
 - من توانم بیروم که زنده گی خودتان زمستان سرد است یا بهار یوربار .
 - زنده گی خودم به فصل خد انضای شیرین و مطبوع دارد . من عاشق ام و به عشق و آینه خود اضمینان و باور کامل دارم .



نامزدی یک آزمون است

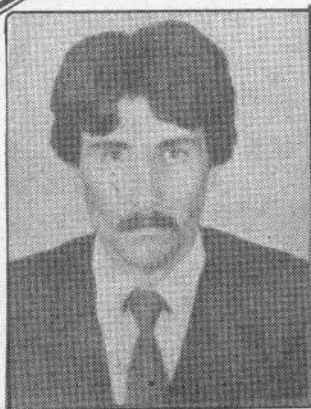
نفسه کار جوان تحصیل
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :
عاشق شدن عیب نیست چون
طبیعی است و نیاز اما باید با
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .
بخش عشق نه آنست از نامه ها
و دید نهایی نگاهی مانند
نلمعای هندي آغاز میشود .
عشق یعنی تعیین سرنوشت
عشق یعنی راه یابی به همسری
انسانیت است . و بهترین
راه برآورده سازی این نیاز
ازدواج است و ازدواج مستلزم
یک آزمون است و به نظرم این
آزمون تعاوت نهاد رجرجان
نامزدی میتواند صورت گیرد و منی
خواهم تعصبی در دیدن است
آندن مفکوره منفی در این زمینه
وجود نداشته باشد .



پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان
کارت .

خواست من از همه دختران
جوان آنست که قبل از رو آوردن
به ازدواج بایست برای تشکیل
خانواده صمیمی و سالم آماده گی
لازم بگیرند ، دختران جوان
باید شیوه برخورد و اجرای مسوول
لیت مردم زنده گی شان سرا
بیاموزند . و بیوسته بکوشند
تا طرف مقابل را درک نموده به
همه اصول زنده گی زناشوهری
وفادار بوده تا بای جان به آن
حرمت بگیرند . بهترین دوره -
آموزش اصول زنده گی زناشوهری
و تدبیر منزل روزگاران تجرد
است . از زمانیکه از ازدواج -
پشیمان میشوند بدم می آید .



از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتی سف
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین
وزنان هرزه است معتقد شده ام که
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن
تن درند هم . اینجاست میله های
زندان زنانی دیده میشوند که
در ظاهر قیانه های شان معصوم
است ، مگر باطن شان از نساد
اخلاقی انباشته است که این امر
مرا از قدسیت زن مشکوک میسازد .
چنانچه یکی شوهرش را کشته
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی
کرده و اندیگری روسی شده است .
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج
کم بگونه شماری از مردان ، که
بدست همسران شان کشته میشوند
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج
هراس دانه .



عشق واقعی نه عشق مد روز

نبیله نیر و محصل زبان و
ادبیات :
در مورد عشق و ازدواج به این
باور استم که در روزگاران تحصیل
باید این اندیشه ها را از سر بسدور
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد
نکنند . البته نوصت عشق فرزند
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل
است بنا بران من بعد از تحصیل
خواهم شد .
- دوست دانه که دختران
همیشه در استفاده از مود حد و
معین معیار ها را در نظر گیرند



بزرگمردان زمانه‌ها

به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته: فرهاد دریا



برای حقیقت‌ساز از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش باید شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله‌ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان در رک و کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی ایمن سری بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را شناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و توانمندی دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و آراسته با زور دانش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی د پرتی با زبان بجزئیانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگ جا - دوگر و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار د انشا کاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال دیگر موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طنز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پیکانی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کبابی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیدن و دست یافتن بد آن سالها ن درازی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود . نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستگیر بقیه در صفحه (۹۲)

تولونه په زره پوری دی

سید ایروى نڅاه وایى؟

د قونیه د جنازیم د د روزي له پاسه د مویه سماع ترسره کیزی هلته د خرخنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی ټول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دي له دغوانخوونو ټخه د ژوندانه راز په دي ډول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی د بحر - خید ونکو درویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرخنده درویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وواى . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرسون رکاو ن یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د درویشانو په وړاندی حقیقیس درویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جابیریا ل په جابیز کوی . تیرکارنه اونقلونه تکراروي . هغه دام چی پخپله یی غورولی دی لجان په کی ټنگارکوي .

هغه رخت چی د ((هابیل)) جمجمه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاوروکی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی ټنځه کسه .

د یوسف د لیدلو هڅه ، اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دي .

سماع هغه رازدی ، چی د ځینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه وسلم) ویلی دي .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرشته وی اونه ، بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري .

د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آیا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دي باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي :

داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسمانو څخه لیدل کیزی .

سماع له خانه سره جگره ده .

د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاوروکی لوټ ووی .



خونگه چی بی شمیره ستوري
به لايتناهي فضاکی شته، نوبه
دي ټول کولاي شوخيال وکسر و
چی د دي ټولو په منځ کې يويا
خو په بشپړه توگه له هره بلسوه
د حکمي د غونډاړي په شان وي .
که د ارنگه وي اوپوه سپاره زمونډ
سياري په خير وجود ولري په
غوڅه توگه ژوندي موجودات هم
کيداي شي هلته مناعته راغلي وي
او وده يې کړي وي .

پوهان عقیده لري چی د مکرو-
بونو په خير ندره بينی موجودات
د دي وس لري چی بشپړ روغ رست
له فضا څخه تير شي . نوبه دي-
ټول همدغه مسافرين د دي وس
لري چی ژوند لمبوي نقطی څخه
بلی نقطی ته يوس . همدارنگه
ناشونی نه ده نور موجودات چی
په بشپړه توگه له موز څخه په ميليونونو
توپولوري له موز څخه په ميليونونو
کيلومتره لري . د ژوند اووي وس-
لري او ان کيداي شي فکروکسري
اوکه موز غوندي همداهوانه تنفي
کوي او زمونډ په شان په خور و
بحان نه مړ وي ، بناي په بل ټول
سره ژوند تيرکاني .



آباد هستوگنی يوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لري چی دا-
رنگه کارناشونی نه دي . او گواکی
نور موجودات وي چی د فکر لسه
نعمت څخه برخمن اود نړی په بله
برخه کې ژوند وکړي . هغه توکونه
چی زمونډ وجود تري جوړ شوي دي ،
کيداي شي د فضا په يوه بله سيمه
کې وي . له بلې خوا به پيدا شوي
نړی کې بی شميره ستوري شته
چی کت مترلته ورته دي او بايد
په ميليونونو ستوري د يو بل غوندي
وي .

دهرات تاريخی کلا

زمونډ د گران هیواد افغا-
نستان له تاریخی اوارزینتاکو
یاد کارونو څخه یوه د اختیارا -
لدین کلا یاد د هرات ارگ دی چی
د هرات ښار په شمالی برخه کی
موقعیت لري . دغه تاریخی کلا
زمونډ د پلرونو او نیکونو وارزینتن
یاد کار دی چی د پیروکلونو وارزید و
بیر یوله تیرید وسره سره هماغسی
جگه غاړه او په ځانگړی یویار او
برتم ولاړه ده او هر دیوال ،
هر بڼ او هر لوبه اوبه یسی
زمونډ د هیواد د تیر تاریخ حماسی
اویویار نی منعکسوي .
تاریخی شمیر ونکی عقیده لري
چی د هرات ارگ د ارتاکوانا د
ښار پاتی شونی دی او اوسنی
کلا د همدغه ښار په کډوالو جوړه
شوی ده چی وروسته یی دا ختیله

والدین کلا په نامه شهرت مو-
ندلی دی . ویل کیږی چی دغه
کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا
بیاله سره ترمیم شوه او نړی د لسی
برخی یی بیا جوړی شوی . خو
کله چی گوډ تیمور د هرات یرغل
راوړ او د ښکلی هرات پیری بر-
خی وړانی او ویجاړی کړی نو د
اختیارالدین کلا هم له دغه
وحشیانه یرغل څخه په امان کی
پاتی نه شوه . د گوډ تیمور په امر
د هرات د ښار اوسپنیزی د روازی
چی د غوري سلاطینو او امیرانو
نومونه اولقبونه پری کښل شوي

وه وایستل شوي او (شهرسبز)
ته یویرل شوی .
خو کله چی امیر شاهخ د -
سلطنت بر تخت کښیناست ، هڅه
یې وکړه چی د خپل پلار د -
استبداد او وحشیانه اعمالو ننسی
نښانی د خلکو له زړونو څخه
پاکی کړی او هغه ځایونه چی
د دغه په امر له خاوروسره خاوري

شوي او ویجاړ شوي و بیرته له
سره جوړ او ترمیم کړی . امیر
شاهخ د هرات د ښار د نورو تا -
پاتی په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

امید یا رز آینه گلشن
ویرانه اش میخورد

رفعه در کبریا هنر گل
میرزا گل



ساخته: کاتب

هرگاه میخواند بسته از
میاند که حدای نسیم در بهار
از لای لای شاخه های شکفته
میگذرد. آن وقت موجی از خوشی
در رگهای جان آدم میورد.
او همان گونه که مصومانه
میخواند با چهره مصومانه مقابل
خود می ایستد.
وقتی از او پرس این چیست
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه
قلبت رنجه نرود او در جوابم
می خندد. حال از نسیم چهره این
را می پوشاند میگوید: من آنرا
بعضی ها خوانده ام هدم کسی
نموده است



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سرشار استم.

بقیه از صفحه (۸۸)

— پس چرا این چنین پرسوز

میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوشم آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام (آغوش

گرم واکن بود.

— کدام سال بود که یار را به

کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند

پارچه آهنگ، خواست قلبی تان سرا

گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

— خوب بالای اصل مطلب

بیایم موسیقی را چگونه شناختید

که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانواد ه

هنرمند به دنیا آمدم. لذا همیشه

نوای موسیقی در گوشهایم طنین

داشت. همه وقت آنرا غمگین

زده میشنیدم و اینگونه وارد دنیای

هنر شدم، هنر موسیقی را تحت

نظریه یون استاد غلام علی (امید)

آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی

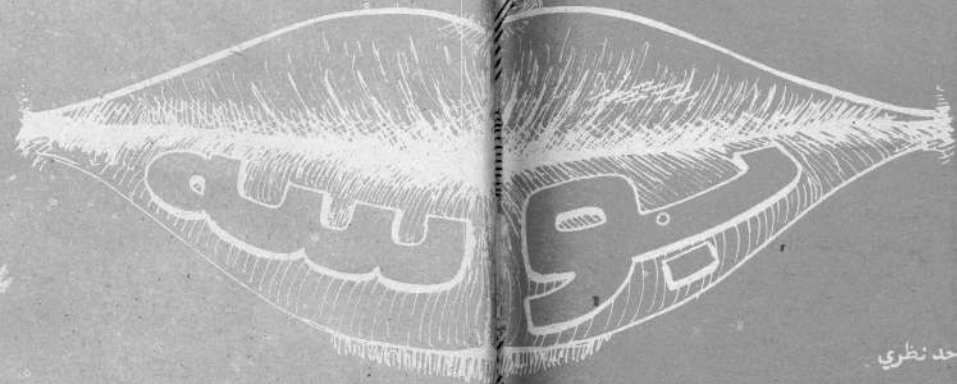
آموخته اید ؟

— در باره موسیقی هر قدر

آموخته شود باز هم کم است. من

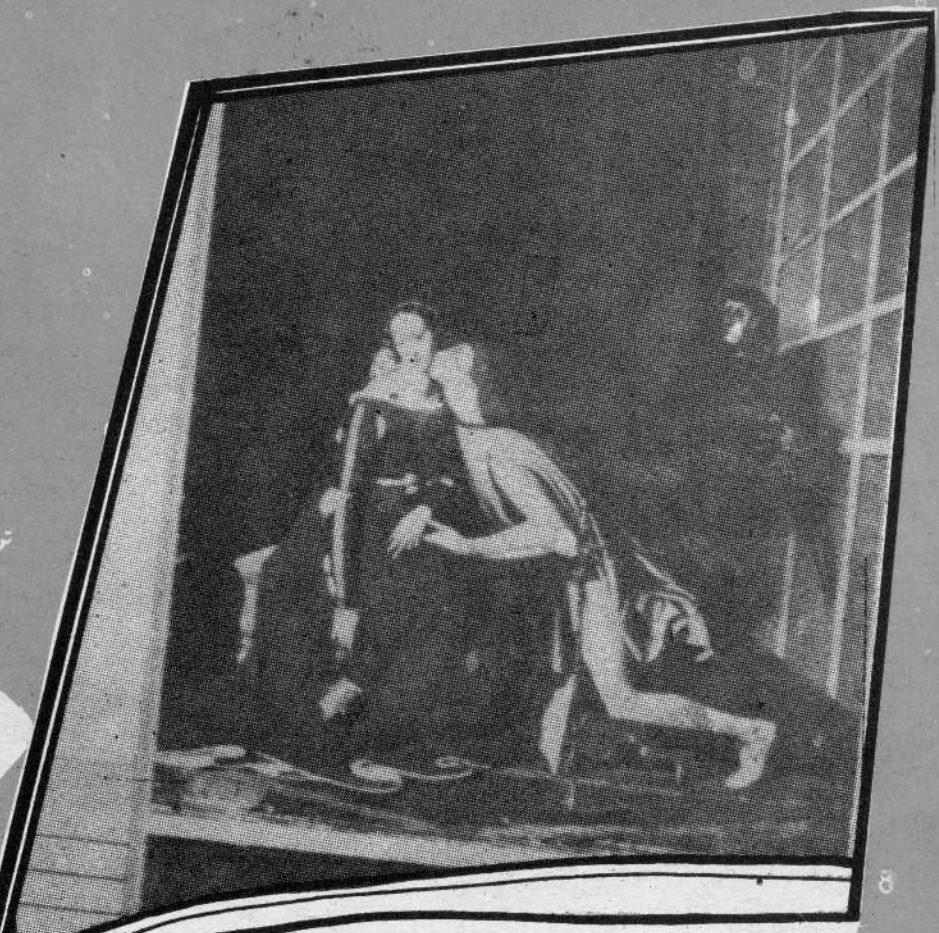
زیاد کوشیده ام که بیاموزم و فرهنگ





ترجمه واحد نظري

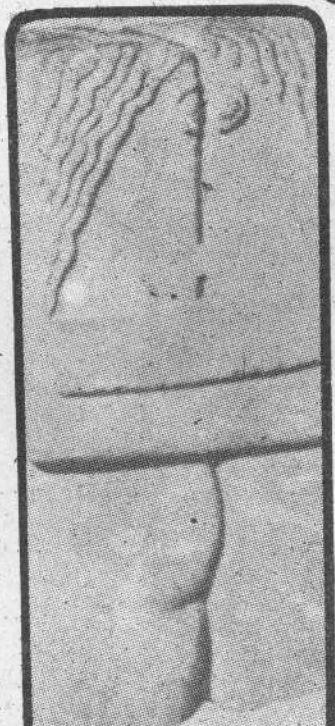
دانشنامه زیبایی



یابلی و فراتر از آنکه را بخوانیم ، بوسه های آنها راحتی در جنت وصال میدهد. در جلوه برای همیشه بماند .

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته ، جای جفت های شاق - ادبی و خیالی را انسانهای کسره خاکی گرفتند . آثار بزرگ آرزوها و خواب و خیال آفتابش گران خود را منمکن ساخت . توجه نقاشان ، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق های جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی ، هیجانان روائی ، حسادت ، لذت جویی و آرزوهای ناجایز بود . در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان شان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند . بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم تا جایز بوسه ، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بُعد روائی دارد ، بعدی که در کلمات هنرورانه انعکاس یافته ((یک جسم و یک زنده کی استیم ...))

سندوده اسطوره و افسانه قیام است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد . بوسه های ونیره (زهره) و کوهپدون از دوره دوم باروک و مانیزم انگلیس نشاندهنده روابطی است که نه مادرانه است و نه پسرانه . در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار - آنتیپتس گران بزرگی کم دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل نمیدهد . ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کینوا راه ، تیمستان و اینزولدا ، یاولیو فرانچسکه از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان میباشد . بوسه های آنها روانهای شان وزندگی شان را تا دم مرگ صی از آن هم در پیوند نگاهدارد . هنروردا به تیمستان میگوید: ((ملایک وجود یک زنده کی هستیم ، تو و من هر دو برای همیشه یک آفتابش - جدایی ناپذیر استیم))



عشق همیشه بوسه را تشیل میشود

است . در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنرا عمدتاً با الهام از اسطوره ها (میتولوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند . با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آورده باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجسزا سازد . با آنهم بوسه سخت در

نکاح ، نمایانگر ارتباط روح میباشد . همین ارتش سمبولیک دیک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کسر دیه تا نزدش میداد ، حقوق قانونی زن را واضح سازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نیکرفت . بوسه با وجود سمبولیک بودن آن ، در هنر اوایل صحت قوی وسطی کم تر تصویر گردیده

فرانسوا پول . در . آنتیوانتشت ؛ چینی ها از بوسه اروپایی ، که دهان یکسلیک برای بوسند ، وخت زده بودند و آنرا یک نوع مسهل شیطانی می پنداشتند . ولی در اروپا بوسه ، تاریخ درازی دارد . به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند . به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نهرویی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادلیه با مرتبط ساختند . بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا صفت آنها دهنده روح و معمول آفتابش دو وجود میدادیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است . ارتش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد . به نظر پیرلا در همینای شمعانات عمومی بوسه ضمنی حن مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپای قرون معمولاً به کنجوری ارتباط میگردد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد ، کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کندی سه نوع عشق است که بشکل ذیل باید ترجمه گردد : عشق فنیکی ، محبت دوستانه و عشق خدایی . هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمیباشد . به قول منتقد ادبی ، نیکولاس ج. پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بختریک یک کار مادی قبول شده است . بوسه هم مقدس (آسمانی) است و هم زمینی ولی برای مردم قرون اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی نا آشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت . در سال ۱۸۹۷ آنتیبولوک

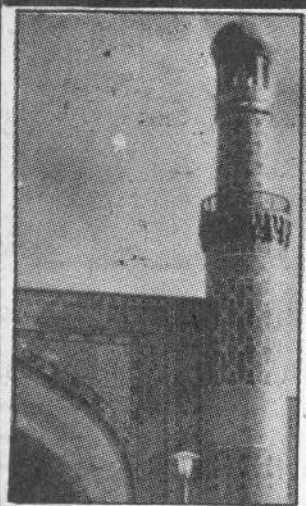


دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرون پلوه پسه
 تورو تيرکيوکي بخانونه تاوکړي وو او ناوړي نجونو
 خوښوونکو نه اچولي وو او په گونگوس گونگوس مخامخ
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .
 تپه مې نيمگورکړه او د دغو پلوه خاوري کاوه چې
 چاکره روانې دي . بخان سره مې وويل نن خواخوږه
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې پسه
 د له چل گزي بايانه لارې شي . په همدې سحر کې دم
 چې پينځې د لونگين ماماد کلاتمونه وروڼدې شوې او
 په کرار کرار يوه په بله پس د هغه کورته ننوتلې .
 لونگين ماماد وې مياشتې وړاندې وروڼدې ته
 غم وړې وو او هلته مې خه خبره د گلې بازخان کا کا
 سره لاندې باندې کړه او شخړه مې وکړه . ستاسې
 نه به مې خه پتم گونگين گل باز کا کاته پيخو وړکړي
 وچې په ماخه ته د دومره بره بره کيږي که دوسره
 نواوښتون مې خه د زوي هلوکې دې راوره . چې
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يرد يو لوانوارو -
 سپو وڅوړل . پښتون خوڅيل مړ ښه برد يوطن کس
 نه برېږدي .
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله
 اوسپن فا بونه چې مازي به مې شونډه توره نسوي
 قد وې وه . چرته کې نامعلم بخاي کې عسکروشي و .
 اوچې عسکروشي و له هماغې ورځې مې بيا د مړ يا د
 وروڼدې خه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتي گروکړ
 قلبه مې خرڅه کړه او پيسې مې توملاکړې . چرته به
 چې چارو ته کومه پته وروکه هلته به پس لار . پسته
 همدې زوي د کا سې د کونډې جارشاو د بولي پر ک
 ته کيناست خوڅيل عسکروشي مې و نه موند خه مود
 وروسته خبر شو چې تنکې زوي مې په ماره کې په سوپ
 الوتې اوچا مې ورته خاد راوڅپلې چې د جگر پسه
 وخت کې مې خپله په خاد رکې تاوې کړې و ډراوړل
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوڅپلېو کله زړه
 شل کيده . بيا مې چرته قرص روان وکړ او هماغه پ
 ته لاره چې گيښې کم موي غوښه يا هندوکې به مې
 پاتې وې اوڅپل کلي ته به مې راورې . خو هلته مې د
 خپل زوي هېڅ نښه و نه موند او تپې تابوت مې بېرته
 را وړ .

داوړي

دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور دگران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لخوا ماکو خخه د ی چی اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له پلوه یوسترشهار کاربلل کیزی د پوړیو پورا هیسی د هرات مسلمان خلک به دغه سپیکه معبد کی دلوی خدای به عبادت او لمانحنی بوخت دی .

کله چی دعبو به خاوره کی د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت ارنابوهی ، شرک او کفر توری تیار یی له منغه یو پری اوتیاره زبونه یی دایمان او وحدانیت به بلوشو روینانه کرل .

نه موده زروسته زمور به سیمه کی هم د اسلام او اسلامیت رها خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل یسی به مسجدونو او عبادتخا یونو او بیتل ، اوسه شمانه وخت کی دهرات جومات اسلام مبادتخای به حیث میژندل شوه او داد رب ویشتم جبری کال د پاتی به ۶۱ مخ کی

نولومری به یی ورته به کرکه وکتل او دزی لاندی به یی ویل : پلار خونری یی فته پت مری وکر . به سپین زبیر او جروگی جان له مرغه و زغوره اود خونری لور لا وار یی هم . کیرجنی به تانوجا خه کر ی دی چی خلک دی به جان را تویل کر ی اوتی ورته سلگه وهی . خلک شرموی ، قام شرموی ، چوپ شه گینی خوله به د ریاندي ماته کرو .

نجلی به دغه خبری به خپلوفوز ونواوید لی خسو مجبوره وه چی جان غلی ونیسی اوک نه نوبیا کله به چی پوره تنگه شوه نوبه زره کی به یی تیرشو چی خدایه ته ولی د هغه جرم سزاچی مانگه ی کر ی ماته راکوی . زه داخل تور ویتان دلته دچایه نامه سپین کرم . دچا به طمع خپله بنکلی محوانی خاوری کرم خدایه

دلونگین کونډه به دغه ورغ میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به یی چی سپرغی ته وکتل کله به یی به سترگوکی دیوې ترخی موسکا خوک وشو او کله به یی هم دغومی اوغم اوتیکی به سترگوکی پ ولسی پ ولسی شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال د اود کلی د ماشومانو خبروچی : (بچو دلونگین کونډی ناوې راوستی نساوې) می به غوز ونوکی انگازې کولی . کله به می یوه ته کتل او کله بل ته ، اوکله هم سپرغی ته چی لایبکی یی پرمخ د اویبچه یی نه وه بیله ، کالی یی هم بنودی وو او د ناوتوب نسی پکی همدونعلید ل کیدی . دلونگین ماماد بنهسی نه خوزه خبره وم چی همداسی ناوې کونډه شوې وه او هخ کرم اولاد یی لانه د زبیر ولی . ددی سوچونوسره می سودانوره هم پریده . مالا به همدی چرتونوکی زنگل چی ناخایه خوته سپین زبیری اومخورد حجری نه راغلل اوتعبو ته ودریدل ویی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته وواپی چی راووسی ، موز بخور ، او سپرغی ته هم وواپی چی بچی داستاخیل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا ددوې حیا ده . ته به ددوې پتساتی . دلونگین کونډه ستالکه مور داسی ده هو ، دوې نو هغه جرگه ماران د چی سپرغی یی دلته راوستې وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زره نور به جاوید وشو د موره لویه خبره می همدو په زره کی جرته ایسارولی شوه . نوبوی زری - بنهسی ته می سرورنیز دی کر : ادی : دلونگین ماما کونډی دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوی ادی زما په خبره پوه شوه به داسی حال کی چی سترگوکی شاوخوا خارکاره نوبه پیره عسادی لهجه یی راته وویل . بچی داد بختو خبری دی . د غیرت خبری دی . سپرغی خواره یی به بد وکی راوستی اود یوې بنهسی دلور بیسی یی هم دلونگین ماما کونډی ته ورکری دی .

نومابیا خوله راجوره کره او ورته می وویل نو چاته یی هغی بیاخبره زماله خولی واخسته او ویی ویل : دلونگین ماما کونډه شکر اومید واره ده خدای خولوی دی بچی ، که د زوی مورس نوبیا به ورته سپرغی به نکاح کسری .

هو . نو دگل باز کاکا به غیرت دلونگین دغه پینور داسی ولگید لکه دفرانسی توبک پز . د صبر کاسه یی نسکوره شوه . به ویرجنو سترگوکی یسی د اور بخری تاو را تاوشول . د جرندي ارم ته یی لاس کر او لونگین ته یی به گزید داسی گداور کر چی دی یوه گداور سره یی خای به خای کر . به جرنده کسی ناستوکسانوکل باز کلک پلک ونیو . چونه ته یی خیر ورکری . کوتوالیان له چونه نه راکته شول . گل بازکا کا ته یی اترکی به به پنیو اولاسونوکی واچولی اوسیده یی چونه ته جگه کر .

ماته خود لونگین ماماد مری کیسه توله مالوسه وه . خواوسد هغه دم مری نه غوتې ورغی تیرې وې . خلو پیتی یی هم تیره شوې وه . عذراود وایسی خلاصه وه . اخترهم نه د رافلی چی خلک به یی لومری اخترته به د اوفاتیا تلل . اوکال یی هم نه د پوره . نو بکه زماسود ایسی پیره شوه چی ولسی لونگین ماما کره د موره بنهسی ورروانی دی . به همدی سوچ کی م اوله خانه می پونستی بیل کر ی وې چی کلی د غونکیو او ورو ماشومانو خبری می ترغوز شوې چی : بچو دلونگین ماما کونډی ناوې راوستی . یو - هیزی ناوې . چی کوم وروکی به نوبی پالی ته راغی بیا به د پالی کوم هلک ورته هماغه خبره تکرار کره . بچو پوهیزی چی دلونگین ماما کونډی ناوې راوستی ناوې بیرته به ماشومان به لوبو سرشو . بل به بیا غز کس راغی هلوکی ناوې وگوزو او ددی خبری سره جوخت به یحینی ماشومان دلونگین ماما به انگس ننوتل . هکه یکه پاتی م . د ماشومانو خبری راتخوشی مسخری یتکاریدی . خو سودا می لایسی پریده . زه هم یی واکه شم . غوجل می به نیما یی کی پریشود . د سرو سوتونه می لاسونه وینعل خالکی می له سره ایسته کر . دکوتی تباب ته می لاس کر و . خپل بنهسه گری د خاصه تیکری می تری راکش کر . خند می واهه اوبه سر می کر . خدای شته چی کلک تروپوزک می واچاره چی خوک می همدورنه بیژنی چی د شیرخان نگر برنونه ناوې وه . لاسونه او پیتی یی لاسره ورو اوبیایی له واره سترمات کر او د کلی نه بهن پرده کلانه لاره . خوزیا زره تردی زیات بارنه شو او اخستلای اولوسه می وه نو بکه می شاوخوا وکتل . جان می به تورتیکری کی تاو را تاوکر او نیخ به نیغه دلونگین ماما کلانه ننوت .

دلونگین ماما کونډی به چوتره پفرغوی ولی د اود پفریه منغ کی یی یوه برستن خلو رغبکره اچولی وه اویوه نجلی پری ناسته وه . دنجلی به مخ بیکی و اویبچه یی نه وه بیله . کله به یی خپلی معصومی سترگی هاخوا د بخرا وار ولی اوکله به یی بیاد موره اوتیکی توی کر ی لکه د پسرلی باران . گرد چابیر ه ترې بنهسی ناستی وې . حیثی بنهجو به ورته به دلا - سا یی ویل بچی ! لوری مه ژاپ . به دی حال هم شکرو یاسه . داخود پینشو خبری دی . که داسی نه وای شوې نو خدای خبرنه چی اوس به دی د پلار به خاوره بوئی شته شوې وای . او حیثیو نورو بنهجو به ورته به غوصه غوصه کتل . سپرغی ستمی به یی ورته ویلی . حیثی بنهسی به چی هر بلوته تیرسد ی

مدون زوی فرخوهر سپید

می گذرد

ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپید را کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرا فریاد می کردند و سخا ل فان اش در میان آهنگش میدادند و گار را تا جاهای کسرت میزدند که احمد ظاهر تحمل راز دست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت ها پیش با امتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت ها پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر شروع می کرد . میخواند و میخواند و چی بسا که کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مصرع شعر را به یادش می آورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه (۸۱)

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش مصرع های از شعر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :
 - نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوش دلخواهی (رهی)
 - میروم خسته و افسرده ، وزار - میروم (فرخ)
 - ای قوم به حج رفته کجا میید کجا میید (مولانا)
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرایش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه را نداد . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان میرفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی از مناظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم . مجله سپا وون گذشته است . نقید را تا سه صافی در اختیار

مرگ



به هر سوسومروم ای شناد رجستجوی ولی از تو سرافی نیست نه درینجانه در انجا ! بیاد بازی ای که میگفتی : من ازین استان غم سفر دم ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی : برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود (بگذرد) اموختی رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی رفتی سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست بیاد بازی ای که میگفتی : مرا چون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی و ای ناجوان این را برای خودی پیش تعمت ساختی رفتی شین در خواب خواهد دید اگر گویی جوابه را که تن تیا زادم ، باز اسدم ولی جای تو اینجا در میان مردم ما خالی است و یادت تا ابد باقی است و باز ای هرگز نمی آیی ، نی آیی

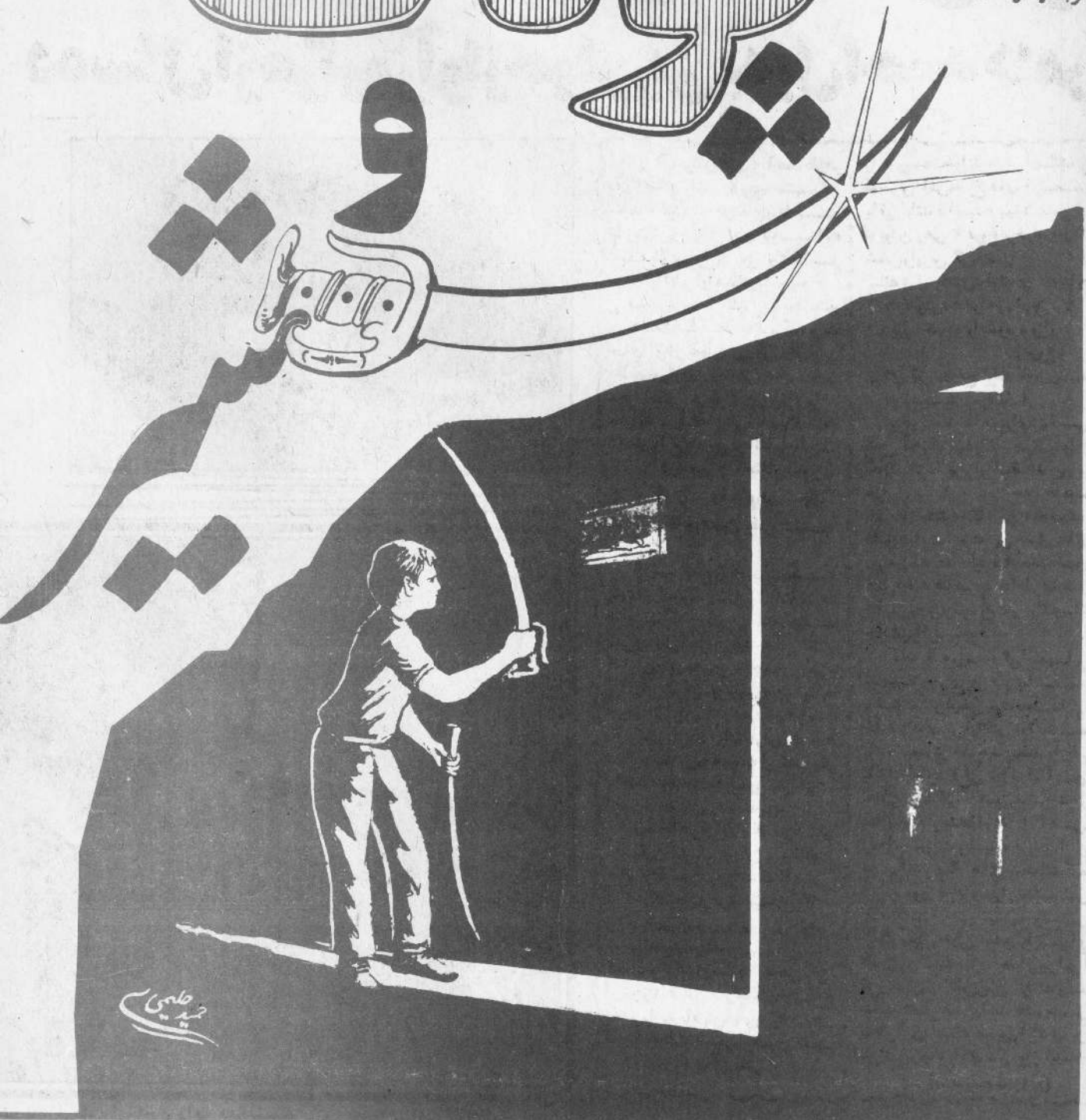
... این مرثیه را یکی از نزدیکترین دوستان یکی از موسیقی مادرکار ترین چهره های موسیقی مادری و فعالیت هنری احمد ظاهر بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گوناگونایی دارد او اینها را است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی مادری باقیست این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ماحکایه کرد :

احمد ظاهر آن مرد پراور و خوش صدای که در منطقه از شهرت هنری بلندی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده ستیژ کابل نشانداری دلش به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد ، تا او را در روی ستیژ همراهی کند و تنها پیش نگذار چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل داشت . آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورش میآورد به همان پیمان که مرود لهر بود . همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب میآورد . اب عجیبی داشت که مبادا کسی استقبالش نکند ، مبادا کسی برای کف نزنند مبادا کسی تمسخرش نکند چرا که احمد ظاهر تمام نام و شهرت از کوتاهی قدش نشیج می برد . و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگذرد .

داستان کوتاه

گودگود

نویسنده: روزه دینی
ترجمه: رضا سید حسینی



طبعی

است. قدرت کار کردن نداشته
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش
به او گفتند:

تو بگذار برو.
وسر کارگر که پیرو مردی بود،
گفت:
وقتی که آدم نصف دلش
در خانه باشد، دیگر حال کار
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره
نشوده از رنج و هذاب، در خانه
است. مادر در آشپزخانه منتظر
است. روی پای پاک پله ها،
همسایه های صدا می آهسته حرف
میزنند و دو بچه کوچکتر را خاموش
میکنند.

فقط ((بی بی)) بچه
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان
پهن، موهای کمرنگ و قیافه
کودک جدی، همراه داکتر،
بی آن که دیده شود، روی اتاق
خزیده است. هر چند که از این
کاره شدت منعش کرده بودند!
هیچ سرو صدایی نکرده بود.
پس خانه بی میان جالی های
ماهیکری و سایبان های پنهان
شده است. میترسد، زیرا از لای
در، پدرش را میبیند که با چهره
گرفته خاموشی حرکت کرده
میکند. دو قطره اشک آهسته روی
گونه هایش میغلزاند، بعد دو قطره
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر
را میشنود که میگوید:
شماره هستید! زن تانرا
آماده کنید، چون امشب می آیند
بچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،
امشب کودکی را در بردارد که
میبرد. پرهه رنگ و آرام، مانند
آدمک چینی بازیچه ها، در
بسترش دراز کشیده است. دیگر
به اسباب بازی هایش دست
نمیزند. برادر هایش سخت
مشاقق آن ها هستند اما پسر،
خشمگین است. ((این ها خیلی
گران تمام شده، اسباب بازی
های بیمار است!)) همه آن را
به آرزوی سلامت و نشاط بچه روی
لحاف چیده اند. یک اسب
چرخدار یک دلقک سخ و زره،
یک همون مخمل پوش، یک دست
اسلحه روسی با یک کلاه خود
واقعی، گل کبری با خورشید و -
زین و یک شمشیر کوچک.

تتھایک بازی هنوز سرگرمش
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش
لرزان به طرف او خم میشود
کودک بازاری میگوید: بسوز،
مامان، بسوز!

زن بیچاره با پر روی رکاب
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته
به کار میاندازد و چرخ خیاطی
برای سرگرم کردن کودک او مانند
حیوان وفاداری خرخر میکند.
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

((بی بی)) به آشپزخانه
رفت. مثل این که مادر همه چیز را
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه
خشتی، در میان تکه های هینز
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.
بچه بزرگ خانوادگی که قدش
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،
دستها را دور گردن او حلقه
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است
بباید؟
آن گاه مادر قدری گریه کرد
تا تسکین یافت. و پسرش مانند
مرد بزرگی او را به طور جدی
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل
باشید و زود بخواهید. قرار
است یک آدم بد، خیلی بد،
بباید ((مپی)) کوچولو را ببرد.

((بی بی)) به اتاق دیگر
رفت. پدر، همان جاکار بنجره
نشسته است. آفتاب دم فروب
بر روی شیشه پنجره میخیزد.
از شاگان پرده که به طوزه گوش
بالاکشیده اند، تکه و سیم می
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت
ندارند در جریان هفته، بیکار
باشند، نمیداند چی کار کند،
و با انگشتان خشن و سیاهش
باز بچه هارا روی لحاف زیر
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.
((بی بی)) نزد یک میشود، مدتی
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پد زاجاره میدهی که شمشیر
کوچک را بردان! آنرا خودت
به من داده بود.
مرد که از چنین درخواستی
تکان خورده است، نگاه خشم
آلودی به پسرش میاندازد، -
چنان که گویی بچه کفر گفته است
غرض می کند.
برو کم شو، دیگر چشم بس
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز
حاضر نیست، ساعتی است که
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،
مدتی کوتاه به میخانه پایین
می رود تا در باره بدبختی
باد و ستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.
خانه در خواب است و محله
تاریک کنار شهر نیز در آن به
خواب رفته است. اما پدر
و مادر، در دو سوی رختخواب
شب زنده داری میکنند، گویی
می خواهند که چو لوی شان
را از دستبرد آن دزد ناصری
که قرار است بباید، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان
کرده است با چهره بی به رنگ
خاک با گوشه های آویزان دهن
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است
که ((بی بی)) کوچولو، با پیراهنی
خواب بلندش و با پاهای پرهنگه
به طرف رختخواب میخزد. شعله
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس
از جای خود تکان نمیخورد.
آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر
مورد نظرها از غلافش میکشد و می
برد ((بی بی)) با شمشیر فرار میکند
و شمشیر وقتی که از برابری جراح می
گذرد، برق می زند. به سر هت
روی صدا به طرف وسایل خودش
می رود و مشغول لباس پوشیدن
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه
برو و کفش های بندی بی صدا
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق
بسته است. روی چهار پایه پسر
می رود. روی پنجه های پای بند
میشود و خودش فشار می آورد
شمشیر کوچک روی دستگیره رو از
میخزد و صد میکند.

آن گاه، معلم نیست ماد را زیر
تاثیر چی احساس از خواب میبرد
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بچه ها
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -
تند دیوانه هابر میگرد و میبوسد:
- زان! ((بی بی)) کجاست?
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به
صورتش خورده باشد، از جا میپرد
و میگوید: بقمه در صفحه (۸۳)



بقیه در صفحه (۸۰)



تعبیه کننده: نادر بهیما

نه رفته گان و نه آینده گان ، نیدانند
 که ترون پر هنر ما چه سخت و سنگین
 استرامید های نوین با عذاب های
 کهن به هر طرف تگری ، گس جنجگ
 خونین است اگر که هانسق د پیروز
 آرزو میکرد به ماه چهره مشرقه یک نگاه
 کده جوان هانسق اسروز آرزو مند است
 برای ماه غسل یک سفر به ماه کس

صد جوانان ما از یاد ر خود
 توقعاتی دارند ، به گونه مثال
 هژده ساله گان لیسه عالی مریم
 که یکی از مکاتب تقریبا در افتاده
 از مرکز است و با نهد اشست
 اصالت های کهن که جز مفعنات
 مانده اند ، به صورت رسوم
 توقع دارند که برای شان در همه
 امور ، آزادی های قایل شوند
 بوهنتون تا شرایط درس و کار در
 بیرون از خانه وغیره .
 جوانان دیگر نیز از بعضی
 تبعیض های خانه وادگی رنج
 میبرند ، مثلا نسرین کارمند شرکت
 کنشش باکی میخواهد والدین به
 همه اولادها به یک نظر ببینند و
 یکی را برد یگری ترجیح ندهند .
 لیلیا از لیسه آمنه قد و میگوید:

لین مکاتب و فابریک ها که در سه
 وجود آوردن تضای کاملاً راحت
 روانی بامن همگاری نمودند
 سپاسگذاری نام . اینک نتیجه
 گبری تست را میخوانم :
 در برابر پریش ((توقع از
 والدین)) جز چند تن استثنایی
 که از والدین به خاطر عدم ممانعت
 شان در همه امور ، سپاسگزار بودند
 (مانند تیمور از لیسه حبیبیه که
 والدینش هیچگاه از اعمال او
 باز پرس نکرده و در مسایل شخصی
 او مداخله نمی کنند) دیگر
 ان یا ساده بگویم نود و هفت در

از متعلم ، محصل ، دکاندار
 کارگر اهل کسبه و منسوب عسکری
 نمودم و ان چه برای ادامه کار
 بیشتر ن وقظه ام مینمود ، صرا
 حت با سخاهی جوانان بود ، چه
 آنان راهراسی از رویه رشدن
 با یک روز نالیست پیچیده بود ، بل
 که فکر میکردند با آینه شان رویه
 رو حرف میزنند ، به جز اقلیت
 محد و دو ان هم در برابر چنید
 پریش محدود که بعداً یاد آور
 خواهم شد بولان میدانم از مسؤ

تست های روزنی به متابع
 آینه تمام نمای اوضاع مسلط
 روانی یک اجتماع بوده و همه
 ساله در مالک مترقی جهان
 نتایج این تست ها به متابع
 شواهد تاریخی ، درج روزگار
 میگردد که با کمال تا سفد روطن
 ما این زمینه ، شاهد کتر کارهای
 بوده که خواستم با امکانات محدود
 دست داشته ، روان جوانان وطن
 خود را به معرض نتیجه گیری بگیرم
 تا سر آغازی به همچو تست ها بوده
 وهم بتواند بحثی بر روان جوانان
 اجتماع ما باشد .
 یازده پریش همگن از یکصد و
 ده جوان بین سن هفده و نوزده

از هر کجا

صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده، شمار کشته شدهگان در اثر تصادمات روی جاده جارمتریه کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد، رانندهگان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایژاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی های که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال، پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سوزن می شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که تنها یک زنده گی میکنند صبحانه این جملات قبلا ثبت شده تیلفونی را، از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میپردازد. کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یازن مسن که به تنهایی زنده گی میکند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر را بگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس - جانسن یک علاقه مند کمپیوتر - اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیوردی دیگری را که در ستانش روبریده بود کمک کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته می شوند در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شیا هت دارد اما

حیوانات را هم میدزدند

هشت ملیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری عمومی نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی - کار میگردند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویج در برابر تحقیقات طبی میدانند و میگویند:

((این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند)) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل شادی ها، سگ ها، پشک و موشها شایع ترین کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی طبی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجلاناً خطر پخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بی القوه خطرناکند.

خانمی که تیلفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود



حساسیت به پوست مادر یک

ایجاد میکند بسیاری وحشی در برابر وجود و حرکت مادر یک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرد شده از بدن حشره قرار دارد. تنها کشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن مکس است در کا هت واکنس حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلیند کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد عادی و ۱۰ تا ۶۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادر یک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد. پارک جین سنک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک که شعاریند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زد خواستار ختم ((سرکوسی و اختیاق کارگران)) گردید. گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) پیوسته. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزدها شان ۵۰ درصد افزایش یابد تشکیل شده است.



برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سگرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید. این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسین میباشند که کنیا پس تربیتی و آموزشی و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سهم میگیرند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخصت غمسود، سگرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پر ایام زنستان سگرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحی جهان، سگرت سبب مرگ بیش از ۱۰۰ هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سگرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند. در اتحاد شوروی تعداد زنان سگرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این عادت خراب را اختیار میکنند. بانسوده در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سگرت میکشد.



از مردم سال عشق

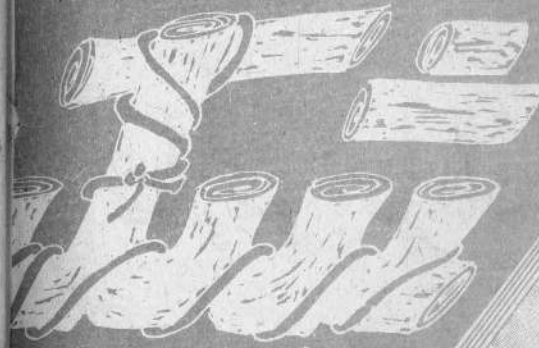
باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقی که امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند. در جریان حفیات در ۱۵۰ کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است. دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سروصدا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سروصدا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سروصدا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم ریز کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سروصدا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سروصدا را کاهش میدهد. "ضد سروصدا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سروصدا است اما ۱۸۰ درجه با

از همگونی

تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

علم پسران محمد شکسته بند کارپدر را ادامه هند مید



ج: گاهی موثریت کار با پیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی از مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برای من تعیین شده بود اما از من چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرورت است که شکسته بندی علموی را گسترش دهیم؟ پیشنهادات شما در زمین چی است؟

ج: در شرایط کنونی چگون و اقدامات شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کمتر بود و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریضان بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینمایند که بقیه در صفحه (۶۰)

کسر استخوان مراجعه میکنند به همان چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیاد تر است و لکن در حالاتیکه از واقع مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد وسیله معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از تریل شوش و ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زور فشار یا با دست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و بعد از آن یکسوه سوختانده شده بالای آن میگذاریم سپس با کافور قطعه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از من بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را در بر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نیا شد یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را در بر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهده این کار بجهون آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۰ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میرسیم.

س: میسر است که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور علموی در اکثر امروکن ناحیه بندیده و با درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم خصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تسلاوی مینماییم.

س: تدای تان معمولا چی گونه است آیا قناعت بخش است؟

ج: مریضانیکه زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یکی بود بگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد اما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینها و اینها خوانندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است می بیند دادن معنویت استخوانها طول ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است و در اکثر موسسه روزگ از افغانستان در اکثر موسسه و در از افغانستان در زمین زمین ها تجارب جدید را برضه داشته اند اما در نوشته علمی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتیم در کار مینماییم به زود تدای در کار به یک عطاری مشابه است بخوریم انواع ادویه های یونانی در قطعی ها چیده شده و مریضانی زیاد ای انتظار میکنند در داخل دکان دود و دوشک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نیند آمدن برای میگویم

روزگار بیچاره جسور



سازند تا عاشق میکند به... شد و هم مردم چی قدر او را دور... دارند که حتی در آن بیویارک که...
جای (مادر اولادها) خودش به... خرید برود... کسی بیاز کچالو و... میوه میخورد و میخواهد خانه رفته... به اصطلاح بوز بد هد که ببینید... چشم بازا را آورد ام... مسا... را گرفته... برای رسیدن به خانهاش... (که در مسجد اتفاق شاه شهید... است) به سرویسی سوار میشود... سود را با شواری بالا میکند... جایی هم نمی یابد... چوکی ها... بر است... نه هلیز موتر بر است و حتی... بالای شانه های مردم هم جایی... نیست...
جسور... عرق ریزان و نفس زنان... وارد بر میشود و خود را در گوشه های... جامیکند... مرد خیر خواهی که در... چوکی نشسته باد شواری مارش را از... نزدش طور کک میگیرد... او هم زیاد... خوشحال میشود که هم بارش سبک... میگرد...

عظیم جسور هنرمند سابقه دار... راهه ماوشما میثنا سم... هم... آوازش را هم تصویرش را... آوازش... از روی پارچه های طنزی میزاقلم... به گوشه های ما آگناست و تصویر... افراد رفلما و تیا ترهای تلویزیونی... زیاد به تماشانشته ام... جسور... اکنون مد بر برنامه های... نمایشی را در یوفا نستان است... مرد بیست آرام... متواضع و کم حرف... با استعداد و خوش برخورد...



آخرین میگویم که...
تا اینکه متوجه شد ند که فروشنده... متکرر به جای روغن... کچالورا در... بیب انداخته... کچالوی جوش داده... شده پاک...
اطرافی مظلم... دو ان دو ان... خود را به بازار جدد میرسانند... و سراغ آن فروشنده... ظالم را میگیرند... اما نمیاید زیرا فروشنده... کانی... ند اشتاد رکاسوک روغن و ا...
میرود...
سراجم... اطرافی دود مست... در از تر از د... ویا به منزل بر میگرد... و فرد ایش این حکایت را به من... میگوید و میافزاید...
به کی نالم...
به خدا اوس...!

عادله ادیم یک بگششی

را گم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته شده... سینما ماکه محم... بو هنتون کابل است... با استقا... ده... از یک بورس برای مدتی عازم مسکو... و صوفیه گردید...
نی برای این سفر آماده... کس... کامل گرفته بود... و چندین روز... بختی از آن در شهر نو و کوچمنه وی... کابل دیده میشد که می خرسد... میکرد و یکس لباس برای خود... و تحفه برای دوستانش در آنجا... تهیه دید...
روز بروز فرا رسید و او در یک... کسی بیار خود را انداخته... به میدان هوایی بین المللی... کابل... شتافت... کسی هر دو یکس... رایابین نمود و عادله ادیم یک...
آخرین میگویم که...
عادله ادیم که نه اشکی زینخت... ونه داد و نغان را راه انداخت... این سو وان سو را خوب دید... فکر... کرد شاید یکی از دوستانش... ی... و ی... شوخی میکند اما چنین نبود...
سراجم... عادله ادیم یکس... خود را گرفته... سوش را با... انداخت و روانه... سالون میدان... هوایی گردید...
ماه عادله ادیم سفر خوش... میخواستیم و منتظر برگشتش هستیم

بکس را گرفته نزد یک دروازهد خوی... میدان گردید... آن را گذاشته... دوباره برگشت تا یکس دوی را ببورد... که متوجه میشود از آن بکس خبری... نیست...
آخرین میگویم که...
عادله ادیم که نه اشکی زینخت... ونه داد و نغان را راه انداخت... این سو وان سو را خوب دید... فکر... کرد شاید یکی از دوستانش... ی... و ی... شوخی میکند اما چنین نبود...
سراجم... عادله ادیم یکس... خود را گرفته... سوش را با... انداخت و روانه... سالون میدان... هوایی گردید...
ماه عادله ادیم سفر خوش... میخواستیم و منتظر برگشتش هستیم

ماجرای شیرین گل پرسوز و حاجی کامران



حاجی کامران

حمید... عبدالله هنرمند خوب... و با استعداد که در جمع هواداران... هنرش به نام (شیرین گل پرسوز)... معرفی شده است... اکسون... مصروف تعبیه... سریال را در... شیرین گل و شبر... آقا با حاجی... محمد کامران... کیدین معروف ما... با جمعی دیگر از هنرمندان... مس... میباشند...
چندی پیش سریال تلویزیونی... آن که مشتمل به بیست و شش... بخش است به پایان رسید و... زودی بیست و شش بخش دیگر آن... برای تلویزیون... آماده خواهد شد...
معمولاً در نمایشنامه های... این دو هنرمند خوب مانعش مقابل... یکدیگر را بازی میکنند... حمید... عبدالله (پرسوز)... عادت دارد تا... اگر خیلی بی درکار باشد... واقعا... سبلی آبداری نتار بناگوش حاجی



بقیه در صفحه ۸۳

اطراف افی از اطراف روغن خرید



خواست برای خانه داده اش... روغن بخرد و یکراست راهی بازار... جدد گردید... در آنجا یک بیب... روغن (آسیا) را... (دو هزار... افغانی) ارزانتراز... تخمین شده... فروشنده... کان روغن... خرید... بنجهد افغانی... بول... کرایه تکسی بود... اخت و بال... ب... خنده... و دل امیدوار... وارد خانه... گردید... خانمش خیلی خرمند شد... با خود گفت برای دوسه روز دیگر... از روغن ذخیره شده... (با سره...)... استفاده میکند...
سه روزی از آن... خواستند... از روغن تازه استفاده نمایند... اما به هراندازه... که زیاد تر روغن... میباید اختند... کتر چریس میدیدند...
آن زنده می میکند و در رشد رکمی... باشد... علاوه دارد که کد و کسر آن... هرگز اصلاح... نشد...
حکم اطرافی شنیده بود که... هر یک تانک تیل لوگر بیوست... (بالاحصار)... بازاری ایجاد... شده که آرد روغن را ارزانتراز... مند وی کابل به فروش میرسانند... بولیرا که باد شواری به دست آورده... بود... به جای آن که با آن دارو... برای تسکین درد قلبی خود بخرد...
حکم اطرافی کیدین خوب ما... که با در بیخ از مدت چند سال به... این طرف... به بیماری قلبی دچار... است... با آن هم با بیستگاروتلاش... بیشتر به کارهای هنری خود... ادامه میدهد و بیشتر نمایشنامه... های کوتاهی را که در آن نقش... میداشته باشد... خود شرمینوسد... آواز همه زیاد تر از کوجهی که در

که



ما خبرت را بدیم

انبهسه محمل بو هنتون کابل... مر... چرا قیمت های پیمان... و کچالوگاهی باین وگاهی پ...
میرود...
ج: به خاطر یکم نغ دالر... نیز... متاوب است...
س: چرا در بازار... تخم... مرغ کم یافت میشود اگر... یافت... به قیمت ۲۰ تا ۲۰... افغانیست...
ج: به خاطریکه پر جواوی

حالا که پرسیدید پس بخوائید

بق روغنوزم جریان دارد... در... کتر تخم میگذارد... عبدالله... فین از شهر نو کابل... س: چندین بار شکم را... عملیات نمودند... آنها هنوز هم... تکلیف بر طرف نشده... واز میخواست... هند برای بار سوم شکم... چهاره... را باره کرده... واز به...
جی کارکم...
ج: برای دکتر... صالح... تان... بگوئید در شکم تان یک... (زنجیر)... نصب نماید که به آسانی... بازار...
روسته شود و شمام کتر تکلیف... ببینید...
کلاهی از ریاست... وزارت... سخا برات...
س: من به صد... زیاد... علاقمند چی طورکم از... آخرین... مد اطلاع حاصل... نماید...
ج: یکبار به بو هنتون کابل... تشریف... ببینید...
بقیه در صفحه ۸۲

شمام خبرت شوید

بقیه در صفحه ۸۲



نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

مادری میگردم زنی منجر فامی

هاله بی از درون جهره
 معتابی دختر را در بر کشید
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش
 بزرگ سپه کاری در زمین دست
 ناخورد و تشنه گناه کشت
 کرده و گیاهان هرزه آب خورد
 از هوس در وجب کشتزار بفر
 ریشه دوانیده بود بهوشان
 سیاه دل با اطفای آتش نفس
 آماره خود کشتزار نرسته او را
 آتش کشیده بودند آثار این آتش
 سوزنده در سراپای وجودش کمال
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در
 دید گانش ملموس می نمود قامت
 سوزان این ازگون بخت عبرت
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریس
 است.

هنوز هم جهره اش هتایی
 وزیا بود و بد گانش جاد به
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفان
 سخن سایش بر نشانه های مرموزش
 می ریخت به گونه گل آفتاب سوزده
 باد به سوزانی بزمه می نمود
 پیراهن سر به بی گذاره تن
 داشت و دستمال سبز کان به
 پیشانی اش بسته بود که زیبای اش
 را در بالای ساخت.

هنگام صحبت با سرانگشتان
 موهای آبریشمی را بر پیشانی
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از
 کجا بیافازد زیاد کوشید مرموز
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم
 بعد به نگاهش پیش مقدمه گفتم
 تونمیدانی وقتی همه امیدها
 میمیرند وقتی ازوها بر باد
 میروند آدم چی میشوید؟ یک زمین
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار
 صاعقه زده.

به تن فروشی همه روزه وادارش
 ساختند گناه دل میخواستند
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش
 یک زن تن فروش را زنی که یکسره
 اخت گناه هوس و شغفوت را در
 تحمل میکرد.

بعد از شروع همه چیز را بگویم
 از آغاز بگویم از آغاز بد نامی
 بیخیز از شانزده ساله انداشتم
 و در صنف ده هم یکی از لیسه
 های شعر درس میخواندم از
 زیبای بهره کافی داشتم این
 زیبای با پای و معمومیت همراه
 بود نگاه های ستایشگر همش
 گرد پهاونگاه های دنیالگر ما برین
 بازگو کننده این واقعیت بود
 البته دادگاه آینه بران معسر
 تا بید میزد من و مادر بس از برگ
 پدر هیچکس دیگری را درین دنیا
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها
 ماندم هنوز دو سال پوره از برگ
 پدر نمیدانست که جوانی بیست
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه مارا هفت
 را باز کرد نمیدانم چرا از دیدن
 او اینچاره من دست میداد هر
 باری که پایه اندرون میدانست
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم
 من نشستم مگر به عکس من مادرم
 خیلی به سر وضع خود میرسید و یا
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان
 دریده او قرار میداد.

دیری از آشنایی او با ما
 نماند که روزی مقامات نامزدی
 ام با او جیده شد با وجود گریه و
 زاری من که در دل سنگ مادرم
 هیچگونه اثری بر جانگذاشت
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته
 شد.

از آن پس از او از نگاه های
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه
 شش آن حادثه اتفاق افتاد
 نیمه های یک شب که عطشم
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق
 بدرش وقتی از کار اتاق مادرم
 میگذشتم صدای صحبت مردی را
 با او شنیدم حسن کجکوی ام
 سخت تهریک گردید خود را با
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ
 کلید گداشتم ایگاش اینکار هرگز
 صورتش بد برفت زیر نور
 لرزان شمع دیدم که مردی با
 مادر در دستر گناه آوریده و تن
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با
 را به آغوش خود میفشرد و لباس
 گرسته اش را بر لبان مادرم می
 مایید متن گرم مادر چشون
 موس در قالب بدستان او شکل
 میگرفت از نشانی این صحنه
 مویز اندام راست شد و کویس در
 در ریای غوطه ام داده باشنند
 بر خود لرزیدم.

اتاق از نفس گرم هوس و گناه
 پر بود نور شمع چون رنگین کمان
 بر تن برهنه مادرم نشسته بود
 چشمان مردوی آنان در روشنی
 شمع میدرخشید و من به چشمانم
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم
 که دندانهایم به هم میخوردند
 صدای ضربان قلبم رامیشدیم
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه
 های دیده گام بایست دست
 پاک میکردم.

اگر شباهه حای من بودید چس
 میگردید؟ ایگاش من توانستید
 یکبار خود را به حای من فرار
 بدید تا تلخ شرمگسی را کهن
 با کام جانم احساس میگردم اندازه
 من توانستید چه آخزان مسرد
 نامزدم و همخواه اش مادرم بود
 آنشب خوابم از دید گام پریده
 بود حالت بدی داشتم و سر
 از شدت درد میترکید جانم
 در آتش تب میسوختم در هفت تلخ
 بود مثل آن بود که همه زهر
 دنیا را در گهای جانم ریخته
 اند.

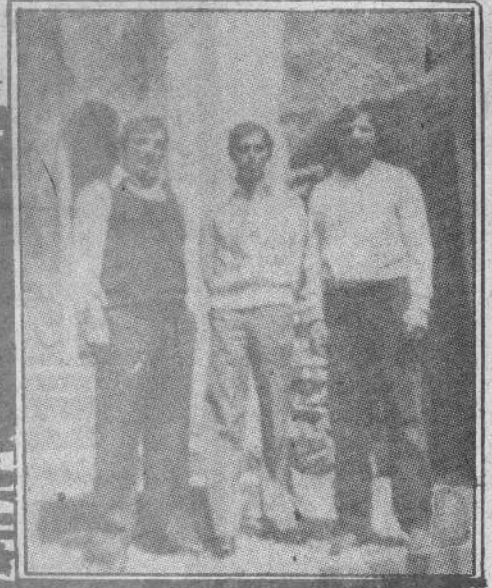
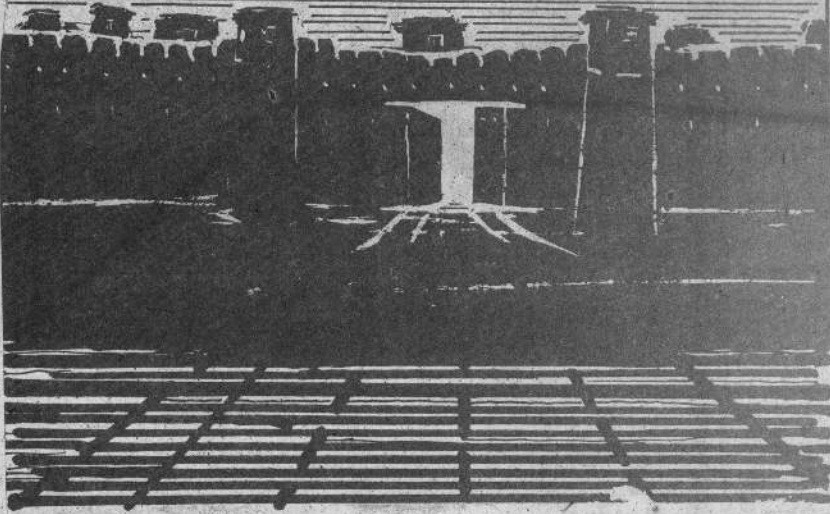
و آنشب از مادر متفتر
 شدم آنشب چیزی در من تولد
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت
 از مادر.

این صحنه به شایبها مگر
 در آرزو نگاه های کجکویم تکرار
 میگردید هر باری که نگاه من با
 نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه
 خار در قلبم فرو میشد چه خاطر
 فراموش ناشدن آنشب در ذهن
 زنده میشد و کسی قلبم را در

شده هایش میفشرد
 یک وقت قسم گرفتم تا از زندگش
 را از نامزدم جدا کنم من هم
 به سان هر دختر دیگر با تن مسرد
 آندهایم را در سر میبندیدم
 مردی که برابه خاطر جنسودم
 بخواهد آفت به یاری دوستی
 که چون خواهری به من نزد یک
 بود از راه یک روانه محکمه
 گردیدم ساعتی بعد نامزدم
 احضار گردید و در برابر قاضی
 زبانه بازی آنرا نداشتم که مادرم
 را در دزد خوشی های معرین گم
 غیرت قربانت نگذاشته بگویم مادرم
 زن فایده نگذرد با دست چه بزنم
 من دختریک مادر هرزه هم هرزه
 تلقی میشد و با هم آن داشتم که
 میاد آن مرد و مادر دست بدست
 هم داده و بار گناه شامو بیسه
 دوش من بیاندازند بنا بر آن
 تنها همینقدر رگم من قصد
 عروسی با او ندارم و میخواهم
 تحصیل را به پایان بمرسانم در
 این وقت آن رویه بکار چهره
 حق بجانب گرفته در هاله بی از
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی
 نداشته باشد منم اصراری نخو
 اهم نبود من هم از روند با
 کردن گرهی به دندان نیست که
 میشود با انگشتم باز گردم این
 موضوع است که باید بد و این
 اعلا لزور از جانب من و طبیعتا
 رضایت جانب مقابل در خانه
 حل و فصل گردد.

سخنان نامزدم قاضی را
 مجد و بد ساخت بود بسیار محکم
 کوتاهی عرفه و نگاه های با لای
 میز خود را زبردت نموده جانب
 من نگاه انگنده گفت باود دست
 پیگری به تر است یکبار دیگر با هم
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید
 هرگاه تعینتان به فتح نامزدی
 قرار گرفت در آرزو محکمه به روی
 تان باز است من از ساد دل
 یاور کرده بودم که نامزدم واقعا
 آماده جستجوی راه حلی است
 از محکمه با او یکبار بیرون رفته
 اصرار او سوار بر ترش گردیدم تا
 راسا به خانه مارفته برای جلسه
 بقیه در صفحه (۷۶)

قلعه افغانی در سوئیس



زنده گی فلکورین افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتبات و مناسبات ویژه افغانها، به کشور مایمانند و با قبول هزار زحمات راه نقاط باستانی کشور مارادری پیش میگرفتند.

ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی (خارجی) هاشدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر انیو سوئیس تصمیم گرفتند تا مودل واقعی يك قلعه افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند، در اول شهر انیو به این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه انترابیاناد

استهزا گرفت. اما به اثر یافتاری انهارتو- چه اهالی انیو اجازه تعمیر يك قلعه افغانی از دولت سوئیس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار تعمیر يك قلعه افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه بصورت (پخشه بی) و (دستک بندی) آغاز شد، در ورودی - قلعه از چوبهای جنگلی بسیار کلان ساخته شد در زاویه های دیوارهای بلند قلعه، سرج های بلند با تیرکشی ها الصطار شده و طبق انسان از درواز مگام بداخل بگذارد، کرد های گل و تر کساری آنطرفتر (طوبله) و (اخور) گاو و بز و خر جلب توجه میکنند. صحن حویلی همه خامه کاری

بوده. عقیدت روزه (تیمه) چوبی به نظر میرسند، (صندلی) بزرگی در قسمت دهلیز ورودی به چشم میخورد که (گلد انهای تمکری) اطراف آنرا پر نموده، در داخل قلعه دهلیز کوچکی است که چند اتاق (توشخانه) و (پس خانه) از آن بدر آمده و راه زینسه که باروزه ها و نوراند از کورچسک روشن شده و چند (ارکین) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان مسطح با چوب های دستک است، و به درو - دیوار، کلمات مذهبی، شمشیرها و خشک های (حقیقی) و (دهن پر) و (چره بی) اما کمر بنسند و کارتوسها آویخته شده است. اتاقها با کلم های قدیمی (دون شکها) فرش گردیده.

در این قلعه همچنان مدلهایی از (خارخانه) برای ایام تابستان و (صندلی) برای ایام زمستان موجود است، در صحن حویلی (حوضچه) ذخیره گاه هم وجود دارد و در قسمت از آن - چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود، مودل های واقع تورخانه برای پخت و پز و (دیگ انهای گلی) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگویند در این قلعه زنده گی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرادت بول بسه دیدن این قلعه میروند. در حالیکه آهنگ های (دوتسا و دایره) را میشنوند از نقاط مختلف آن بازدید میکنند.

پسر ششی کیور در کابل



• پسر ششی کیور در کابل • • پسنو دیگرش در هند

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم هابیه تماشای نشینند نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد هاراکاملاً ذهنی تلقی نمایند يك رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

يك قصه واقعی

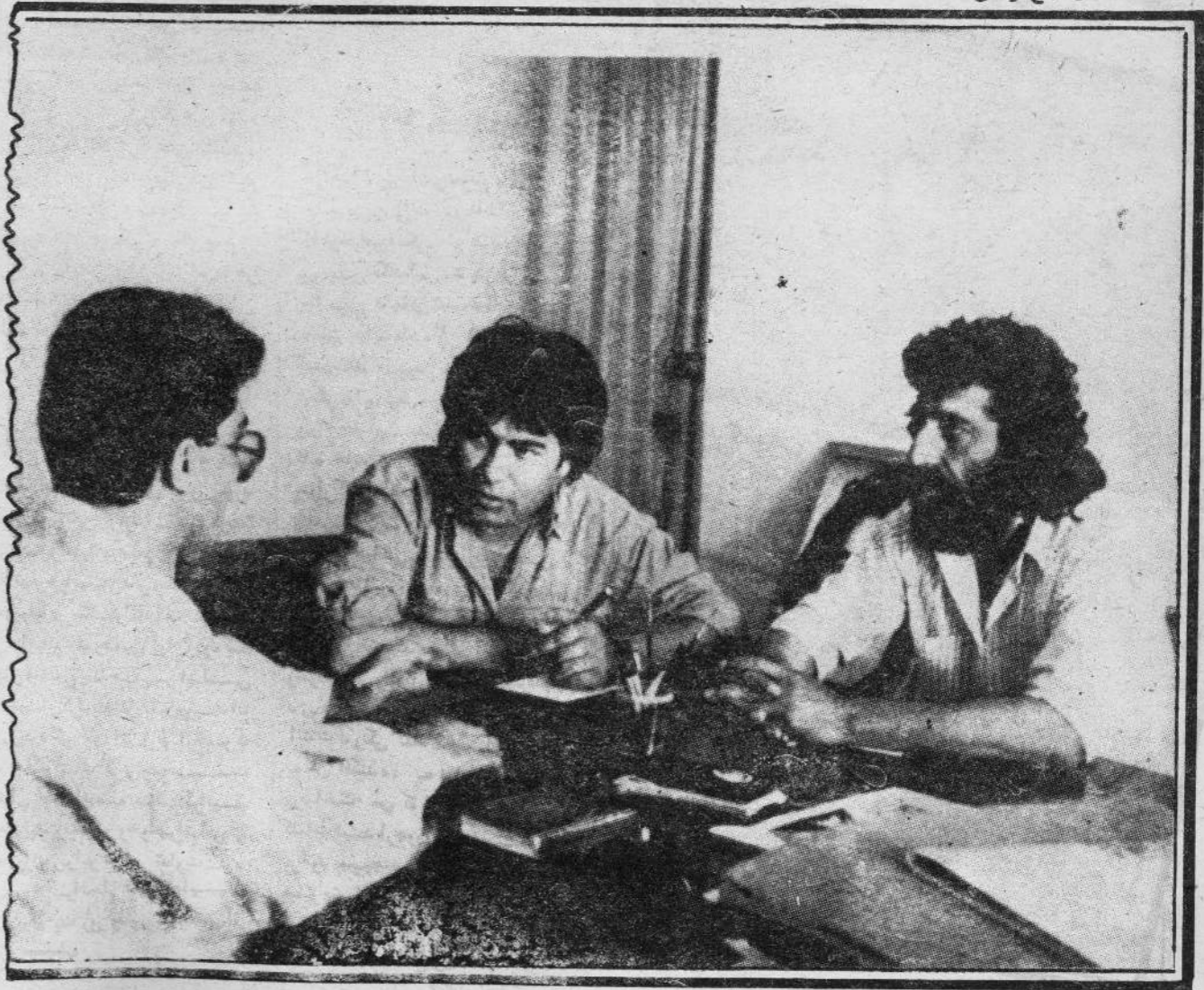
خواهران پر خاشی نمودم، مرا از خانه بیرون رانده و اداي کلمه ((توحرامی استی، تو هند واستی برو پیش جگنداس، دیگره رایسن جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسب ختنند. وجودم و زنده گی کم دیکر برایم شکل معمای پیدا کرد و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم. سوار گادی گردیده راه خان بابا د راد ریش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی بورت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوپای حقیقت ماجرا را گردید. وقتی گفته های مادر و خواهران را به او تکرار کردم، در بحراندیشه فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دلان هم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشیند ار چون مار زخمی بر خود میچسبیدم و در آتش دلهره میسوختم از او خواستار گردیدم که به من حال سازد که چها بقیه در صفحه (۸۱)



سینما باید آزاد باشد

و باید با تصویر کنند

مصاحبه از صباح رهش



و این بازبازم برای سینما مینویسیم ، وقتی از ماهی میگوئیم ، باید از آب بگوئیم ، جالاسخنانی از سینماگری داریم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است ، سلام سنگی بابای پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کرده و وهما یون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانما نویسنده مستعد از کارهای درآمده است .

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکورادرخانج مصروف تحصیل است و آرزو می رود که با ختم تحصیل سلکس یک سینماگر جوان و سرور فشنل در صنف دیگر سینماگران انزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاورد های دارد ، فلما های ((آرزو ، پور تریته و خواب (طلائی)) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فلکی دارد به نام ((سرودی از شرق)) ، گفت و گوی مادرخانه سلام سنگی صورت میگیرد .

از همایون مروت میپرسم : شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید ، ترجیح میدهید آن چه رامینید به تصویر آورید یا آن چه رانی بینید و تصور میکنید ؟ پاسخ میگوید : چی قدر عالی خواهد بود اگر این هر دو اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل بدیده های خوب در محیط ماموجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را محض میگردیم و بیه (هست) را باید باشد) مترجمه میشدم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشوده ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیاید فلم های آرزو - ((خواب طلائی)) این را در نظر

خواهد بود اگر این هر دو اصل را در نظر گرفته و در یک برنامه فنی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل بدیده های خوب در محیط ماموجود است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

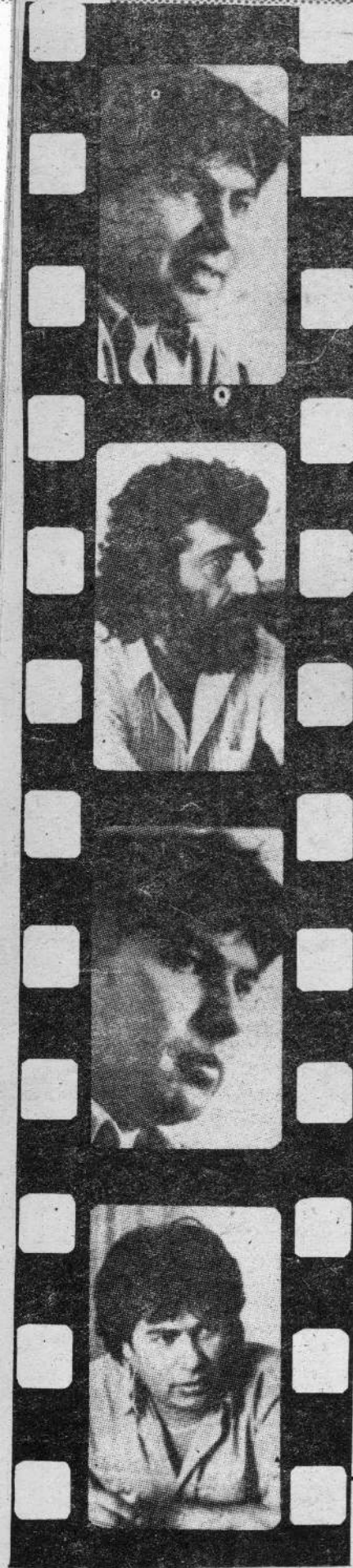
سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را محض میگردیم و بیه (هست) را باید باشد) مترجمه میشدم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشوده ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیاید فلم های آرزو - ((خواب طلائی)) این را در نظر

بگویم : در فلم ((آرزو)) از آغاز - مردمی بروان بیننده تاثیر میکند ، حتی از آغاز نام ((آرزو)) و این همان بدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد . آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازبودن در این آرزو نهفته است ، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است ، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد ، بهلی هم گذاشته و از روش جوانه (بودن) میزند . منطقی که در فلم ((خواب طلائی)) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است .

مروت میگوید : من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین مایه هند ، تصاویری از بریادی ، کثافت و بیروانی رابه برده میشند ، کشور ما با همه کمبود های سرانجام یک کشور است ، مردم ما بدیده اند که دوستش داشته باشند ، مظل - هری از مدنیست هم در آن است .

بقیه در صفحه (۹۲)



بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتر را از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فرآیند دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بد بدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند

صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

چگونه می‌توانیم بوی بدن را بشویم

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هرگز قشر پوست وجود دارد ترشح می‌شود و شناخته شده در باره آن تشویشی به خود راه ندهید. این عرق خویست و به مقابله سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نهد. در حدود متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیجه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

روزانه دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق علاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانست با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به سادگی بیوشانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق باید بگذرد و مسرود رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کمی عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد و میتوانید بعد از گرفتن حمام یا دوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیاوی ضد عرق نمیتواند به داخل راه یابد و کاری را از پیش ببرد. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضرورت نیست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

لیاسفا

نیلون، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیگذارند جلوتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبديل کرد.

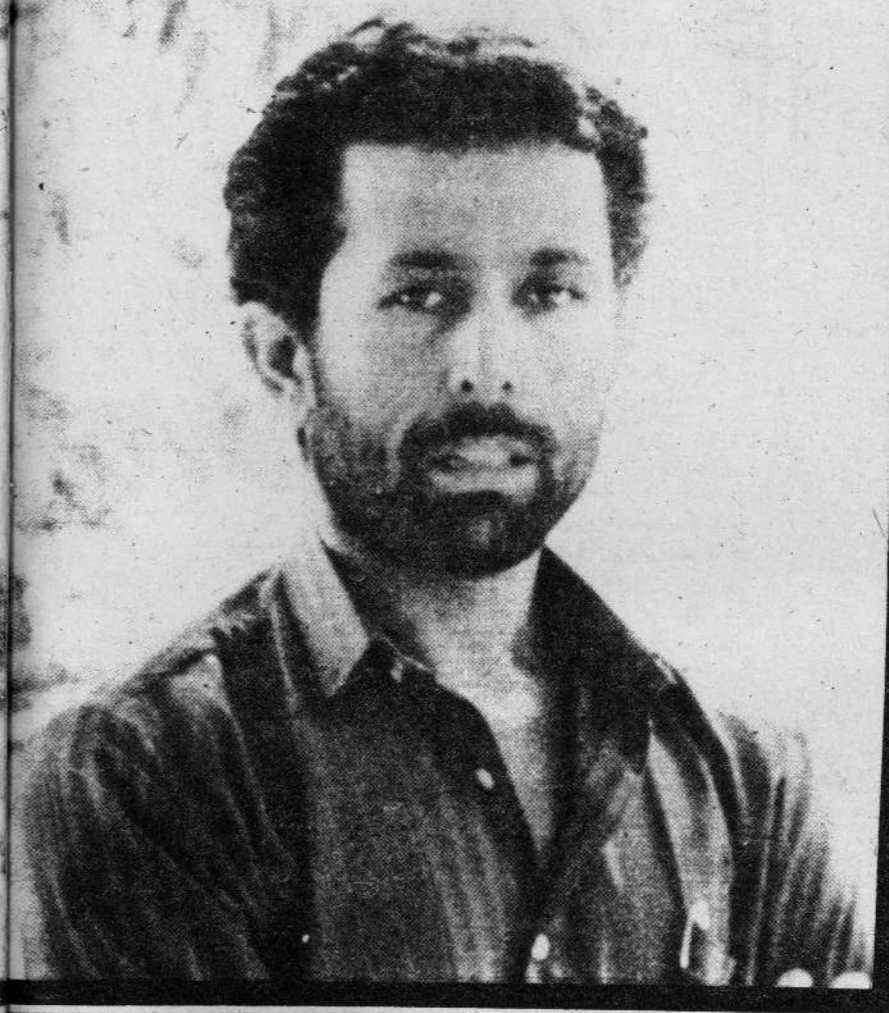
صابون

انتخاب صابون مناسب کار است. نهایت مهم در زخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی راسی توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سرسرم حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیجه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷

در ارتباط به شعر و موسیقی - نام شهادت و نغمه‌ها در نغمه‌ها نیست شعر عاصی را نغمه در نغمه‌ها یکجا بوده و در طول زمان از شما شناخت مشترکی بوجود آمده است - من فکر می‌کنم که سوال اول خود را از کارهای مشترک فرهاد و عاصی شروع بکنم - به عنوان دود و ستودن و همکار و کسانی که در عرصه فرهنگ و هنر شهرت می‌یابند - در کارهای مشترک تا نچه نوع رابطه وجود دارد ؟

عاصی : تشکر و دست محترم - گرچه بارها توسط خود در این مسأله روشن گردیده است باز هم قابل یادآوری میدانم که رابطه من و فرهاد در ریابالاتراز مسایل شخصی بوده است - این مسأله طوری است که فرهاد همیشه اولین شنونده شعر بوده با شعرهای از او به خانه می‌برد - ای کرد و ام و شعرهای بیگانه بل ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان می‌شد - روی آن عده از اشعارم که زیاد ترغزلواره ها و ترانه های پر بر میگرد آهنگ ساخته اند و آنرا خوانده اند - گرچه آهنگهای را که روی شعرهای بلند ساخته اند کمتر به شنونده های رسیدند و کمتر به علاقمندان شعر رسیدند - مثلاً باد هامی آیند و بگذرند - تا شاکمش - به همین گونه من اولین شنونده آهنگهای آقای فرهاد می باشم چه بروی شعرهای خودم و چه بروی اشعار دیگران و به بعضی آهنگهای که طرف توجه و ذوق و سلیقه خود واقع شده تصنیفهای هم ساخته ام مانند آهنگ ((خلوتی کوک خیلالات سو آنجا بزم)) و یا ((پاراگرسه ویرانه مازند)) و یا آهنگ خود شما بنام ((دریا)) را تصنیف کرده ام - یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و عبارات و جملات را گنجانده ام - علاوه بر فرهاد ام جسر است در عرصه هنر و عرصه کارش از شما شنیده از یانی که در کارش دوست داشتش خوش می‌آید و به نظم فرهنگی اصلی است و هنرمند با حوصله و بر کار است در عرصه آهنگسازی و طوریکه به ما و شما معلوم است که علاوه از



گفتگوی با فرهاد در ریابالاتراز عاصی

آواز در ریابالاتراز عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز خوانان ما از روی سفره آهنگهای او بر داشته شده است - تا کیست می‌گم که در ریابالاتراز لحاظ یک آهنگساز خیلی هنرمند تر برایم مطرح است تا آوازخوان و هر دوی ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور بهره میگیریم - چیزی که من میگویم شعر می‌گویند آهنگ می‌سازند - من برای شعر نامی گرفته نمیتوانم اما او آهنگساز ترشته میخواند من به شعر نامی گذارده نمی توانم ایشان آهنگساز لیلی می خوانند و همچنان او آهنگساز را چیزی دیگر خواهد خواند - را - بطه من در ریابالاتراز قرار می‌باشد - سیاون : و شما فرهاد جان چی گفتی دارید ؟

در ریابالاتراز چیزی که من باید اضافه کنم در همین مجله در شماره های گذشته گفته ام و آنچه را که اینجا می‌گردد عاصی محسوس و شریفین گفتند - سیاون : گپ های عاصی را اینچنین هم میتوانم تعبیر کنیم که وقتی ((یک آفتاب مشترک)) به هر دو بیتان می‌تابد - یعنی یک فکر مشترک هر دو می‌توانند متحد می‌گردد - و شاید هم اصول این ((فکر)) را عاصی در گپهای خود نور می‌بیند می‌گردد - عاصی : اینجا اصولی مطرح نمیشود - منتها منبع الهامی برای هنرمند طایفه یکی است - در ریابالاتراز اشتراک اندیشه داریم - و این بیوند را نباید دست کم گرفت - سیاون : این اندیشه را تعریف میکنید - در یک جمله ؟

عاصی : بالنده شدن فرهنگ و هنر و اجتماع مان - سیاون : بسیار خوب ! قبول می‌کنیم - سیاون : خواننده ما میخواهد بفهمد که شما چند ساله استید از دواج کردن اید نکرده اید - که ام فاکولته را خوانده اید و در کجا زاده شده اید - فرهاد : من یک شخص مجرد الاصل استم

لطفاً با فرهاد برگردانید



سیاویون : ویک کی بیشتر درباره خودتان ...
 دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنگی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .
 سیاویون : و شما آقای عاصی ؟
 عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .
 سیاویون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث میشوم .

سیاویون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک انزبایی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنم .
 دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می مازنده می مدت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتش کشی تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .
 سیاویون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه بسوزاند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دو کت گوری صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر و باطنیات و خواسته های سیمت حاکم برجایمانده است ، دوم موسیقی صرفاً فنی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشوی .
 آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیمت جامعه را درسی داشت و سیمت جدید حاکم خود شمرقراط و موزهای مصطفی راد تمام شور و نشاط زدگی ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چوکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیب هنرمند در جامعه میدان کار مهیا شد ، یکی آنکه مثل خود سیمت می اندیشد ، دوم آنکه نمیتوانست یا نمیتوانست با سیمت باشد و طبق معمول شروع کرد به پی

باد وی با بخار خوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سراسی - بدن و داشتن بار اند پشوی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دو کت گوری نیز داریم که تا سیر بلند کرده اند ، بنا بر موجودیت یک بالیسی نشرانی معین نتوانستند یا نخواهند با سیمت سازگاری داشته باشند و درست از اینجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اصلی فرار هنرمند را از کشور تضاد اند پشوی فکری گم بود ر قدم دوم مساله نا

امنی ، جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پد -
 دیگری هم در موسیقی خود داریم که بنام موسیقی غربت یاد می کنیم یعنی غربت تحصیل شده ، بالای مردم و نمیخواهم سر اصطلاح تحصیل شده - پیچس یعنی موسیقی در خارج از مرز و همه من فهمم که تعنه غربت همسوا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصلش میباشد .
 بنا موسیقی غربت ما چیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تکنیک بهتر و بیشتر ترمیم بر است و همچنین در زمینه آموزش امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم راد ام ... که شاید با من موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی)) می نامم

سیاویون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟
 فرهاد : قطعا راد رجوع سیر ده ساله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاویون : ولی من با اعتقادات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...
 فرهاد : چنانکه تا حال آدم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراغ شود دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

سیاویون : در ده سال آخر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است و بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد .
 من موافق که علاوه بر اینکه سخن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلا شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشریات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه ، دیگرین آشنانیمتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .
 جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعا هر مقطعی خاص زمانی ابتداء و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاویون : امید وارم مردم بانیه ، دیگران نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...
 فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در اخل وجه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برایشان میسر نیست .

سیاویون : به نظر شما که ام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های



شعر عاصی نسلی که میکنند

فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از فنانی استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در اینجا دو کت گوری یکی همسوا با سیاست فرهنگی سیمت حاکم و دیگری یا وسراها که بار اند پشوی در کارهایشان سزاغ نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سراسی کم و نمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشود ، باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیث یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاویون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟
 فرهاد : مطلقا بلی !
 سیاویون : بحیث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزیبت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزیبت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .

حزبیت در ارتباط با سیاست کاملا روشن است ، با خطوط و موزها ی جدا کننده از دیگر اندیشه ها اما بر عکس ، حزیبت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .
 سیاویون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟
 فرهاد : در نهایتش بلی !

سیاویون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟
 فرهاد : شاید شما بگویید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همراهم موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلا با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاویون : در اصل قضیه تغییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتی که



از تعهد در هنر کم بزنم در اینجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .
 سیاویون : بهر حال از بیایی شما از موسیقی دهه اخیر چی است ؟
 لطف نموده بگویید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه از بیایی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبلا عرض کردم و تا شما را ((موسیقی)) گذاشته روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا مجاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سیر بالنده دارند و تا هنوز مجال برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاویون : به صورت مشخص که ام رگه ها ؟
 فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند .
 در اینجا پهلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشوی آن مسود نظر نیست .
 سیاویون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های ماننده فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .
 سیاویون : و شما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا استید ؟
 فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریبا موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی است .

سیاویون : در ده سال اخیر نقطه نظر تا نراد رومود سیاست گذا ری هنری بگویید که کدام ابعادی را از نظر شما داشته است ؟
 فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هاد رست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاویون : یعنی یای عمل لنگیده ؟
 فرهاد : بلی - و بازم اندیشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اندیشه ست بیایم که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدید ده ، هنری نمیتوان ناپیل آمد .

سیاویون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیت و ایشان لطف کنید و بگویید که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟
 عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ ، گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آزاره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر اقتصادي جامعه ، من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکر ش در جای معینش موقعیت ندارد و زمان ظاهر لمانه ترین شلاقها را بر گردن هایش فرود آورده معیارها از زنده ها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید از بیایی کرد و هنر را ، با چه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه هر چیزی را جنگزده خوشنت بارو مطلق در می یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر نیو غ شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود .

نوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم ، نقد و هنگامه است در آواز است ، تم است ، پرماینده گیت ، فکورینسواد پست و دست رسا در کار است تا جریان معنویت سوگوار را که برجایمانده مصلط است

ادامه دارد

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسوریه دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران السدام میگویم

انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تابد. انگیزه های این اصلاحات کدام است؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است. پس از ۱۹۸۵، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی بالقوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و صراحتاً از ملاحظاته است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم، ناتوانی، کند و خلاصه در جای زدن سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر برایمان تحمل پذیر نبود. یکی از هدفهای بازاری، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی. همچنان که می دانید فرهنگستان علم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است. فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور، الگو قرار گیرد، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند، بلکه باید به دست آورد های مشخصی بینجامد.

معتبرترین تدبیرهای نمایان سازماندهی پژوهش از چه قرار است؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است، نظام رای گیری راستنفر کنیم. بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند. در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند. وسط سن اعضای جدید، بیست سال با اینترناشالی است. بسیاری از این اعضا، کمتر از ۶۰ سال دارند. از این جمله اند: گونچارا ۵۰ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد، یا اسکریپسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب شانزین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند. هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی. در نظام پیشین، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود. از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم. از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند. گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران علم بودند. این اقدامات طریماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند. این کاهش به چه میزان بود؟ درست است، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

انقلاب در تکنولوژی

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار

راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توفیق حکومت نمی کند، و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توفیق رسید، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند. اما عجایب آنکه وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است. ما، در این درگیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توفیق انتخاب کنند. اما نکته ای که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توفیق، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر، هیچ فشاری نمی آوریم. البته کار ما در این سادگیها نیست، اما همه تلاش ما این است که بیزم درگیرها، به تدریج امیر را بهبود ببخشیم. برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرگاه که ۶۵ سالشان شده، باز نشسته بشوند. آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولان انستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند. بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند. سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود. حالا وضع چگونه است؟ گذشته گذشته است. امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند. البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود. ساختار و به تازه گسی

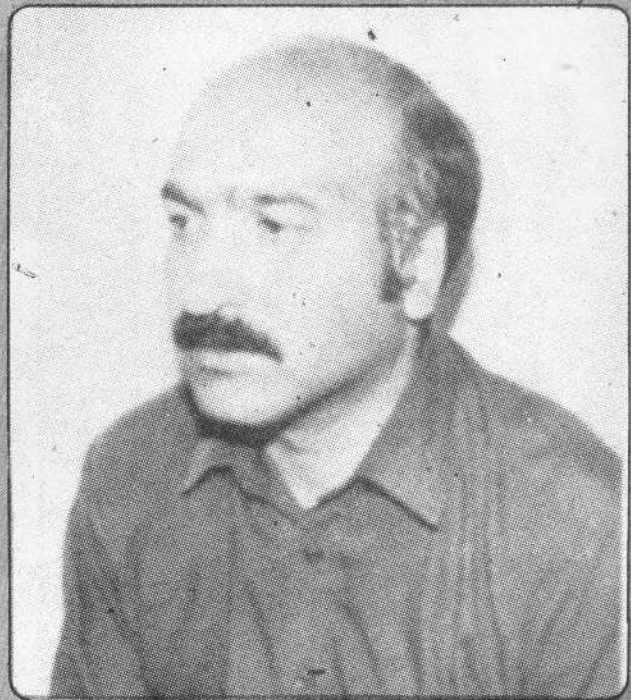
با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است. اولین سفرین هم به ایالات متحده بود. وضع آزادی بیان از چه قرار است؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند. چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی. سانسور منقشر شود. و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوولان نیز تابع قرار گرفته ایم که قبلاً گفتم: همی کن نمی تواند بین از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند. یکی دیگر از هدفهای ما، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است. امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته نمی شود. ما، در های ارتش هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم. البته مساله ای که از این نظر برایمان ماند، است مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است.

آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد؟ یقیناً البته اثرات که اکنون به شما خواهیم گفت هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید. اما به هر حال همه ما از وضع موجود رایبه شفا نشان خواهیم داد. بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹، حدود ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روبل خواهد بود (هر روبل، ۱۰۰ دلار از این رقم، یک میلیارد روبل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و نیمی میان سه شعبه منطقه ای تقسیم خواهد شد. گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون روبل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند. این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون روبل تجاوز نمی کرد. حالا خودتان تصاویر کنید. از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون روبل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم. این رقم به اعتقاد ما کافی است. ما عرهای متعددی داریم. چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم. قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند. همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنتت در های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت. امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد. - مشهور است که دستنزد دانشمندان شوروی بسیار پایین است. برای جبران این وضع چه کرده ایم، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستنزدشان شکایت دارند. - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت. امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ روبل واحد اکثر ۴۵۰ روبل در ماه بشود.

بقیه در صفحه (۷۸)

دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار

علم در مسکو، ۵۰۰ نفر یا کنار رفتند یا برکنار شدند. این امر طبیعی است. تمام انستیتوتها است زیرا انستیتوتها دیگر کارکنان نامالع گذشته را ندارند، اما هنوز همان بودجه گذشته شان را دریافت می کنند. - آیا آکادمیستین های که جاننشین پیدا کرده اند، به میں خود کنار رفتند؟ همه شان سن بیشتر از ۷۰ سال داشتند. ما ششتم و به زبان خیلی واضح و روشن به آنها توضیح دادیم که هدفهای بازاری چیست و آنها هم موافقت کردند که کنار بروند. حالا آنها مشاور و اعضای افتخاری فرهنگستان شده اند. حقوقشان را هم تا آخر عمر خواهند گرفت. از این پس هیچ کس نمی تواند برای مدت بیست سال مسوولیت اداری را اشغال کند (۲ دوره ۵ ساله) در اواخر ماه اکتبر، بیست نفر جدید به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان برگزیده شدند. سه نفر از آنان نایب رئیس فرهنگستان شدند. هنگام این انتخابات جدید بحثهای فراوانی در گرفت زیرا برخلاف گذشته، حاضران در جلسه های فرهنگستان، از میان دیدگاهها و احساساتشان هیچ ابایی نوری نند. دموکراسی به سرعت در حان پیشرفت است تا جایی که گاه برای حفظ تعادل چاره ای جز مداخله نیست. - آیا در راه استقرار دموکراسی با مشکلی روبرو نیستید؟ چرا، خیلی هم زیاد! زیرا دموکراسی که از غیب نمی آید: باید دموکراسی را آموخت. اما آنچه روشن است این است که دیگر نباید همه تصمیمات از بالا گرفته شود. دیگر نباید هیئت رئیسه



چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام
گور گردان است اری بیگم
مردم ام، دیری است اما زنده ام

شام ها تاریک تر از صبح گسود
روزها انسرده تر از شام ها
دیگم در دل نیانسد اروز
نوشخندی از فرغ با م ها

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد
کوره ی داغی که عشقش که نام بود
در دل خاموش گشت و سرد شد

اختران دردیده ام چون سرب داغ
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در
اسمان سرداب خالی از نفس
انتساب محبدم، دود و فشان

نصی کل شعری بروید بر لبم
نی طنین ناله را بانسد انسر
من درخت خشک تنها مانده ام
اشنا با ضربه وزخم تبر

قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها
بیدان هر دقیقه کسند نوبخانه ها
سرمایزه به شیشه و دیوار و پنجره
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها
هر صبح دیو مرگ دهن واکنسد در پیغ
از آسمان گلوله بریزد شبانه ها
دیگر بهار بساور گنسد نمسی شود
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟

تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ
 نصدانم که تاکی تا کجا همان
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه
 صد ام خسته ز خونین و رخس
 به دار شبا مرا کردند آونگ
 شبا تاریک من در بند ظلمت
 سراید عمر من همچون شبا هنگ
 نیاشم آشنا با خنده هرگز
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ
 بنرسم از سیاهس از سپیدی
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ
 کند موه راست بز اندامم هر دم
 اگر از آستی گویند یا جنگ

تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران
 به هنگامی که گل روید به بستان
 بعوید ای در سرگه سیاهوش
 بنالد باد همچون سوکواران
 بیان قصه ی سهراب تلخ است
 سرود مرغان پر شاخساران
 به مرگ آن عزیز رفته از دست
 فروشد وند همچون پوردستان
 نمود سوگ رستم ای بر تیغ
 نشان اشک تمینه است بهاران
 سراید داستان کین ایمن
 هزار آوا آگر گردد غزلخوان
 ز خون رابعه روید گل سخن
 بفتند سرزند زان زلف افشان

کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام
 از لیم ها فتاده و گردیده لال و گنگه
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

خورشید همچو اسپ سیاه گسسته یال
 بر مرتع کبود فلک راه می سپرد
 نقش حقیق نوری درین سینه سال را
 از ذهن هر ستاره ی تا بنسد می ستود

هر چشبه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهسا
 کسار زبر رود ، هر راه پرنگاه
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

باران ، نگرگه مرگ ، خونین زبان برگ
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر
 جنگل ، سیاه زخم ، مغلوب نا امید
 مهتاب ، یاره یار ، هر باره سنگه قیر

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار
 با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام
 تمبیر چیست و وحشت و شیشه ی سرا؟



راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند بیست در راه شفاخانه چشم از زنده گسی پوشید و فاجعه يك عشق نامراد در قلبم ثبت شد ، و از همان روز همیشه از شروع اول صبح يك شاخه گل (گلبرگ) را روی پختم خود اسنجاق میکنم .

— بیایید اندکی بیرومن هنر شما صحبت کنم . از راهیایی نخستین تان به هنر چه خاطر می دارید ؟ به صنف ؟ مکتب بودم که از بالایی سنتر مکتب یام به سوی پوهنی تند آری باز شد و بعد از ترانه خوانی به قالبب نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .

— یعنی که از همان خورد سالس به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟

— علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم به تیاتر چیز دیگر بود . یکروز نزد مادرم رفتم ، بخاطر دوختن توپ فوتبال از او پول خواستم ، مادرم در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی حالا از خود پیداکن ، برو گلکاری کن هیچ عیب نیست . » مثل آن بودن که چکشی بر فرقم خورد ، باشد .

نزد برادر رفتم ، رفتم مراد رصحنه تمثیل شامل کن ، بعد هاهم درس خواندم و هم بول پیداکردم .

خلیل احمد قاری زاده از جمله مستلین خوب و موثق تیاتر تلویزیون است وی در اجرای نکته ها و اسبآت هانقش خود را چنان با مهارت اجرا میکند که (بد را سیاتها) لقب یافته است .

او بد فتر جمله آمد ، تا برای خودو همکارانش جمله ببرد ، نگداشتیم بدون مصاحبه برود ، بخصوص از بد وقت راجع به گل تازه بی که همیشه به یخن کرتی او سنجاق است ، سوالی در دل من جوشید و آنروز هم که دعوت رابه مصاحبه پذیرفت اولین پرسش راجع به گل سرخ تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش سنجاق شده بود .

— این قصه ۲۷ سال قبل است او عشق من بود يك عشق بی آرایش هرد و همبازی دوران کودکی بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ، قد افراشتیم و مهرورزیدیم ، آنروز یعنی ۲۷ سال قبل در باغ چهلستون باد و ستان واقارب میله داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم از جلدان يك شاخه گل کوچک (گلبرگ) را کند ، به یخن کرتی ام سنجاق کرد و وقت بعد از مرگ هم این گل را پزوردم ، نکن ، قصارا

— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی که آسان ؟

— نه ، مشکل ، اگر هنر تمثیل آنقدر آسان میبود در هند همه لیب کار میشدند ، من در يك نمایشنامه در بار يك جمله را تکرار و تمثیل کردم که بار یازدهم ضعف کردم و نقش زمین شدم ، ده بار گفتم : (صاحب برای چاشت چی فرمایش مید هیسد) بقیه در صفحه ۸۴

دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارند و به کارگردان فلم هم تلکسی تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در غیر آن مجبور خواهد شد اقدام لازم کند . کارگردان تقاضای سری دیوی را ندادید و گرفت زیرا قانوناً تهیه کنندگان فلم در صورت اقامه دعوی سری دیوی مسؤول می شدند ، محکمه حکم کرد که آن صحنه را بردارند و تهیه بقیه در صفحه (۸۲)

هند سرزمین تعدد فرهنگهاست با وجود آنهم دختران فلم های هندی حاضر نیستند در فلم ها بوسیده شوند ، ولی به قول (رومیش مهران) کارگردان فلم (پرو) در يك صحنه این فلم متن چکوتی سری دیوی را بوسید ، قبل از به نمایش گذاشتن فلم سری دیوی موضوع را عادی تلقی میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند شد سری دیوی از تهیه کنندگان



د مرحوم استاد يعقوب قاسمی
له د ولسم تلين په مناسبت

دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند
روزونکی هیواد پوټلی او ټولټلې
گران سندرفار ي و هغه
زموږ د وطن د شنه بن یو نا آرامه
او خوش الحانه بلبل و چې په
خپلو ترانو او سندرو یې د پور
خوږ من زړونه خوشحالول او د
مینی او محبت تخم یې په خپل
سخنرانیزه آواز د انسانانو په
زړونو کې کاره د هغه خوازه
آواز کلونه کلونه د هیواد په فضا
کې انگازې خورې کړې او اوښتم
نور د کلونو د گرد جنو غونډو
له شاخه غوږ ونوته راغی اولکله
د بسرنیو کلونو وزم او لکله
سهارنی برخه د زړه او دوق
مراوی شوې بانۍ تازه کوي او
شنی یې ساتی

اوهغه د موسیقۍ د لوی استاد
قاسم افغان مشر زوي يعقوب
قاسمی و چې د خپل سمپوزونډ
په اړوندو کې یې زموږ د موسیقۍ
مخلفونه او مجلسونه تاون موساتل
په زړونو حاکم شواوږ زړونو په
پراخه اوسپنځلی د نیایې حکومت
وکړ

استاد يعقوب قاسمی په
۱۲۹۶ کال وزیږید. پلار یې
هغه ته ځانگړې توجه درلوده
اوپه داسې حال کې چې د کابل
په رشد په ښوونځي کې په لوډت
بوخت و د خپل استاد پلار
قاسم افغان شاگرد هم شواو د
بقیه در صفحه (۸۲)



سپینا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

نام مشهور شدم . یکمده اند دو -
ستان نزد یک از روی نوازش سرا
بنام ((دالی)) صدامیزند .
من رنگ سفید را خوش دارم
میتواند سفید خالص باشد و یا
ترکیب سفید با دیگر رنگها . سفید
رنگ انتخابی فامیلی ما است . بعد
از اینکه در جهان فلم قدم گذاشتم
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا
لباس زرد در فلم ها هم جذابیت
دارد .
من وقتی از خانه خارج میشوم
لباس ساری میپوشم . هرغذای
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هورې)) که در
جهان فلم بنام ((سینا)) شهرت
دارد یکی از چهره های تازه -
سینمای هند میباشد . این ستاره
در آرزوی اینکه روزی مانند ما -
مالینی ستاره سابقه دار در -
داخل و خارج کشور از شهرت وافر
بهره دار باشد ، به ښمارو اوږده .
وی در مورد زنده گی اش چنین -
حکایت میکند : نام اصلی ام
((منجاری د هورې)) است اما
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که
دا یوکر فلم نام سینارا بالاییم
گذاشت در جهان سینما به این

د زینسور نیا تر

دا شتم ، نمایشنامه (نامه نگار شدن .
وسوگند) رابا حمید جلیا مشترکاً
د ایرکت کردم ، و کار آخري من
د ایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»
نوشته معدی د هاگوي است که
چندي قبل نمایش آن آفتاب
یانت این یک نمایشنامه کمیدی
و انتخابی بود که در آن مسایلی
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میکرد .
همچنان در زرد یکی هاد رسا -

من در رشته تیاتر د رخان
از کشور تحصیل نموده ام . در سال
۱۲ بعد از ختم دوره سیرازی
همکاری ام رابا کابل تیاتر افراز
کردم ، که کار نخست من در کابل تیاتر
د ایرکت نمایشنامه ((تحدیق))
نوشته بشیر سالم بود ، بعداً
د نمایشنامه های اتونومیستی ، کام
به سوی نور د نمایشنامه خاسم
جان نقش هائی را به عهد ه

یشنامه بنام ((وطن یا کهن)) نیز
نقش خواهم داشت .
این نمایشنامه که عنقریب تمرین
آن شروع خواهد شد ، اثر سمید
غیاثی است و قادر فرخ آنرا د ایر -
کت خواهد کرد .
- وقتی بار اول نمایشنامه -
بقیه در صفحه (۸۳)

فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انر نمیگیم رقابت های ناسالم
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه
به حجله گاه رفتن ویا اواز خوانس
وداع گفتنش درین این داعیه
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش
خسته گی ناپذیری باوی توفیق
صحبت دست داد به نمایندگی
از دوستاران اواز سر برمش
های را باوی مطرح ساختم که در
ذیل بیا سخ های ان یکجا
میخوانید

س: محترم شمیرالدین مسرور
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان
از تلویزیون را در ره لوی موانع
فاسیلی بن تفاوتی منسوبان
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنر نه جاهای
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که
چهره بشاشش برده تلویزیون
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش
دل ها را فرحت می بخشد از
عرصه چند ماه است اهنگ جدیدی
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و
به هوا داران هنرش پیشکش
نکرده است این امر موجب است
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرد
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته
های محترم شمیرالدین مسرور
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

چهره‌ها و



کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه د و صد منتشر خارند وی قایمست است . مسا در شفاخانه به د بد نشروتم و فنی از او پرسیدم :

— چی گونه از لایه لای دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهنر ایا از کرد ای .

— بالخبندی با شخم دان .

— تحقیق میکنم .

— نیمه تحقیق و نیمه مباحثه .

— کسی ازین خواهش کرد که در فلم (عیرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشیم . بعد اورا که زخمیت د زمان میکنم .

— پس نقش شما . جالب است .

— ولی این طور نبود . فقط خارند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از آن ناراضی امتم .

— پس حالانستما قطع رابطه کرده ایید .

بقیه در صفحه (۸۲)

در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بد و برداشتند . که در آن یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرده می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما همیشه ندرت دارد و میشود . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماش پش داده شد و پس از نظریات تماشاچیان فلم بازیگران جدید و حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بود تدفنی ترکشت .

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازگی ها بازی در فلم جدید شررا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگزارانی ریچارد . ت . هافمن دو سال پیش شروع شد . که یکی از پرمصرفترین فلم هایمیا شده ان به ۳۰۰ تنها بازیگران مرکزی آن به ۲۰۰ نفر میرسد و در نقش های دیگران ۲۰۰ هنرپیشه نقش آفرینسی میکنند .

گویند: من هنرپیشه بودم هستم

برسنر: حربه ای تو نیست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا انها معتقد استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالایی آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . انه ایسه د وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالایی تو امر کند تو بالایی امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را کار میکنی . در مالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . برود یوسران با یک آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرصت در این گیرودار ایوای چنین آغاز کردم .

بقیه در صفحه (۸۲)

نقش ها

سینا وون
تختة

۱۳

۵۲

Govinda
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانید. ایم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش بسته تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته. من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام

گووندا
کیمی کتار



Ar, Di, Mათე

Ar, Di, Mათე

کارگردان و فیلمبردار معروف

سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. را جگمار بسیار چانه
شهامت است. پرتیو راج
را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق
میزند. امیتا به بچن با
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد
مورد ضرورت خود را در برابر بیك
در دستخط در کتاب فروشات آنان
تا همین میگردند و سپس در اخیر ماه
وقتی معاش میگردند، به تصفیه
حساب میبرد اختتام
شعبه، بیمه، یکی از فعال ترین
بخش استود پیوند که برای رفیع
تکالیف صحی هنرمندان و کارمندان
آماد، خدمت بود و هرگونه معالجه
و تدابیر را، رایگان انجام میداد.
گلوب اسپورتی استود پیوند را اختیار
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری (بمبئی تاکنیز) بیگانه
منبع تولید فلم هاد رهند بود که
در آن (د یونگاری) و (هما -
نسواری) در جوان تحصیل کرده
در صد کارها قرار داشتند.
در این استود پیوند هنرمندان،
تکسیمین هارو سایر همکاران همه به
صورت یک سان استخدام شده
بودند، اداره جیان ایستود
استود پیوند، کلیه حواج و ضروریات
زیود ستان را در نظر گرفته و تدابیر
عاد لانه بمبئی گرفته بودند.
در این بیگانه استود پیوند تلمیر
داری، مغازه هارو دستگاه های



شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کننده: همایون محتاط



۲- بهای (پوتانسئل) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای (پوتانسئل) ویا منابع ذخیره یی مساوی جنگی میباشند ۱۰۰ -
نستن بها و کاربرد معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تدافعی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل (Potentials) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل دو اسب و هشت پیاده است .
در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر را به نام (مهره های سنگین) و فیل و اسب را به نام (مهره های سبک) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومند تراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتراست . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معین آن ها در روی بحاط است . گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

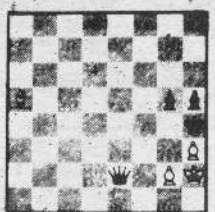
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوان تر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک (اسب یا فیل) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرهای شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است ، زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته گسی دارد . غرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بها و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و پایستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومندی ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سمر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلهای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به منابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنای خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمایی (۱) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد . ولی همحسابات چنین ساده نیست . در نمایی (۵) سفید باد انستن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرسوخ گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خرد کننده بی میبرد آید .



1- Fe7 حرکت
2- Fg3+ و آن مات را تدارک مینماید .
1- ... Wf2
2- Fd6
معضل جمال ۱ به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمایی (۱) سیاه بوظیفه سوگ سوینگ (Zugzwang) در افتاد است . سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پیفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با (Fg3+) ویا (g3+) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در (g5) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت (Fe7+) تسلیم ایامات واقع خواهد شد .

سیاه وزیر را قربانی میکند تا بتواند حداقل بعد از 3- Fxf4 gxf4 بازی را سبکی کند ولی ...
3- g3+ ! Wxg3
3- Fxg3 4- و مات .

بدین ترتیب دید بد که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید . لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای هر مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی (و یوز میسونل) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فرسوخ انجام داده شد ، با جدات انتقاد نمود . ادامه دارد .

قدیانعلی نقاشی چراغ است من است



مباحثه از لایلا یلدا

الی ۲۰۰۰ از تابلو های دارزی
امریکا - اتحاد شوروی در کشور
های مختلف فعلاً وجود دارد .
- اکنون چه تعداد تابلو های

آماده درد ستبرس دارید ؟
- فعلاً در حدود ۵۰ تابلو
روغنی خورد وکلان که برای سفر
به المان دموکراتیک آنرا تهیه نموده
ام در دسترس دام .

- راجع به سفر های هنری
تان اگر بیرس آياگاهی سفري
به خارج از کشور برای نمایش
تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟
- خیر تا کون به این منظر
سفر نداشته ام .

- اتحادیه هنرمندان باشما
در این زمینه یاری نرسانده ؟
- کاملاً نه، زیرا تابه حال
هیچ اثری به حیث یک هنر
مند در اتحادیه هنرمندان هو -
جود نیست و شاید هم به نظر
آنها من اصلاً هنرمند نیستم .

- به هر صورت برسیده
می توانم بیرو کدام سیک استید ؟
- من بیروسبک ماستر -
عبد العزیز خان می باشم .

- بهترین و والاتر اثر
آفریده شده شما نظر خود شما
کدام اثر تان است ؟

- بهترین اثر البته به نظر
بقید صفحه (۸۱)

های باشد چه تابلو های رنگ
روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال
کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید
در حالیکه تابلو های رنگ آبی
به ندرت میتواند تا زمان های
دیور بدون تغییر باقی بماند
مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو
های رنگ آبی تغییر مینماید .

- منبع العالم برای شما در
قسمت نقش آفرینی تان چه بوده
طبیعت انسان یاچی ؟

- زیاد خوش دام از طبیعت
بیاومون و طبیعت را نقش کم نهرا
طبیعت خود استاد است برای
آموختن رنگ های برای منعکس
ساختن زیبایی های طبیعی باید
به عرض برسانم که من از خیال
پردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ
خوش نمی آید آنچه راکه نقش
میکم میخواهم بر مینمای و ا تعیت
استوار باشد .

- به چه تعداد از تابلو های
شما در گالری ملی کشور و همچنان
در خارج و در کدام کشورها آثار
هنری شما موجود است ؟

- در گالری ملی همین اکنون
به تعداد ۸ تابلو من موجود د
است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله
خان در مکتب صنایع شاگرد بودم
بعد از سپری نمودن دوره تحصیل
از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان
لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار
نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال
۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین
هله و ایروختلف منحت استاد هنر
نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر
انجام بخدا سال ۱۳۵۰ تا کسون
مشغول هنر نقاشی به صورت غیر
رسمی در خانه میباشم .

- هیوه کارتان در هنر نقاشی
چگونه است ؟

- شیوه کار به شکل روغنی
است یعنی تابلو های من رسم
نموده ام اکثر از رنگ روغنی
استفاده شده است .

- تفاوت های قابل ذکر تابلو
های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟
- مهمترین تفاوتی که بین
رنگ روغنی موجود است همانا
به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چیره
دست کشور ۲۶ سال قبل در -
قره بنی حصار کابل متولد گردیده
استه وی از جمله نقاشان ماهر
کشور می باشد که تابلو های
آفریده شده او هواخواهان خود را
تا خارج از مرز های کشور در طول
سال های سال داشته است .
اینک برای آشنایی هر چه بهتر
و بیشتر با این هنرمند تواننا
مباحثه بی ناری انجام داده ام
که با هم میخوانیم .

- محتر قربانعلی هنری -
برسیده من توانم تحصیلات شما
در زمینه هنر نقاشی تا چه حدود
است از کدام سال بدین سو
روی کدام هدف به این هنر
علاقتمند شده و دست به کار
شدید ؟

شهبانو تریا:

اکنون سخن میگویم

فصله های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich
Soraya Estandiary

پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا تلنگار از یاد داشت

شاه چگونه بعد از طلاق با خانم دیقش ارتباط برقرار می کند

بود. انفلاسیون تقریباً سبزی شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سال لی بیشتر نبود. وی (ایوا کارل) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازي داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازي میفرستد. پدر مادرم (فرانسو کارل) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی (او. ا. ا. سی) بود بایکی از دوشیزه گان آلمانی بنام (الما زلمر) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند بسرايش به دنیا آورد:

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هتگرین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

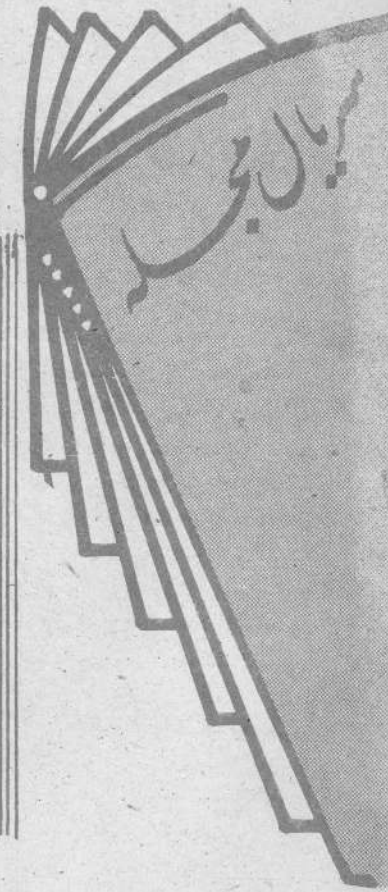
سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشت های چینی نوشته بود: (وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرزیر شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیتوفسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام (موابیت) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادری کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوشترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورش ها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی بسرازی برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرود میباشند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط بالنسبه گرگ و میش برقرار کرد. هر باری که از - بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیس ها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد. مادرم در شفاخانه باد کور (اشافر) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را اثری غذا - شدند و آنهم به دلیل آنکه ثریا از ستاره گان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس - مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا چگونه شد و ازدواج کرد



از ادبیات کهن

قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف را بشکند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد دوباره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبوس های سبزی، و بناره ها در زیر شعاع آفتاب روی غروب شامگاهی بدیدار گشت. در برلین بدم قصه های هزارویک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گم کار یافتیم. انشب من قصه های هزارویک شب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی ها و شعرخوانی ها و فان تیزی های فنی شرقی در ذهنم هنوز هم منقوش اند. بعد ها قصه های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما با دیوارهای ضخیم پر از رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکز گروسی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان ها اتاق ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروا، مورد استفاده ما قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما زینت خوش یک مکتب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکتب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردیدند و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانگی که باقی ماند فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرا فراوان کمک کرد. من نسبت علاقه مفراطی داشته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهبانو به دربار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلمه آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگها پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیبودند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم. بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهِ مادرم با عبور از بحیره کسبین به وسیله کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران پروتوکول های عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین های متعلق به بختیارها را خرید. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله بی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین های تان آماده است. آیا حاضر به امضا کرد نشاستید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد با آنکه قیمتش را که اکنون دریافت میکرد به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصباتی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی ها و فیل ها را برای شان میدادم.

تایستان ها قاعدتا به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفتم. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تیبیک بودنم از من عکسبرداری میکردند. من از ریاضه های محصور و کم آب خوشی می آمدم، آنجا آبپازی کنم. زیرا از بحیره های بزرگ خسوف داشتم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری های دیگر نیز از حقوق شان گذشتند بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد ها و قبایل

* شماری مهمل گوی، پیش ایشان (جامی) گفت که دوش خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده ای خضر صی خواسته که بخورد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته ای و درد دهان تو افتاده.

* شماری پیش ایشان (جامی) فزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروازه شهر آریزم تا شهرت یابد. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه بیسز بملوی شعرت بیاویزند.

* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طوطا را ذوق صحبت ادیب صابر پیدا شد. چه بایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثاتی و مطالباتی میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. در زبان سلطان سحر نشوونما یافته، و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردرزد. کنیزکی بیسر درآمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کرد گر نیست ادیب شنید و سراز در پیش بالا خانه، که بر پشت الا - بساخه بود، بیرون کرد و در جوازش بر بدیعه گفت: من خود پسر صرایی خوش پیدا است که در برین در کیمت

شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کسودی در کار ما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و موسایل و سامان آلات ضرورت نداریم . هر : آیا به تربیه شاگردان ما در دست ورزیده اید تا این شیوه تد اوی حفظ شود ؟

ج : چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنا بر این نیز علاقه مند فراگیری آن اند و این حرفه به شکل فامیلی در آمده که خوشبختانه از بنظر طریق شیوه تد اوی حفظ میگردد .



متد پیوخلکواریان ترسوه کر . خوخلک چی ویش تویونگی جنگیز به دغه سیمه یوزل واور او دخیل وحشت اور بریت به نتیجه کی بی د تدین او فرهنگ برتیمی مانه له خاوروسره خاوری کر یو د هرات تاریخی اوید هس عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید ونوخه به امان کی باتسی نه شول : له هغی جملی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه د میلانانو ستراوسپخیلی عبادت عا یی و چی د جنگیز خان د کوزوی کجستک تولی او هغه دینسی تویونکی لیکر لخوا وچار اوسی او یوه بی رحمی وسزول شو . د مغولوله دغه وحشیانه ار انسان وژونکی یوزل نه وروسته پنهلخس کاله د هرات بنار اود هغه تاریخی اوید هس مقدس مکانونه وزان او وچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات و نیو او د وزان وچار بنار سه جو و لو بوخت شو . د هرات جگ مع مسجد هم دده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو . له هغه وروسته بیاهم خو خو جمله دغه مسجد ترمیم شوی دی چی له هغی جملی نه د سلطان حسین باقرا د سلطنت به وخت کی د امیر علی شیرنوی لخوا ترمیم د یار و لور دی . د هرات جامع مسجد اوس هم سه خپل ټول عظمت سره همتاس ټیگ ولاړ دی و زموږ د هرات مسلمانو وروڼو د عبادت سپیڅلی عا یی دی .

وای چی غنجه وخت چی د هرات خلکو تمسم ونیو سی عبادت عا یی جوړ کړی . لازمه یی ولله چی د دغه عبادت عا یی د جوړولو لپاره یو داسی عا یی و ټاکی چی له هره کبله مناسب اوسم وی ، نوبه عمده مقصد یی د بسونوخلور سرونه به بیلا بیلو خلور و عا ییونکی به خاورونکی خنځی کر ی او وروسته له تیه موی بی بیرته له خاور ورا یستلی ویس لیدل چی د بسونو د ری سرونه وراسته شوی خو یو ازی یو سر چی د اوسنی مسجد به شاوخوا کی خنځی شوی و ندی وروست شوی ، خلک دی نتیجی ته ورسیدل چی د هرات به ټول بنار کی د عبادت عا یی د جوړولو لپاره همدغه محل مناسب عا یی دی . د هرات د جامع مسجد د جوړولو کار د سلطان بونلج غیاث الدین محمد بن سام د سلطنت به وروستو وختونو کی شروع شو خو خرنګه چی د مسجد د جوړولو کار لانه وترسوه شوی چی سلطان غیاث الدین مر شو او دوی چی سلطان شهاب الدین نومیده هم د مسجد پاتی کار کی کبله چی خوارنم شوه ورسره مخالفت اود بنسټی د ولور سرته ونه شورسولای نوزوی یی سلطان محمود د خپلی پاچاهس په وخت کی د مسجد پاتی برخه جوړه کړه اویدی ټول یی هم د خپلی کورنۍ اوهم د هرات

د هرات د عا یی د جوړولو تاریخچه

اطراف بیابان ها و صحراها ، هزاران خطر کمین کرده بود . بارها ، بارها ، پلنگ ها آنجا زیاد بود ، لهما من با تهور زیاد وارد آن محیط میشدم . من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلا ت بروم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال میرفتم . در ابتدا وقتی کون بودم ، هنگام جان کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگريستم ، اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری شکارچی شوهم ، این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب دیگري که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط (مین ری دین) تدریس میشد .

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه با بیان یافت و مادرم اشتیاق رفتن به اروپا را داشت . ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظرش می آمدند . گذشته از آن وی میگویند فرزندانش را تربیه اروپایی بدهد تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صادرم موفق شد که روانه سوئیس شوند و در سربک (سیکل) منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهی ساختن تا فرانسوی بیاموزم ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعد آهم در انستیتوت (لیژورین اوکس) سوئیس به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه (ویگن) و (لوگانور) از منا هلق دیدنی سوئیس بردند ، در (گمتاد) و (هرک سوریتس) توانستم مسابقات دگچسب سکی را راه اندازم و خود برنده شوم ، در سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم : ماریا انتونیا ریلوان برنگال ، ماریا گرایسا لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس در روم) ، مگرش و اندا (اکنون باشوهرش در نیویارک به سرمیبرد) این دختران هفت سالی را که من در دربار بودم ، بدون اینکه موقعیت مراد بر نظر بگیرند ، مرا توحطاب کرده و صمیمانه مکاشفه داشتند .

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتم برای رقص بروم من حجب و کمربندی دوران مکتب را نداشتیم ، اما سرنوشت و حوادث چه زود تغییر می یابد منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خواستگاران فراوانی داشتم ، بعضاً ایرانی های مقیم سوئیس به خواستگاری من می آمدند ، اما والدینم به خاطر تحصیلات هم را جواب می گفتند که منم چنین میخواستم ، خواستگارانم از هر قماش و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا بسران سلاطین پاچاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میکوشیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان های زنده دنیا تسلط بیابم ، در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود ، آوای مرزوری در گوشم زوزه میکرد که با بیست تن به سرنوشت بدم .

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک احساس ناامیدی در من نیرومند تر و زلف ترمی شد ، که گویا دست سرنوشت زنده می ام را دریدم اگر چیدی قرار خواهد داد . ادامه دارد .

از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترمانه، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سنشان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنبکوی افغانی دارد آنها را مزاج آنها را سگرت خارج می‌کند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
 - ۲- شکر
 - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وفایی نتیجه شکست پیمان است.
 - ۲- گشایش نتیجه رنج است.
 - ۳- آسایش نتیجه سخن است.

مارینا خوشه چین از لیس‌سند پیچ‌جوزجانی

خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنرپیشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدت مدیدی به او نگاه می‌کرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میزشان آمد و پرسید: «چشم‌ها را در آنجا می‌بینی؟» دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت: «او را با چند دانه تخم مرغ!»

یاسمین صباح لطیفی

رازمه‌نقیبت

- یا کیزه باشیدی تا مردم از شما نگریند.
- مودب باشیدی تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشیدی تا با رضی از دوش دیگران بردارید.
- خوش‌قلب باشیدی تا کسی را نرنجانید.
- راستگو باشیدی تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمة سعادت

چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌تواند که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنح شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت می‌کند، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فرنگدان‌های این مرکز که روی منطقه یاد شده باهلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. بسیاری نخستین بار دانشمندان شاهد

یادیده می‌بودند که چی گونه دو تخته‌ی بزرگ از قشر خارجی زمین از هم فاصله می‌گیرند و قشر خارجی جدیدی بوجود می‌آید.

در اثر برودت‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

مگمای که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب می‌گردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم

ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پیدا نموده و هلاک زیادی نشا. های افریقای و هریس بایکدی بگردند هنده آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان بر اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

مراکز از هم دور شدند.

«در زمانه‌های کهن، روی دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریایی نامیان گشت و در (سوکا) سرنوشت حزن‌انگیز انسان‌ها که با خنجر خورشید و زمین بایر و بی حاصل می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشأت نموده است.

اگر این خان، امروز ببارد بگرید پدید آید، مجزوی را تا شما خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام لاری ویل نام من مقاله‌ی در مورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امروز بین فرورفته‌گی جیبوتی-عرب که مانند اباندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ کیلومتر ژرفتر از سطح بحیره‌تعمیرت دارد در حدود ۲۵ کیلومتر در زیر آب گریخته است، عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر می‌رسد. عمق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ‌های مگمایی) بی‌انتعاش نظر می‌خورد، مگما (ماده آتشفشان زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره



محرقات این تحریک عظیم مثلث انار (عقار) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود می‌گردد. یک صحرا و دشت تلم است.

در وظیفه اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد نظر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته عربی به سوی شمال شرقی نزدیک شد می‌رود و تقریباً

در مدت ده میلیون سال خلیج سانی متر فراخی یافته و بر اعظم ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به شعاری آید، درین جا تخته‌ها پیدا نموده و هلاک زیادی نشا. های افریقای و هریس بایکدی بگردند هنده آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان بر اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد.

ترجمه: رهتاب

روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آینه تکرار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشه کی کفایت به درد نخور ، و ماور بیچاره کندی عذر وزاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیگه هم دل به دریا بزن و بسک زاری نگفته کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید ، ماسور

باز هم تیلون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب من ماند و بیچاره ما مور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار یلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تیلون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تیلون باجه رئیس نیز یال و لوجچه کشال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین موترها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان ما مور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواهد و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشه (اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی ماسور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار ما مور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آسمانش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض وضاحتش از جوگی پایین افتاد و نقش زمین شد .

سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)
تا تکبیک های محیلانه ، بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایی گفتم .
آقای بار فیکس گرچه صرفاً ، چهل سال عمر داشت ، ولی مو هایش کاملاً سفید شده بود که بابینی در از پیش چهره او را نمای میداد .
ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .
در حالی که به وعده نا - مشخص او فکر میکردم از زبانه - پایان شدم ، در واقع این مساله بر ارم چند ان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چی خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا ((نازدانه)) تنهیل)) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکند .
دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، و تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین بر میدارم . . .
از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .
شنیدیم که کسی صدایم میزند :
- جوان !
- بفرمایید !
- آهالطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای بار فیکس در آستانه ، دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :
- آه شما که ام سنجاق

را از زمین بلند کردید ؟
با قاطعیت جواب دادم :
- بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .
آقای بار فیکس حرفه را قطع کرد ، گفت : یک عادت خوب و در - خور توصیف شمارا صد اکردم که برای تان پاسخ قاطع را بگویم ، تا دیگر این جا سرگردان نشوید .
روی من حساب نکنید - شمارا به جهت سگرتز خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه ، چندان خوین در - پشرو نندارید .
- اما چرا ؟
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم ادعا وی نهایت سردرگم و خجالتش هستند ، با چنیوسن خصوصیات کسی در تجارت - نمیتواند به شرفت سر میباشده باشد .
بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً ، آنرا به عین شکل به کاکا هم بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی ندادند .

کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، بهورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایند .
آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخانصلکن شمال روزه ، شریف



فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه گی حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سررس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج سرد .

مردم پرسیدند :
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد
برنارد شاو گفت :
هفتاد سال بعد .

فرستنده : نفیسه آرزو صدیقی

تفریق المثلها

* دل که تنگ نباشد . سروروی
تنگ نیست .
* با ماه نشینی ماه شوی . با قمار
باز نشینی تباہ شوی .
* هر سخن جایی و هر واسطه دار
خانه . مکرریانی دارد .
* بزد رخم جان کندن . تصاب
در رخم ریشوه . تفتیش .
* کابل بی برق باشد . بی آردنی
نطیه کند . بلبقیس بسل

رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت :
پد رحان . چرا هنگام نکاح
مورسود امام دست همد پیسرا
میگیرند و با هم دست میدهند .
پد راهی کشید . گفت :
پسر جان . این یک رسم و رواج
است . بوکسرها هم قبل از شروع
مسابقه با هم دست میدهند .
فرستنده : هوسی حمید



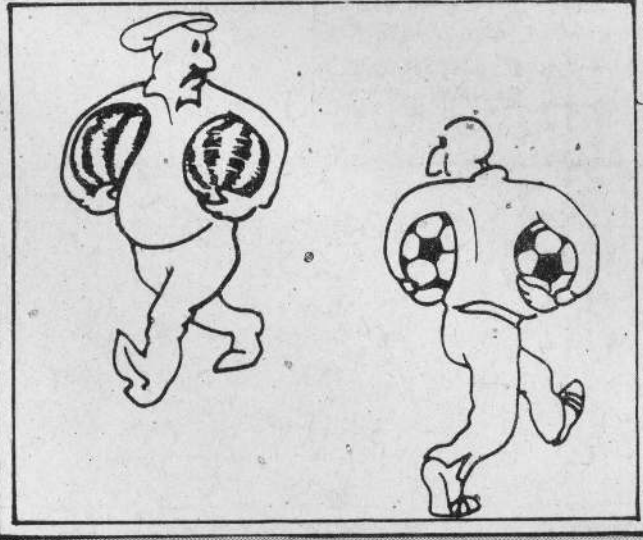
میراث

شخصی از دست خود پرسید :
- از پدرت چی میراث ماند .
دوست وی جواب میداد : هیچ
نقطه عقل او .
نفر اول می برسد : پس او چه
کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم
دومی : بعدش چی شد ؟
اولی : صبح بیدار شدم .



مصاحبه با چای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— بلی چرانی! اسم من چای است و تخلص هیل دارم.

— معذرت میخوایم، میخوایم ستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موتر هیل ملی بس است و درین موتر ها خدمت در یورورنفا پیشه می کنم و...

— ببخشید کپ تانه گرفته به گل آنتا ب پرست بدل شود، شما غیر از موترهای ملی بس در منی بس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پوره از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطر یکمه تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشتره چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خوری به خانه های میرم که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! آگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، همه خدمتگذاره میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم.

— خواننده های گرامی! محترب چای گهتتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین دقایق عمرش رسیده و بیاله رایکی ازاند یوا ل های در یورور دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده) را
(برای مرتبه) تحت نظر
ظاهر اسپرسی

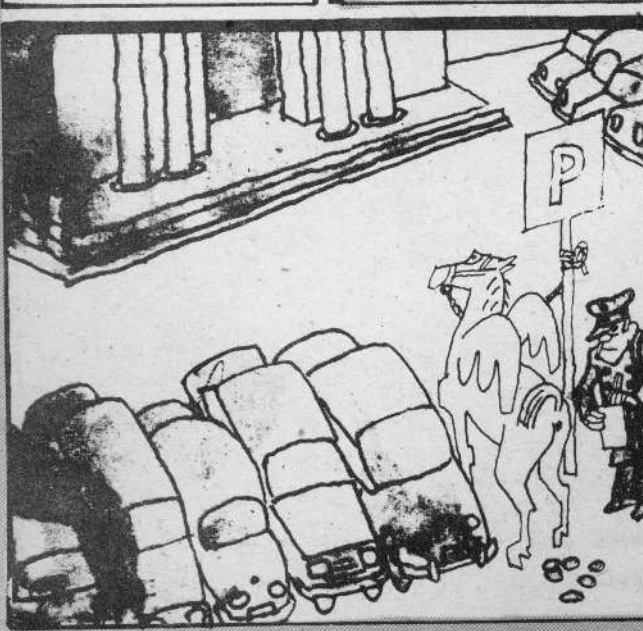
هرگز به طریقی سرمان ننگد
تصاحب جدا و نازند اس ننگد
تصاحب اگر ننگد گومند نیست
از نازان بپرسید که چرا ننگد

می ننگد

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی پهنوب

نکته پرانی

* میگویند موسیقی غذای روح -
انسان است. بس وای به
حال روح ما مبادست بخت
این آشنیزهای امروزی.
* درد نیاد ونوع مرد وجود دارد
که زن هارادرك نمی کنند:
مجرد هاروماهل ها.
* مارغینکی بدون عینک نمیتواند
نیش بزند.
ارسالی ریتا ونوزبه خلیلی



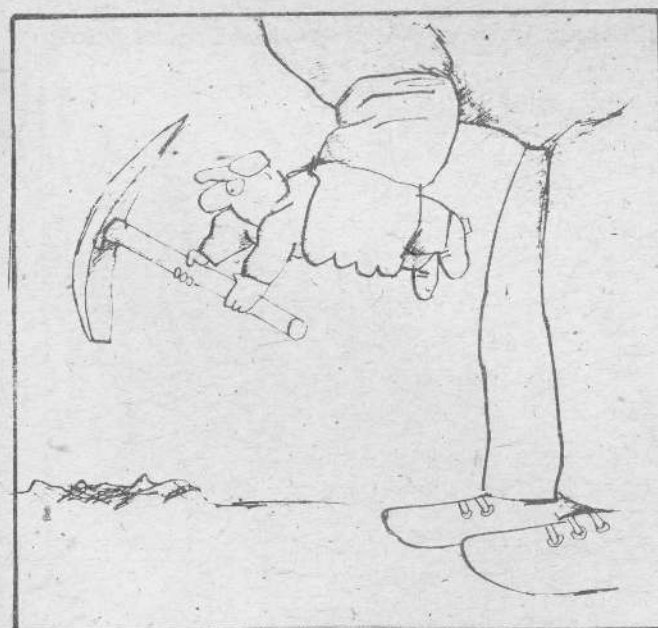
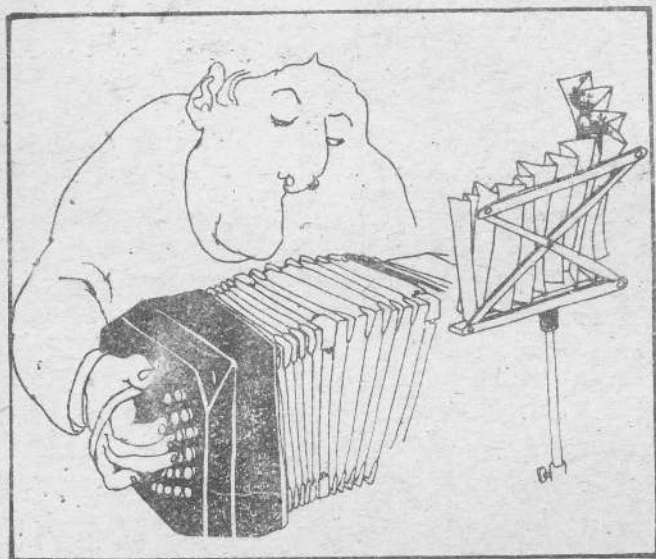
یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده
عوض شیروشکر ترشی و آچارش ده
رنج بی خرچی من بیند وگردد خوشدل
عیش او تلخ کن وضعه بسیارش ده
او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز
بعد ازین دال خذک هفته یکبارش ده
چند روزی جو من غمزه بی آردش کن
بهریک نان دوصد گردش بازارش ده
تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد
قروض از سر بیران دیده بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی

کارتون



کلمات



حاضر جوابی ها

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود زمانه همه است. روزی که او نمايشنامه (ریچارد سوم) اثر شکسپیر را روی سن بسازی میکند، در موقع ادای این جمله معروف (من کشور را با بسک اسپر عوض میکنم) یکی از تماشاگران چنان گفت: آیا بایک خر حاضر نیستی معامله کنی؟

برتون بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت: چرا؟ لطفاً روی من تشریف بیاورید.

فرستند و همیشه رسا

(۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از بچه های محل از پیورمدی داد نایی میبرد.

باباجان از جهنم چه خبر است؟ پیورمد با حاضر جوابی و خوشنودی میگوید:

هیچ بسم پدرت را آتش زدند، وملایک بد نیال مادرت رفتند که من از جهنم خارج شدم.

کمک

بسرک به مادرش میگفت:

مادر دره افغانی به من بد میخواهم به یک پیورمد بد بخت بد هم.

بپیوجان مادر: خیلی خوب که به فکر بیچاره ها هستی، این پیورمد چی کاره است؟

آن مرد تکت فروش سینماست.

ارسالی احسان الله صادق

سایه های طلا

۱. X ما مورد ملامتی قرار مید هید که با کلمات بازی میکنم، و اما من شمارا میبینم که با انسانها بازی میکنید.

۲. X کلاب ریشه خود را بو کرد و گفت:

— ای بد بوی بی حاصل، X برای بعضی ها به خاطر می معاش میدهند که بیدار باشند در حالی که آنان اصلاً نمی توانند خوب بخوابند.

۳. مصیبت لکچر دهنده حرفی در این است که باید در مورد مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند، صحبت کنند.

۴. غلطی هر قدر بزرگتر باشد، با همان قدر با جدیست، از آن دفاع میکنند.

۵. آرزوی داشتن پسر، دختران زیادی را به دنیا آورده است.

۶. بسیاری ها صاحب طفل میشوند، بدون این که هنوز طفل بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

زور بالای زور

تصیرات میخواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید، اما رئیس خشنمک غرزد چتیاته بس کو احمق گوش کوچمه میثم ماموزار زد امرکتین ورئیس بازهم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میس ویرامعا میآری - - - فامید یچه گفتم، ویش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدف گوش رابه تیلفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور برسروروی خود میزد و حیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شیم بریاد میشم بیچاره میشم، اولاد ایم گشنه می مانن، وضمن این اندیشیدن ناگهانفکری به سرنزد گوش رابرداشت به رئیس تیلفون کرد وقتی صد ای رئیس راشنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیه در صفحه (۶۳)

نمی گفتند. خوب ماموزور رئیس رابه حال خود میگذارم می بردا - زم به شرح واقعه بییکه سرحد رئیس و ماموزور به شفاخانه کشاند: درست سرساعت یازده بجعه همان روز بود که تیلفون شعبه زنگ زد وهمان مامور پایین رتبه گوش رابرداشت وگفت بلبلن صاحب امرکتین، صدای غسور و ورنگه بی درگوش مامور شنیدن انداخت: بلبل صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگشته بود مت که هشت بجه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه از گارته سه به مکوربان کوچ کشی میکنند، وتوی کفایت تاحالی روان نکدی، مامسور بیچاره از شنیدن این حرفها جرقمن به پیشانی اش زد ویاخود دقت: ای تن قافل بریاد شدی، و آنگاه درحالیکه نفسک میزد عاجزانه درگوشی تیلفون نالید: عفو

خورشید استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب وسر - سیمه میفت: نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هرد و چاره صحت بته که به خیر سرکاروزند و می خود برم، اما بآنکه این دو - فرودست و فرادست در میان - تعجب که حتی خودشان را فرستاده گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویامیشدند از گفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسمان جل)) لافری که به به ای حال و روز اقتیدیم ویا اینکه از دست توست ای رئیس هشت تن مانند که به مرض شدیم... اما اندازه نگهید داشتند و چیزی

یک روز رئیس ویک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. - همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی مثل یکدیگر بودند و دست میشوند به زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر دیگر شدند و با صمیمیت دستا دست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که در نعمت ناچور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی... و مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین چهارم بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روبه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد، برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌ای که زیاد بزرگ هم بود، وجود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراموشان یکس از بقیه در صفحه (۶۳)

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیارترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود، با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژون که در فکر یک آبنده خوب برای من بود، روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی درحالی که توصیه نامسه کاکام را باخود داشتیم، یک

تیرم حید خراسانی طنزی از فرانسسه

خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيزي چي په دغه ورځ د خپل آرمڅي ته ورته شسې ، ځکه چي آرمڅي د جمعي ورځ په کورکي تيره کړي وي او د خپلي بنسې له بي خايه ناند ريو او نرمايشونو څخه بي اعصاب نور مال نه وي .

په دغه ورځ به ناخايي خوښي درته پيداشي ، امکان لري چي د ا خونسي به د ناوايي په دکان کي د بي نوبته ډوډي ترلاسه کول وي .

جانواني نجوني دي هونسياري وي ، ځکه چي مجرد مامورين به دغه ورځ خړيلي زيري او توکري دريشي د فترنوته څي .

نارينه دي د کورله جارو کولو څخه ډډه وکړي ، که نو د اوني ترپايه به بي جارويه لاس کي وي .

(پکشنبه)

که په کميسيون پوري دي د کار د خلاصيد وکړم اميد تر لي وي له هغه څخه لاس و مينځه ، ځکه چي له تا څخه د تيلفون او پرزيدي سپارښت مستحقين ډيري دي .

رسمي کارکوونکي به رسمي وخت کي د ليلامي شيانو د اخستلو په چانس ليري .

د آيس کريم خپلويه وخت کي ږبه ډيره مه راباسه ، هسي نه چسي د آيس کريم په خاي دي مچان ترستوني شيونه شي .

د دي له پاره چي بظنون د سرويس په گڼه گڼه کي درځني ونه لويږي ، نوکمريند له ياده مه باسه .

(دوشنبه)

که چيرته دي واوريدل چي يودانه باد رنگه به شپيته افغاني دي نو مه حيرانيزه ، ځکه چي يودانه هگړه له ديرشوکه نه ده .

زړه دي غواړي چي رشتيا ووايي ، خود رواغ دا اجازه نه درکوي چي ږبه دي په رشتيا وچليږي .

د مکرويانو هلکان چي د سروينستان بي په خټ کي د ازيکي جارويه خير بپروي يادي وينستان لنډ کړي او يادي د حشراتو ضد داروواخلي ځکه چي اوس په مکرويانو کي تودي اوبه نه شته .

هر وخت توره دريشي مه اغونډه ، ځکه چي خاوري او ډوري به درځني ژړنده گڼي جوړ کړي .

(سه شنبه)

که د زړه د تکليف لري او يادي اعصاب کمزوري وي ، نوکچالان مه بيه کوه ، ځکه چي د بي بي او ريد لوسره سکه ونه کړي .

په داسي جيب کي پيسې مه زده چي پوستکي ته دي نيز دي وي ، ځکه چي جيب وهونکي دي په پاکی باندي ورسره غوڅ او زړو لاس نه کسري .

زړ تر زړه په کورکي بولورپاشي وکړه ، که نو خسک به دي پوستکس وپاسي .

سرله اوسه د زړي لپاره د سکرو او ډيزلويه ټه کي شه .

(چهارشنبه)

څوک چي غاښونه نه لري ، د هغو لپاره به غذا پيټه او حلوا ده .

هغه هم د زيارتونو ترڅ .

د عاشقانو لپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات او خيرات به چانس موجود دي .

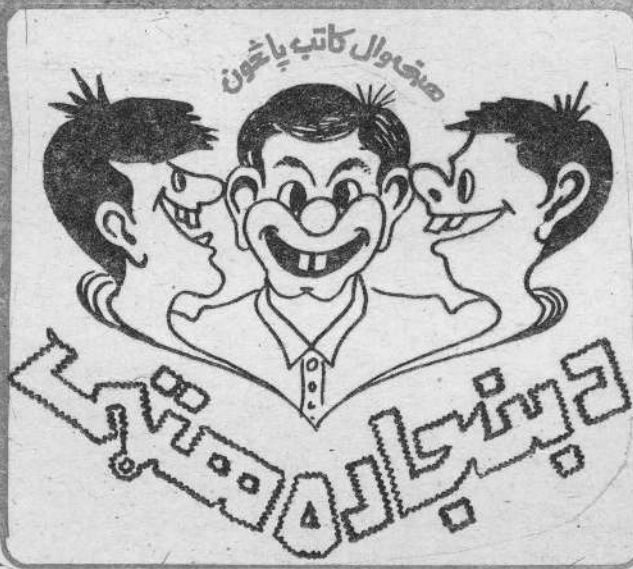
د سلاسي خوښي په ورته پيداشي ، امکان لري چي دا خوښي به په بناړي سرويس کي د تش څوکي ترلاسه کول وي .

د اختراو وډونو په ورځ دي هلکان کوښښ وکړي چي په کومه نجلسره

د تظيفا درياست ډېډيوم د مچانو پيښا

رارسيدويه درشل کي د دغه
لهاي مچانويه لاندې شرحه يـ
پيشام صادر کړي دي ،
د بناړ د تظيفا تود رياست قدر
منو غږ و اوزموز غمخوړو يارانو !
ستا پسې له هغې باملرنې څخه
چي زمونږ د ژوندي باسې کيد او د
نسل د ډيروالي په خاطر موجوده
ده ، د مچانو د تولني غږ يد بناړ
د کوڅو د ټولو مچانويه نماينده گڼي
د زړه له کومې منځه څرگند وي ، موز
بنه خبروچي په دي راوروستسه
وختونو کي د تيلود نشتوالي په نوم
ستونزه تريو بڼه ليري شوي ده ،
خو دا چي ستاسي د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند و قونو
څخه د کتافو د ارا ليقا ، خبر
راکوي چي دروان کال اوږي د



مين نه شي ، که نووروسته به د مچ غوندي لاسونه مروي .

(پنجشنبه)

هغه څوک چي په بي لاس ډوډي خوړي ، نوکيڼ لاس دي د کاسي
له پاسه ښوړي ، که نومچان به ورځني په کاسه کي ولويږي .

که پلورونکي (هتيوال) دي پلارهم وي ، چي په قسمونو ونه لويږي .

پخت دي بيدار دي ، ځکه چي خواښي به ميلنه درکړه راشي .

د واکوه چي د بريښنا د برح مامور دي باندي مهربانه شي ، ځکه چي
بيگانه ته په تلويزيون کي هندي فلم دي .

(جمعه)

که په کورکي دي زړه په تنکيزي نود سباورن به سچله کي د بېچاره
له هغه څخه سود اړنيسه .

هغه څه چي له تانه ورک دي بيدابه بي کړي ، خويه دي شرط چي
د کهنه فروشي مخه ورته ونيسي .

د مالوميزي چي ترکاري ډيره خوړي ، خودي ته دي پام اوسه چي اميب
درته په کيڼ کي ناست دي .

که د خپلو دوستانو کره ميله شوي نو ډوډي بي ټوله خوړه ، خو
د دنيا په هغه اوډغه سرخېرو باندي د جاما غزه مه خوړه .

دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کن
 د پاکتر کتنه پراستل شوانه
 لوحه بی و لیکل چی: ((د ماشومانو
 د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه
 کتنه کی یوتن د یانسان او
 بیچگاری و هلولیاره هم شریک کړي
 و ه خوره خو تیر میاشتوکی هیڅ
 ناروغ بیدانه شو چی د پاکتر کتنه
 ته دي ورشی اوبدي حساب د
 د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه
 مگر هغه بله ورځ چی د کتنه
 ترڅه تیریدم او هسی می ورته بام
 شو چی دننه کتنه له خلکو ډک
 و ارحی یوشمیر باندې د پلویو به
 لاره کی خپل نوبت ته سترگس به
 لاره وو . کله چی
 خوقده هاخوا ورځنی تیر شو که
 کیل می چی د پاکتر د کاروبی د
 آیس کریم دکان خلاص کړي دي
 او کله مې د پاکتر د کتنه په
 خپو ورباندې گڼه گوڼه وه . مالا به
 دي خبره جرت واهه چی ناخپه
 می پنځه شپږ گامه ورباندې دیو
 د رملتون به لوحه سترگی ولگیدي .
 که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا
 نی کېدو پر اوبانسان والا د میز تر
 شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي
 اوبه بل لاس ورځنی پیس را شمیري
 په د رملتون کی گڼه گوڼه هم له
 کتنه او آیس کریم فروشو څخه
 که نه وه .
 د دغو دریو صحنو په لیدلو
 سره راته ثابت شوه چی د آیس
 کریم به د کان کی ناروغان تولید
 یزي او پاکتر بیاله د غو تولید
 شویو ناروغانو څخه نیس او در
 ملتون والا د پاکتر له غنی نسخی
 څخه د پیسو بند لونه تولید وی
 له هغی ورځی چی دغه
 دری گونی اتحاد منع ته رافلس
 دي نو د کوخی د اوسیدونکو یو
 نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم مو تونه زمونږ
 دغذایی زیرمود جوراوتالاکولوسو
 لپاره نه دي رايستلی . به تاسی
 باندې نور هم زمونږ اعتماد له خوا
 څخه خو خو محله زیات شوي دي .
 همدغه راز دوي د دغه بیغام
 په لړ کی د مگرو بونود لیز د ولوسه
 برخه کی له بلان څخه د زیات کار
 زمه کړي ده او پاپی څرگند
 کړي دي چی د شرایطو د مساعد
 والی به صورت کی به د تنظیفاتوله
 سند و قونو څخه د د اوطلبانو لسی
 د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د
 کورونو په پخلنه کی خپل تاریخ
 رسالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا حساسیت لري او یا هم
 د دې له پاره چی د ونوله بانک سره د ونود مرستی به
 وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي . نو د ونی بانک
 ته مشوره ورکول کيږي چی د دې کار له پاره څسک تریبه کړي . خو
 د دغو تعلیمی اوتریبه شویو څسکو په وسیله د دې کار د آسانیدو بیچگاری
 په بجای له ونه ورکونکی څخه ونه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانه
 لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی
 لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي .
 په دي باب د دې ژبی یو متل
 دي چی : ((د رجري بنشین
 نام بکش)) .
 همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه
 بی نښانه خلک د نوم اوبنسان
 خاوندان کوي . او همد اطنز او
 انتقاد دي چی ناپیژندل شوي
 خپری د امرنو په مقابل کسی د
 پیژندل کوي او اعتبار ور گزوي . که
 چیرته له ماسره د خپلی موسسی
 په خریداری کی د طنز لیکونکی سو د
 انتقاد نوم مرسته نه واي نسو د
 ریاست خوکی به می په خوب کسی
 هم نه واي لیدلسی .

د طنز لیکونکوله برکته

تول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو
 د انتقاد ونوم حصول بولی .
 نوموړي به دي نظر دي چی
 هرڅومره د طنز لیکونکوله خواڅوکه
 انتقاد شی ، هماغومره به تولنه کی
 شمسو هتر بران چی بخواد گوډ
 لموتشولواو وجیب ډکولود ریاست
 د خدمتو د یوز او اوس د دغه
 ریاست برحال رئیس دي . خپل

بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بد منتسن) و گزوه می هم به بازی تنیس میر- د اختند و به یک سخن، که ماحولی بود آنگه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی، همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان و کازگروگان فرماد ران وجود نداشت آن روز راه خاطر دارم کسه (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنر نمایشی نمیدانست. آنروز راهم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوار ناتا) مقابل (مرد ولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره، فلم هادیر باقی نخواهد ماند، در حالیکه هیرویین فلم (مرد ولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتم آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (اد پویکارتی) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن، همه امور تخنیکي فلما- به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلم (چند روهن) در نقش شهنشاہ اکبر- (سپرو) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-مات) کارگردان و فلمبرداری نامدار سینمای هند که در هنر پرتوان او چون منبع نور بود رخشنده و خاموشی نداشت نیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانم آلمان شدم. در آلمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانم به موفقیت نایل ام که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای عملی را در استودیو معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در هملوی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز برن اخت- مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در استودیو بی بی سی تأکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جاییش را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) پویکارتی را بنام (انجان) فلمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آن که (همان سواری) چشم از جهان بست و استقلال کار استودیو بی بی سی تأکیز به پایان رسید.

در این جای برامون چند بازیگر مشهور سینمای هند، صحبت های بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم راه خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، با مادرش سیری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبختیاش بدیاری از همانان در وستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خرج کرد و در پایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب برسد؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد، برتهوی راج غمید: (تو به تماشای شونتنگ فلم آمدی یا به منظور مداخله در کار دیگران؟) ماد رراج کپور، سراز نشیدن صدای شوهر، دوباره به چوکسی نشست و دیگر صدای از او بلند

کار یافت و به زود ترین فرصت آوازه قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزت یز هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان مؤثر نشد و پیوسته فریاد میزدند: تا زمانسی او را نبینیم، برنمیگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودک بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند، روی چهارپای ها آورده بودند. منظره یک بیوزن بیمار خلی جا-

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند. در لپ کمار در هملوی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند و وسیع الصدر و وسیع النظر بود. انسان بی نهایت پاک و شریف و با معاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکبر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تأمل و مداخله فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلیم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابند و درخواست رهایی او را مینمایند. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استودیو به دیدن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشوند و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدریغ برایش کف میزند و این کف زدن به خاطر این بود که کارگردان نگفته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت.

بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مداخله میکند. ولی از آنجاییکه من او را نیکو بینم، عمل دلپ مداخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگرائی، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

من بدون اغماض و اغراض، این موضوع را آشکار میسازم کسه دلپ کمار فلم معروف (اشوک- جنتا) را خودش کارگردانی نمود و ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت، روی رکلام ها و تایتل فلم، نام او را ثبت کرد. مترجم، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم، برادرش (حسن خان) و خواهرش (یاسین) از این موضوع خلاصه می گفتند، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت بقیه در صفحه (۸۹)

برای کارگردانان

موتی لال:

این هنرمند جوان مرد از وستان نزد یک من بود و کارگردانی راهم شوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (تویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگشاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یاری افتاده هزاران کلد را خرچ میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در می گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار راه چشم ندید.

برتهوی راج بد رراج کپور (برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه، فلم قرار بسود شد و فریاد بر آورد:

در یک صحنه دیگر فلم (مغل اعظم) در شینر محفل، هدایت چنان بود که برتهوی راج به حیث یک باد شاه از حرکات ناهنجار (انارکلی) باید آن قدر برافروخته شود که در چشمانش بر خشی پیدا آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع ادویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد بر آورد:

نشد وید هویالا:

(مد هویالا) یک دوشیزه خوش ریخت و صاحب اندام متنا- سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت سوء فاهمات، ازدواج آنان صورت نپذیرفت و او هم روی یک عقده روانی با کشور کار از و اج کرد.

ولی قصه فلم (مغل اعظم) در یک صحنه فلم قرار بر این بود که انارکلی، زنجیرش شود برای حقیقی جلوه نمودن صحنه، کارگردان زنجیرهای زنجیرت نولادی تهیه دیده بود تا آن را

عشق و رزی نارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود. بر استعداد، توان مند و علاقتند به کارهای هنری، ولی متأسفانه به جز چند مورد خاص دیگر بسا کارگردان خوب رویه رو نشد. در غیر صورت بدین ترید او به عنوان یک ستاره افول ناید و موقعیت خود را در سینمای هند قائم میکرد.

فلم اول این هنرمند (جوار- بهاتا) نام داشت و تا آنکه ل فلم (ملن) در زمین تأکیز معروف کار بود. بعد استقلال

لب بود. همینکه دلپ کمار از ترن خارج شد، نواسه هایش صدا کردند: (مادر ک بزرگ... ما درک- بزرگ... دلپ صاحب بیرون آمده، او را نگاه کن.) بیوزن در حالیکه از روی چهار پای به شکل خود را بلند میکرد. دلپ کمار توجه شد و نزد یک آمد و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برایش سلام کرد. بیوزن در حالیکه اشک هایش جاری بود، گفت: (دیگر از زندگی من دلپ صاحب بیوشی بالا تر از یکسند و بیجا سال عمر کنی...) بعد دلپ کمار یک مبلخ

آشنایی با ستارهگان ورزشی جهان

قهرمان پرتاب گلوله

موترسیکل رانی میناید ۱۰۰ ار در مسابقه بین المللی (مینی موتسر سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود ایست صورت گرفت.

اولف تیرین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان دموکراتیک است او در سال ۱۹۸۹ به موفقیت های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپای بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال مسبق است. در این ارتباط ترین تیم در محاسبه خود وقت: هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خوشتر میباید. به نظر من، در این نوع بازی رول گولکیر مهتر میباید. گولکیران سرزوب است مسابقه را تعیین میکنند. ضمنا تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گان صرف ۲۵ ثانیه توپ رانزد خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۴۵ ثانیه اخراج میگردد این گونه نوآوری مجربان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانید است.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبای برلین زنده گسی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و وزنش به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد وی در رشته اکتساب تحصیل میکند چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و یار دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۶٫۲۳ متر توانست رکورد جهل نی را قام سازد.

اولف تیرین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان دموکراتیک بود که در بازی های جهانی سولمدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی دراماتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد.

اولف تیرین از دوچ نمود. پدر یک بصر میباید و در یکی از محاسبه هایش میگوید: من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کام ادا مدهم. علاقه زیادی دارم که از تجارب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم تا این تجارت بون را در اجرای مسابقاتم به کار گیرم.

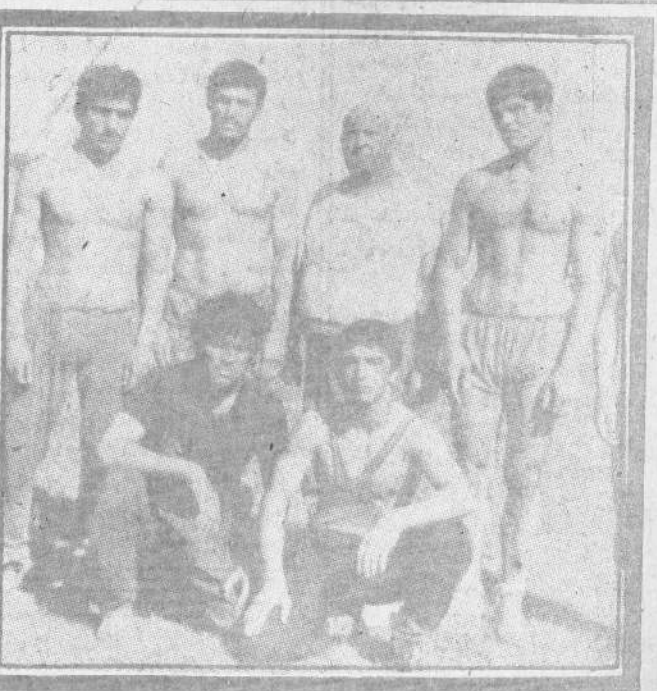
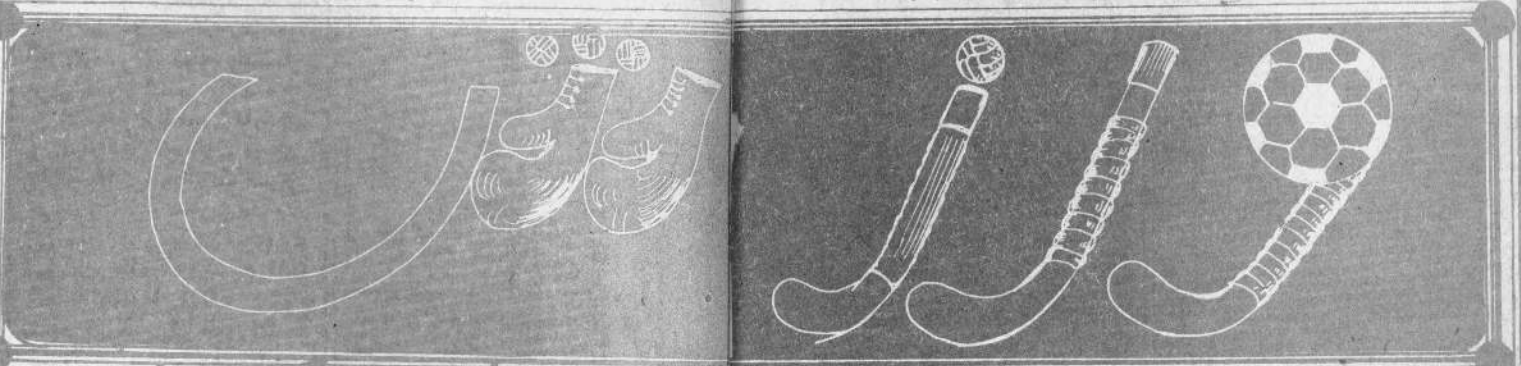


موترسایکل سوار کوچک

در کدام سن میتوان موترسایکل رانی نمود؟ کابورتالماسی - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل



د ایر گردید. در سالهای اخیر زنان جود و باز جایانی توانسته در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلایی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر استند اکنون در این نوع مسابقات همبها مانند اسپه سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقیب جناسیکن پیکنگ بانگ و اکو بایتیک مردان وزنه نان به شکل جوهره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراهمردان افتخارات زیادی را کسب نموده.



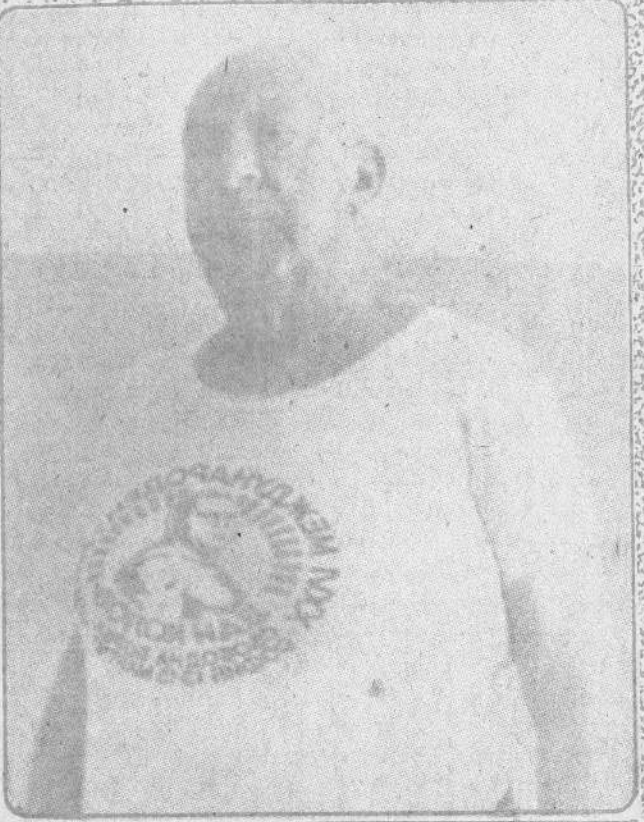
آزاد و تریه شاگردان چنین روشی انداخت: مدت سی سال میشود که با کمیته دولتی سیورت همکاری دارم. هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرترینر ایفای وظیفه مینامم. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده سی از کلب های آزاد که تعداد آن به چهارده کلب میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینامم و اگر خود ستایی نشود تا اکنون جمعا به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز هست گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این

تربین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد رداخل کشور حتی در خانج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد راجع به سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونزی، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در رانزوتر از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی که نتایج بیوزمندانه و عالی را کسب بدال هاود یلیم همراهم داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی سیورت و روی کار آمدن برخی از کلب های

مترقد و نیم متر عرض خانه هایش در حدود بیست و پنج سیوار را به آسانی بر میداشت و تاد و تیرین مسافتها انتقال میداد. در سن مورد سخنانی هم از خودش می شنوم که میگوید: در گذشته هاد رویدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان مسن پهلوان قوی پنجه و شناخته شده می بودم. کتر کسی جرات میکرد با من روی روی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، بسر مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این مسابقه دار

نخستین زنان جود و باز

کانونیکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود و در -



نظام - خلیفه بزرگ پهلوانان ما

این بار صحبت از پهلوان شهری است که سزاوار کشتی گیران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است. کسب یکصد و هشتاد و نهمین مرتبه از پهلوانی را به حیث پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زما نیکه هفتاد و یک سال پیشتر ند است. در ورزش پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگویند: او که ابتدا تمرینات پهلوانی را بر زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از رویون بیرون آمد. در آن وقت استاد با یک و نیم

تاریخ موسیقی ایران

تاریخ موسیقی ایران

نو قند ان محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوال) را شنیده اید . وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد . یعنی اجزای هند و وجد انانید بی موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا لایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی عناصر فوق را شامل است . اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه گسی موسیقی را از دست میدهد .

سر : کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد . و یا به عبارتی دیگر : هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صداد رنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش می رسد که آنرا ((سر)) گفته می توانیم و هر گاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آیند است که آن را بی (سر) میگویم . مانند آواز مرکب زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره .

اما در موسیقی آواز بعضی از سراینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و نوازگان که بی سر مطلق به آن گفته می توانیم .

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بوره نه کند یا از اندازه فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزیکس قرار دیل تعیین شده :

- ۱- سا ۲۴۰ فرکانسی
- تانیبه
- ۲- ری ۲۷۰ فرکانسی
- تانیبه
- ۳- گ ۳۰۰ فرکانسی
- تانیبه
- ۴- د ۳۲۰ فرکانسی
- تانیبه
- ۵- به ۳۶۰ فرکانسی
- تانیبه

۶- د ۴۰۰ فرکانسی

تانیبه

۷- نو ۴۵۰ فرکانسی

تانیبه

۸- سا ۴۸۰ فرکانسی

تانیبه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لسی صیارا بوره نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوض ۲۴۰ فرکانسی در تانیبه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیبه باشد

این آواز کم سر است و هر گاه اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیبه باشد سر بالا است که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد .

تفاوت فرکانسی ها را نظریه به محیار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه و یا آنکه گوش سر عالی دارند تشخیص می نمایند و لسی مردم عادی به آن بی تفاوت می مانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی می سازد و موسیقیدانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند . آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند که صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدد یا موقع شنیدن شوند و را وجود ثانوی ببخشد .

یاد داشت : فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیبه ضربه و کنید یعنی در چند اهتزازات هر سر سینک ((زور)) یا بالایی را می دهد و برعکس اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید باز هم در یک تانیبه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) و یا چپ ببرد (سا) را که شروع کرد بدید . شما می توانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا بید کنید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیبه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیبه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست .

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد که امیدوار است در آینده های نزدیک کمپیوتر های خانه هم وارد بروج بیايد .

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی از روی تعقیب این سریال تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنمایان (سر) و (لی) را بیابند و بسواد موسیقی را فرا بگیرند :

۱- هارمونی ها و آلات - در پیرو موسیقی را اگر آید و یا نومیوخرید باید برای سرکردن به نرفنی آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید .

۲- در آتای نواختن بکه به اندازه ضرورت بزنید زیرا فشار زیاد هوا داخل دهانه هارمونی بعضا هارمونی ها را زود بی سر می نماید .

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سرکردن صرف برای خود تخصیص دهید یعنی به اصطلاح (هردسته) نماند .

۴- از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد خود داری کنید .

۵- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار در های که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر می سازد محلولوگیری نماید .

۶- در تمرین روزمره تفاوت سر های کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را با دقت به خاطر بسپارید .

۷- در صورتیکه آواز خوانسی میکنید با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آلات سر شده تمرین دهید البته در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردید .

در بامراعات نقاط فوق هیچگاه

نواوز دل سرد نميگرد و برعكس
ارتقا مينمايد .

لس :

لي عبارت از حرکات منظم
اجسام به درجات مختلف سرعت
ميباشد . و بيايه عبارته ديگر :
لي پديده طبيعيت است که شما در
طبيعت زياد آن را پديده وحسي
نموده ايد . مثلا حرکات منظم
نظام شمسي يعني به صورت منظم
تبديل روز به شب ، تبديل فصل
فصول ، ماه هاي قمری ، حرکات
منظم قلب ، رفتار يکخواخت ساعت
و صداها مثال ديگر :

اگر (موسيقي) را جسم تصور
کنيم . (لي) روح آن را اگر موسيقي
را (روح) فرض کنيم ، (لي) جسم
آن است .

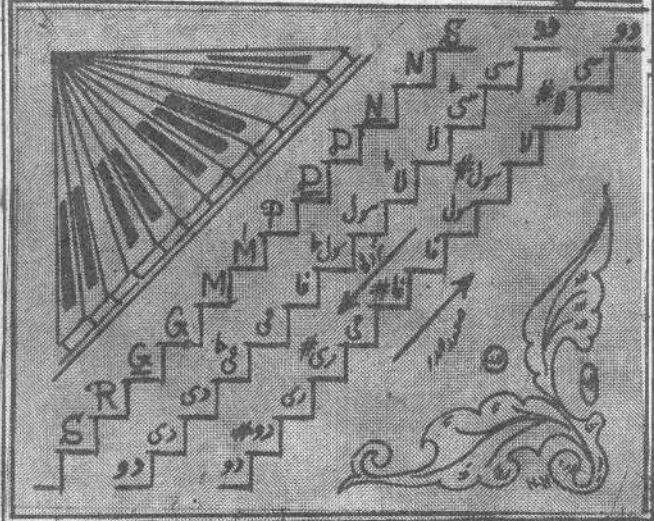
داشتن (لي) غالباً در انبسان
فطريست و کم اتفاق ميفانند که
کسي باشد ، البته مشوره
استاد در اول ضروريست .

هر شاگرد نواوز اولين درصوبه
سپتي را زير نظر استاد بالسي
شروع ميکند . مثلاً اگر شما به ترتيب
برده هاي هارموني را از چپ به
راست شروع از (سا) بنوازيد
به ترتيب صدا صعود ميکند چون
زمان لازم است که کلک شما از
يک برده به برده همجوار برويد
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي
باشد ، با آن هم وقت ضرورت
است باد رنظرداشت اين وقفهها
يا لحظه هاي بسيار کم و بلااشدن
به برده هاي درسي به گراف
زير توجه فرماييد :

اگر گراف اين صداهاي بيهم
را در ذهن تصور کنيم ، در
نتيجه شکل يک زنجيره را خواهد
داشت زيرا همين لحظات کوچک
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيزده
تبديل ميکند . پس اگر ارتفاعات
يا خيز زينه را سر قبول کنيم
افتاده هاي زينه عبارت از (لي)
ميباشد ولازم ويلزيم يک ديگر
اند . لذا به هيچ وجه اگر
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا
صعود کند ، ويژه هي موسيقي را
ندارد .

به ارتباط يک پارچه آهننگه
فرق با لي و لي فرزند يک
است :

وقتي شما هارموني به ربه ترتيب
از (سا) به سوي راست
بنوازيد . مثلاً
سا . ري . مي . ف . س . لا . سي .
وقتي کلک شما از (سا) به ري
ميرويد و از (ري) به (مي)
و همين طور تا آخره اگر همين
لحظات خورد که شما را مجال
ميدهد که کلک را به سر هلسوي
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي
و يکخواخت باشد ، شما با لي کار
ميکنيد و در ضمن آن بي لي استيد .
همينطور در يک پارچه آهننگه
معمولاً شما پديده با شيد که
نوازنده ها لي را همياري باشم
ميکنند و بيايه اصطلاح ميگيرند



و يا اگر طبله نواز استيد در نظر
ميگيريم تال تيتال را که داراي
۱۶ ضرب است :

نا - دن - نا - نا - نا - دن
دن - نا - نا - تن - تن - نا -
نا - دن - دن - نا

بين ۱۶ الفاظ فوق پانزده فاصله
هاي زماني خورد موجود است .
يعني طبله نواز (نا) اول ربه
طبله ميکويد يک لحظه زماني خورد
موجود است که (دن) را به
تعقيب آن ربه طبله بکويد . اگر
همين زمان هاي لحظوي يکوا -
خت و مساوي در نظر گرفته نشود
تا اخير طبله نواز با لي است .
پس اگر نواختن ضربه توسط
طبله نواز در اول صدم بود ، سا
اخير به همان حال محکم شود و اگر
بطي است همچنان بطي و يکوا -
خت بين ضرب ها نگاه شود .

اين يکواختي زمان با لحظه هاي
خورد را در نواختن اگر امراضات
و عادات کيد شما بدون شکل با
لي خواهد بود .

تال :

صنعت ريتيک است که توسط
موسيقيدان قالب شده ميند
آن از حرکت يک قلب سالم گرفته
شده يعني قلب ما داراي تال
دو ضربی است (که به دو ضرب)
واحد قياسي تال درهند ماسره
يا *ماترا* و يا ضربان است .
الفاظي که توسط طبله نوازان
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -
استند که مفهومي ندارند .

(تال) ، خلاف (لي) که
پديده طبيعي بود کسي و -
صنعتي است که با پديده موخت
هر (تال) در خورد (لي) را -
همراه دارد .

تال ها در شرق اقسام زياد دارد و
بعضاً نوبق الماده معلق اند که
اجراي آن بدون استادان فن ،
توسط اما توران دشوار است . اگر
شماره هاي ضربان با ماسره تال ها
طابق باشد ، تال مذکور شکل و
اگر جفت باشد ، ساده تر است .
در بخش آينده صورت تدريسي
طبله تشریح خواهد شد .

تال و ضرب

ترجمه از: حسن نیر

سپاس از امیران

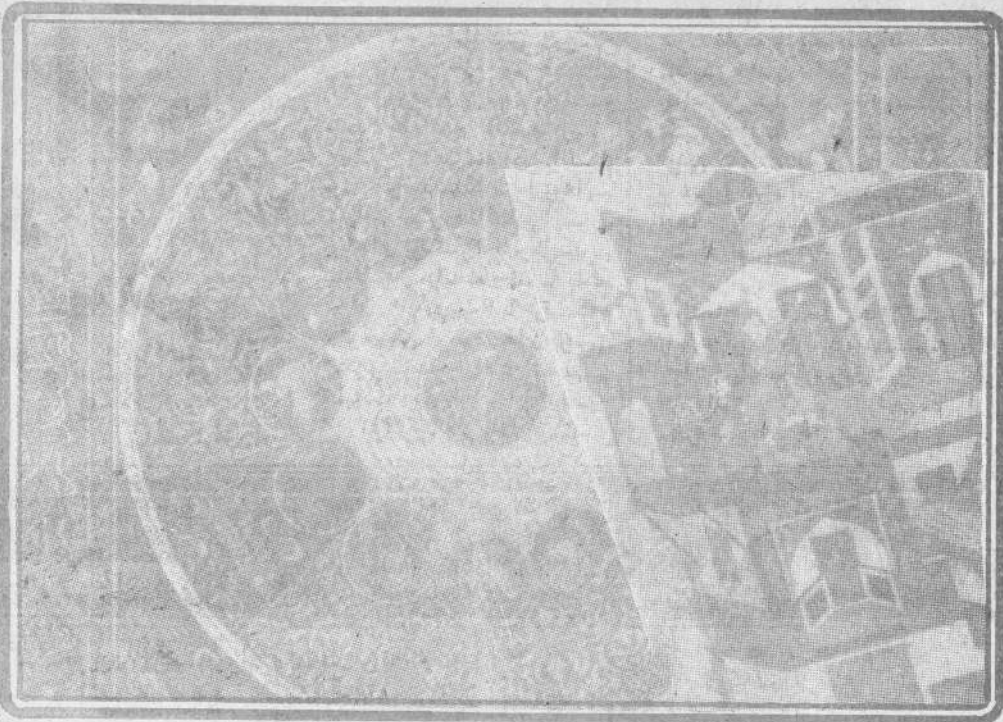
چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

نوشته ادوارد گونز
جلد نهم

نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و
تیموریان را به عنوان اسلام با-
گذاری يك نمایشگاه بزرگ از زبان
می‌کنند .
 حق در زمان حیاتش دست
 آورد ها و پیروزهای تیمور،
 اسطوره‌ی نیا انسانوی بود . مثلاً
 باجه صوت تکان دهند شده
 و نیرومندی شکست انگیزاین چوبان
 بچه شده چهاردهم از سلاله
 ترک و مقل که فرمانروای فارسی
 شد نیروهای خود را برف آسا
 از ناتولیه در غرب تا مرزهای
 چین در شرق رهبری کرد ،
 تا (۱۳۷۰) امیراطوری وسیعی
 شیبه قلمرو تحت فرمانروایی
 نیاجدش جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.
باهمان نیرومندی و زرنگی
که از خود در میدان نبرد تبارز
میداد، تیمور (۱۳۲۶-۱۴۰۵)
که بنام تیمور لنگ معروف است،
به راههای رو آورد که در سرزمین
های تحت تصرف خود، جاودانه
بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند
آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی
وسیمی را رویدست گرفته
از جمله اعمار چندین مسجد که
نمونه‌های خوب هنر بهری
بشمار می‌رود.
تیمور به شیوه‌های نیمه چادر
نشینی در دامان آسیای مرکزی
بزرگ شده بود اما در مقام رهبری
مناطق که در آن مسکن گزین شده
یعنی در مناطقی که سنت‌های
فرهنگی فارسی نفوذ و سینه‌طره خود را
داشته او با نهاد‌های اسلامی
به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده سنتی
استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم
قدرت و مشرویت جاه و جلال
خود استفاده نمود. تاثیر ایدار
و دوام دار این خانواده به‌ر هنر
اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی
در سده پانزدهم جالب توجه
است موضوع و هدف نمایشگاهی
را تشکیل می‌دهد که در همین روزها
در گالری ارتو سکس در انستیتوت
سنت سونیاد و راشنگسن
در دست تهیه است. نمایشگاه
بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -
اسد) گشایش خواهد یافت.
راهی را که تیمور در پیش گرفت
چنان معیارهای را ایجاد کرد که
برای نسل‌های بعدی معیار
های اساسی، تزئین و ساختن
و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانسی
اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند
خفتند که خوابها و آرمان‌های
بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه
نظامی تحقق می‌داد، وی -
توانست بر انکار نیکولو ماکیاویلی
در رابطه با سیاستمداری اثر
گذارد و کرسٹوفر مارلو ویرا بر
انگلیخت تا ((تیمور لنگ کبیر))

صدها اثر دیگر نمایش گدا -
شده شده است؛ این کتابخانه
شاهی پایه بیان دقیق تشریح
ورکشاپ هنرمندان و صنعتگران
شامل آسیای تریخنی کتاب‌های
مصور، طرح‌های مهندسی
و سایر کارها برای دربار است.
در همین جا بود که زبان هنری،
رنگ و خط، رشد یافت
و چنان گنجینه هنری را بوجود
آورد که شایسته حرمت و حفاظت
است.

گرچه خانواده تیموریان که
در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار
شده بود بالاخره در ۱۵۰۷ -
نور یافتند اما تاثیر آن بر هنر
اسلامی تا امروز ادامه دارد.

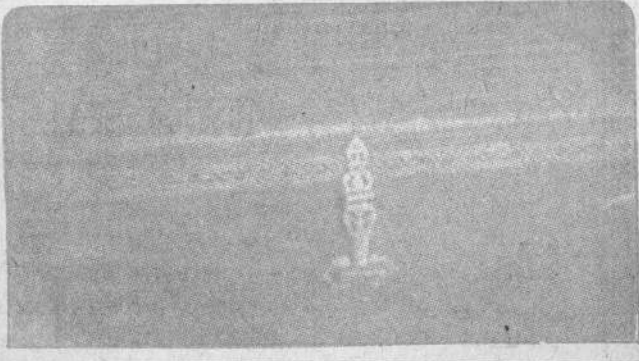
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی
ساخته شده از چوب سندل که
یکی از ظرف‌ترین نمونه‌های کندن
کاری در مصر حاضر است.
از عهد الخ بیک نواسه تیمور
که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان
بدیده‌های هنری بی‌جانانده
که نمونه کیفیت عالی صنعت
و معیارهای بلند هنر و تصورات
هنری جهان اسلام در سده
پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های
از دیوار یک مسجد مزین با آیات
قرآن نیز چشم بیننده را بخود
میدوزد. نمونه‌های زیبایی
خط نویسی، هنر سرامیک، تصاویر
و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان
روایان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه
ایرانی وجود آورد که نقش اساسی
را در شکل دادن روش‌ها و سر
خورد‌های غرب بسوی جهان
اسلام برساند. سایبر
هنرمندان غربی مانند جورج
فرید ریک هندل و الساندرو -
سکارلاتی که از آهنگسازان معروف
بودند و شعر شناخته شده ادگار
الن پو بعد تر در جاودان شدن
تیمور بحیث فرمان مبدان
نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات
اروپای غرب را تهدید می‌کرد
کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر
شرق نزدیک در گالری مکلنز
میگوید: ((تیمور بخش‌هایی
از جهان را با وحشت زیر و زیر
کرد، اما هنرمندان رانیز در
چنان راهی به کار انداخت که
بیان هنری را در همه جهان
اسلام تغییر دهد.))

مظهر این دست‌آورد حیثیت
آور است. صفحات جلد‌های مصور
قرآن کریم و تاریخ‌های برآز -
تصویر یوسف زلیخا، بوستان
سعدی و تصویرهای از اسکندر
سلطان ابن عمر، شیخ شبراز



مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.
 خیال طرح قصرهای
 آرزوهارا میبختم و توقع
 میبرد که بافتح نامزدی ازین
 حیوان... ند بهزمنه آن برایش
 می... خواهد شد که مرد آرزوهایم
 رابیا بم... مگر به ناگهان این
 رویاهای زودگذر که کاجوسی مید ل
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه
 بجای دیگری بود با توقف
 موثر در یکی از سرک های فرعی
 شهرنو سلسله خیالاتم ازهم
 گسخت همزمان با آن دست
 قوی او گلوود هم راخترند تند

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن
 نزدیکی هادیده نمی شد تا
 بد ادم می رسید و سرخورد سال
 مکنی که از کارماری می شدند سر
 گوشی تکان گفتند: ببین که
 دختر ترا دوداداد... بعد یکی از
 آنها به روی سرك تف انداخت
 وبه راه خود ادامه دادند.
 بر نامزدم... مرابه خانه بی آورد
 در آنجا در باغچه تم نهال گما
 را فرس کرد... از درد و غصه
 بزوک فریاد هانم در دل دیوار
 های اتاق طنین می انداخت
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -
 می شست .
 او از شام تا بام توسن کامرانی
 راند سحرگاهان حین ترك گفتتم
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -
 نیگی را پیش بام گذاشت و گفت:
 (اینک های درناسته ات) با
 ادای این گلمات در را عقب سرش
 بست... سپس با صدای موثرش
 یکجا در بیخ و خم های کوجه نابدید
 گردید... در سکوت مطلق اتساق
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برد
 تصورام جان گرفت... حرکت قلبم و
 بویه زمان هر دو به کند می گراید شد

انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند... دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.
 کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته باشند؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیسر تقریباً واحدی دارد... ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تیوریک و مسائل صیانت و مینیک و برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین... ازین رو هدف ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تیوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیگی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمینوی... است. امروزه چهار برنامه برای ما ارجحیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند... مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکتولوژی است ما تا کنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوطه مدیریت آبنما چشمه های خیلی غنی داشته ایم... تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بوروکرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکتولوژیست ها روبرو می شد... چون شوروی اکتولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد... اما اکتون اکادمیسن ها هم صدایشان بلند شده است... برایتان مثالی بزنم... لنینگراد بیوسته با طغیان آب های رودخانه نواووبه رومی شود... و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکتولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند... از بیابان های زیانبارین بر تعداد اکتولوژیکی ناحیه آبراز نگرانی می کردند... تصور ما بر این است که بشود هم سد ساخت وهم محیط زیست را حفظ کرد... با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید... و بعد شرایط مان را بگذاریم.
 خواست ما این است... تا جایی که ممکن است مسائل اکتولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم... زیرا بقای کره زمین به اکتولوژی وابسته است... ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند و به شما لگان نیز گسترش یابد... همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاها ی شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاها ی

امریکا بد نیز نصب شود.
 گذشته از اینها ما یلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری شود.

ایا سیستم منتهی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند... وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟

البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه پذیر نیستند... از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود... از این رو تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند... انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسك)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند... خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزی مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم... حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد... برای خودش قلمرو خاص و ارجحیت های خاص داشت... ما می خواهیم به این بی سروسامانی پایان دهیم... انستیتوتها راه کار مشترک و حتی رقابت برانگیزم و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیرتر تقسیم کنیم.

ایا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است... که چه از نگاه... شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند.

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم... اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند... لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد... تابع فرهنگستان باشند... درین گونه موارد مدبران انستیتوتها قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست... از طرف دیگر انستیتوتها اجازه پیدا کرده اند... تعدادی دانشجوی مطرح بالا بگیرند و در جهت ارجحیت های تازه شان تربیه کنند... این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت

بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود. تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریای یافتیم که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود. در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگناه یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانراشت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند ر آستانه دهن بد بویش رده دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید و وحشتزده سویم پیش نگریستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم و اتاق آگنده از بوی جرس بود و دم رابه هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لحن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد، رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد، این هیولای غرق در نشه جرس به کاکبوری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرسی اش را نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرد. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم، عرق میکردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیاهمتیه هسته ازین فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیاء عرق کردم، محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مدفون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت دهنی آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارتنام خموسی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشک تا سال ۲۰۰۰ نداریم. ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟ کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر ما اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم کم کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می رویم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم. حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب، پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی). و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است. اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست. در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای تان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کادرها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آغوشی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است. حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثر گذارد، بسیار کم است. پس چطور است که این قدر مطمئن و امیدوار به نظر میرسید؟ اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در اس تلاس پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در ژوئن نیز بر نقش (رهبری) فسر - هنگستان صرح گذاشت. باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسویق مسوولیت فردی برای کمک به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه در بعدی وسیعتر، در سرتاسر اتحاد شوروی است.



مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۹)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا -
 داشتند که پیش از رسیدن
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف
 بود که داغ روسیگری بر پیشانی ام
 زده شد و نام دردیف شهر و -
 ندان بدنامی ثبت گردید.
 یکی از شیهای سیاه و تیره
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم
 را میسوخت در لای یک پیراهن
 کهنه و نازک از آنجا موفق به
 فرار گردیدم، افتان و خیزان -
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن
 جا پناهنده شوم.
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در
 یکی از کرجه های شاه شهید به
 صد ا در آوردم دوستم که در
 را کشود از پد من خیلی خوش شد
 و مرا باند روی برد، هرد و تا صبح
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش
 قهه کردم او که دلش به حال
 سوخته بود آماده گردید که مرا
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد
 تا از نهانخانه شتم اثر بزرگ رو -
 سیاهی را به دور انگشت
 فردا به معاینه خانه اورفتم
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که
 در کش میگذاشتم، وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکنند
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا
 اجرائی عملیات رانه در شفاخانه
 ونه در معاینه خانه اش ممکن
 میدانست، اما او مرا نه به خانه
 خودش بلکه به خانه یکی از دو -
 ستانش برد، در آنجا نه تنها
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز
 به من تجاوز کردند، ایمن
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود
 قرار دادند، مگر پس از مدتی
 از پیور مرد مهربانی که در آن خانه
 مصروف خدمت بود شبی که جز
 او هیچ کسی در خانه نبود
 استنداد نمود او که تازه وضو
 گرفته بود و میخواست نماز شام
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم
 را به پاهایش نهاد، پاهایش را
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:
 (برود ختمم اگر کشته هم شوم
 باک ندارم).
 من آنشب مانند برنده از قفس
 پریده ایمن و آنسو میرویدم، از
 خوشی در لباس منی گنجیدم تازه
 به سرک رسیده بودم که موتری
 از کارم رد شد، وحشتزد، خودم را
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتور فقط یک مرد و یک زن بود
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت
 از من پرسیدند که کیستم و کجا
 میروم، من پاسخ ندادم، زن
 دروازه موترا باز کرد پایین آمد
 با مهربانی دستی به سرم کشید
 احساس کردم که دستش گرمی
 دست یک مادر را داشت از جام
 بلند شدم و با او یکجا در سبیت
 عقب موترد نشستم، تصور
 میکردم که دستی از غیب به خاطر
 نجاتم دراز شده است، بسا
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم
 که در آن سیاه روزی هایم با یان
 یافته، موترا در یکی از کرجه های
 شهر شد کوجهی که در هر دو
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه
 بد نامی و تن فروشی را فقط و -
 فقط به نام من زده بودند، زیرا
 همینکه قدم به داخل آن خانه
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلوده تر
 و مسموم کننده تر از جای اولی و دومی
 یافتیم.
 . . . و من یکبار دیگر به طرف
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما
 فرق این محل با خانه قبلی و
 مشتریان آن این بود که در اینجا
 به عوض بوی جرس، بوی الکول
 در فضا می پیچید، در اینجا به
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه
 روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا
 روحانی ها زود زود عوض میشدند
 در اینجا به عوض دود جرس دود
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر
 میکرد، در اینجا چهره ها زود -
 زود عوض میشدند.
 یکروز احساس کردم چیزی
 در شکم تکان می خورد وقتی ایمن
 موضوع را به زنی که اداره کننده
 آن خانه بود خیلی دوست داشت
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی
 به شکم دوخته شد، در حالیکه
 سرخود را چندین بار تکان داد
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب
 نبرد.
 تازه بعد از دو سال فهمیدم
 که خارج از دنیا کتیف من
 دنیا بدیگری هم وجود دارد.
 ولی این وضع دیر دوام نکرد
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلیم
 را در نطفه خفه کردند و هیچ
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه و بد نام
 داشتیم، تا آنکه یک شب بخت به
 من روی آورد، در عوض شدن -
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که
 براسستی عاشق من شده بود به
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو
 میزد و چشمان سیاهش که
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی
 بودند باعث زده می سویم
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن
 از من نبود، او مرد هوس نبود
 اگر قبلاً بود حالا چهره من
 چنان اثر زنی را در او گذاشته
 بود که فقط می آمد و نظاره ام -
 میکرد ما روزها با هم حرف زدیم
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا
 از اینجا نجات دهد و او که روسته
 کشور هندوستان بود و پاسپورت
 تجارتی نیز در دست داشت به
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس
 مرا از آنجا بیرون کرد.
 اکنون هر دو می ما روانه کشور
 هند استیم، وقتی قصه من در
 مجله سپارون چاپ میشود من در
 کابل نخواهم بود.
 از قول من به مادرم بنویسید که
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو
 با ذکر نام مادر سیل اشک -
 دیدگانش سرازیر شد و
 هیچ اولیوند و بلند تر گرد
 انجان که گوی اشک سین
 تا سرحد ترکیدن بر کرد.
 بعد اشکهایش را پاک کرد
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و
 من از عقب او را مینگریستم که آهسته
 آهسته سایه وار از روی زمین بر -
 جیده میشد و لحظه ای بعد از
 نظرم به کلی ناپدید شد.
 شب همینکه به بستر رفتم یاد
 او گرفته های او سرگشته در
 آلود او هنوز با من بود و هنوز
 شعله های آتشی را در ضمیرم
 احساس میکردم که او را سوخته بود
 انوقت نشستم تا از کشتزار سوخته
 دیگری، از شب زنده داری های
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایاتی گذشته در آنسر کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

وضع هنر نقاشی در کشور فعلاً کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپندیشد و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آنها در هر صدهای مختلف هنر بگمارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و انسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنوری بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییکه اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نمانده اند البته ممکن است استثنا آتی وجود داشته باشد.

پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندیدم جز اینکه از سرار زنده گی میبرد بردار من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم برای روشن سازی ذهن بهرامون زویای تاریک زنده گم خموشی را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردیم که کودک نو زادی در آغوش داشت پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان است بلا بلاه وزارت ازمین خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورد نخست از بد پیش خواست او باوریدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به پاهاش مرا واداشت تا دست یاری به سوش دراز نموده و کودک را به مصرف خودش به افغانستان بیاورد، وقتی کودک را از آغوش گرفت، یک چوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه با زهر جامة خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگیرد، پس از آن که یادگارها را کفم گذاشت، دیده به دیده لم دوخته گفتم:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود مگر وقتی تورا به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابرا ایجاب سنت مذہبی شان، علی مراسم خاص نام تورا با یک نام مسلمان افغانی تحویب نمودند، اکنون که آن ها بیرون شد شانرا بیرحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیوند بد ری و سیری بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بوزن سرا دوباره به خانه خود برد موازان جا به شهر کابل انتقال داد، از آن جا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت، در خانه جدیده در برتسو مواظبت و کمال دل سوژی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم، اکنون که خدمت سربازم نیز به روز هلی فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگس خانه می خوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام پسر اصلم (شش کیور) در دل ریشه دوانید چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیور از عشوقه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سنخ نوزد.

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم، آنها موضوع را رسماً به پدر نگاهشتم و منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شود که سر نوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگهیزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند.

اومیخواهد که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند ما در گذشته اش را پیدا کرده، پسر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمتی های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

«خدا یا ما درن را باز نه من ده»

و یا وقتی از خانه جدا شد خواند:

«بوی تو خیزد هنوز بوی تو از پتقم»

پاری دیگر تنها شد تنها روزانی هم یکی از داستان نویسی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیشا احد ظاهر رفت احد ظاهر برای تعلق دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

«تو زکی و در این کویا کویا منی!»

حال که در حال بعد از مرگش احد ظاهر را یاد می کنم به یاد این ماد شش را بد آنم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه پیراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمیگرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه پیراهن دیگر به دستش هدی میگرد یعنی آن چیزیکه خوشی میآید در رخ نمیکرد.

بولی را که احد ظاهر از کسرت هایش به دست میآورد، بیشترین آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزد نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده میداد که احد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احد ظاهر دوست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزد باشد.

احمد ظاهر با هزاران خاطره و هزاران سرود در میان ما است و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!

بقیه از صفحه (۵۱)

در میان بازیگران فکرمیکم
(کمال حسن) به هنر خود
ایمان دارد. او کتر خود را چنان
می یابد مثل اینکه آب در بنه
جذب شود، سایر هنرپیشه ها
باید تکان بخورند و با ایشان کک
شود. مثل اینکه پوره را در پیاله
چای حل می کند، آنها را نیز باید
چنین کک کرد. اگر (کمال حسن)
در فلماهای هندی سرود ابرسا
نکرد، این دیگر تعصیبند -
کمان است.

پرسش: شهادت رمورد خود چی
میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها
استم، تصمیم اتخاذ کردم که این
موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا
ایجاد کنم آن توسعه ده م، اما
مشکل است که از این مسابقه
بیموزنه در ششم. من در حال
کار کردن در سری فلم استم. بعضا
باعشق، بعضا با تلاش، ولی فکر
میکنم که این امکانات وجود
دارد که قدری کیفیت را به کیمت
علاوه کنم.

قصه آدمهای را شنیده ام که
در همین زبان عاشق سه یا چهار
دختر بوده اند و روابط ریاکارانه
نداشتند. هنرپیشه هانیز باید به
همین صورت سرود اهای ممتسی
شان را بلند کنند. در میان هنر-
پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که
سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز
عادی کار کند. من فکرمیکم که
این مساله در آینده توسعه
می یابد. از همین جهت بود
که شش ماه قبل آمضای قرارداد
فلمهای کهنه را متوقف ساختم
فقط فلم ((هم)) را با امیتا به -
بچن فلم ((عزت دار)) را با
دلپک کار بند برفته ام. میخوانم
میتود شان را از نزد یک مشا هده
کم و از تجارب شان بیاموزم.

پرسش: از پنج سال به
این طرف شما چی آموخته اید؟
پاسخ: هرگاه آزادی چیزی
را داشته باشید حتما آن را به
دست می آورید. چنانچه
من خواستم در چندین فلم کار
کردم. من این فلما را چنان به
جنگ آوردم که یک گرسنه نان
را به جنگ می آورد. من در ک
کرده ام که صنایع فلسفای حقایق
را به آسانی میدیرد. این
هنرپیشه گان را که من انتخاب

گونا



کرده ام، اشتباهات خود را
خوب می بیند.

پرسش: شما چطور چنین
حرفها را میزنید. سینما گرا
مانند فلماهای شان در خیال
زنده می کنند، مثل راجیش-
کهنه که هنوز هم معتقد است که
ستاره درخشان سینما است؟

پاسخ: او خودش باید بهتر
آگاهی داشته باشد که امروز در
کجا قرار دارد. او باید در زمینه
اندیشه کند. اگر او در فلم
(اند) و ((سفر)) خوب
درخشید از آن جهت بود که
اوجمت کنید. من فکر نمیکنم که
ما مردم در خیال زنده می کنیم.
شما خوب میدانید که ستاره ها
نیز گریان میکنند؟ اما آنها در
پیشگاه مردم نمیگریند.

پرسش: آیا گاهی هم سینما
شمارا به وحشت انداخته است؟
پاسخ: به وحشت نرفتید، ام
ولی تعجب کرده ام، وقتی که
فلم یک هنرپیشه بیوزی به
دست نیآورد من میدانم چرا
مردم تکان میخورند و چرا متاثر
میشوند وقتی که بیوزی به هنر-
پیشه دست دهد، هیچ هنر-
پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری
را ستایش نمیکنند. اگر چنین
اتفاق می افتد حتما جهات -
سیاسی دارد. یقینا چطور شما
میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟
این گمبه آن میماند که شما از
زیبایی کشمیر انکار کنید.

پرسش: گاهی هم چنین
اتفاق افتیده که بازی خورده
باشید؟
پاسخ: بازی خوردن کلمه
خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این او اخر طرز تفکر
در مورد فلم ((آسان س او نجا))
تضمیر کرد. من میدان رارها
نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه
میکنم. در این میان با خود
فکر کردم که از یک آدم بیست
انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین
مراحل فلم مذکور همه چیز
تضمیر کرد. وقتی که من اعتراض
کردم برای گفتند که بخش مربوط
به من در انتهای دینگ فلم خراب
شده بود برای اولین بار چنین
یک معذرت را شنیدم. این موضوع
مرا به آن فکر نو برد که دستهای
در کار است. در نظر آن صنایع
فلم همواره در برابر من گذشت
کرده است. فکر میکنم که هر کس
دوست و دشمن دارد، سنجیدت
فدجه بی است که نومی شگفت
و به شتر و گن سنها خیلی احترام
دارم. او واقعا هنرپیشه است.

پرسش: آیا عروسی در زنده می
شما تغییر یوار کرده است؟
پاسخ: من بعد از عروسی
مکمل شدم. در زنده می دوبار
عاشق شده ام. اولین بار عشق
خود را افشان کردم. من در مورد
نیلیم گمب نمیزنم. او از خود
زنده می جدا گانه دارد و ما فقط
در فلماها با هم کار می کردیم. اما
عشق باردیم من به عروسی
انجامید. مخصوصا عشق ما
زمانی پرشکوه گردید که دخترم
(نروادا) متولد شد. او مانند
یک گل دوست داشتی است.

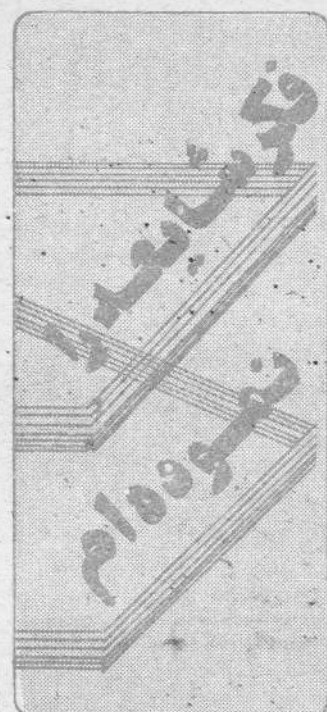
من فکرمیکم که هر جوان باید مانند
من در سن بیست و چهار ساله می
از دوام کند. در شیر آن عشق از
شدت خود میگذرد. هر قدر
سن انسان بالا می رود، آدم -
نیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر می کنم که مردم علاقه مند
اند که یک هنرپیشه بالای برد
چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم
یک هنرپیشه را دوست داشته
باشند، هنرپیشه هم سرانجام
خودش را خوش میباید.
پرسش: در میان آنها کی که
نوبه طرف سینما را آوردند
چی فکرمیکند؟

پاسخ: به نظر من در این
میان ((امرخان)) به جای
خواهد رسید، او یقینا
خواهد کرد. در مورد آنها کی که
نواخته اند، مشکل است آدم
حرف بزند. حتی من خودم به
اندازه ((امرخان)) خوب و
مورد نبوده ام، من در زندگی
که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.
فقط در زبان فراغت خود به تا -
شای فلم نشسته ام. شاید فلم
های مانند: ((جعود پش مین))
و ((گنگا بی بی)) را هر که ام
بنگاه مرتبه تا شا کرده باشم.

پرسش: آیا پارفتای زمان کودکی
خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟
پاسخ: زمانی مابین نفرودیم
در پیکان هر که ام در رشته های
مختلف راه های خود را گرفتند.
از میان آنها فقط من هنرپیشه
شدم. در کالج از کانتین مانند
سند یوی شخصی ام استفاده
می کردم. در آنجا اکت می کردم
لاف میزدیم و خود را یک آن بول -
دار معرفی می کردیم. در پیکان
همه بادیدن من میخندیدند.
امروز نیز زمانی که آنها سرا
می بینند، میخندند. آنها به
مشکل باور می کنند که خیالهای
من به حقیقت پیوسته است. در
اولین فلم من که ((گن بدن))
نام داشت، پنج هزار روپیه
برایم معاش میدادند. اکنون
زنده می ام خوب است. زیاد
خرید نمیکنم؛ زیرا ارزش پول را
دانم. به خاطری که در گذشته
هیچ گاه پول نداشتم، گذشته
از آن آنچه اتفاق می افتند،
بگذار بگذرد. فیل هم بایک
تعبادی میگرد.

پرسش: در اخیرا هر که ام
گفتنی داشته باشید؟
پاسخ: بلی در کاروباری که
من دام خیلی مشکلات در پیش
رواست. زنده می چنان است
که هنگام بردن بالای آدم گلی
میباشند.



پنجاه سئو (۵۱)

- به گل قطع رابطه نکرده ام، ولی گلگه مند استم. باید بیشتر ستاروبرام گفته شود، نه اینکه بگویند نقشه اکثر را کار میکنی و بعد مرا برقصانند!

- تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

- دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

- و سپس سینما را ترک میکنید؟ نه.

- میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

- مانده هر هنرپیشه دیگر موفقیت شهرت و آینده درخشان.

- ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیشگاه داشته



شد، نتیجه آن را از مردم نمیگیرم.

- محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

- آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

- یک صحنه را چند بار ترسیم کردید؟

- تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

- در زنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعاتی نمیترسید؟

- از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام.

- کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید؟

- نه مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند استم.

- در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

- در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

- وقتی اولین بار نقش شما را فلیم برداری شد چی قدر وجدند روزی آن فکر کردید؟

- فلیم برداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

- در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

- حق الزحمه، چهل هزار اتقانی بود که (نه هزار اتقانی) مالیه گشتانده شد.

- نظرتان درباره سینما چی چیست؟

- سینمای ما، زاده انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد، زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلمهای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

- تا جایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

- این مساله ناشی از ضعف روحی و یک نگره است. رقابتی که سینما را به رشد و پخته گی نرساند، حتما آن را ضربه میزند.

- شما چند سال دارید؟

- ۲۲ سال.

- شما سن اصلی تا تراکتید؟

- بلی، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست.

- چه ویژگی هایی دارید؟

- خود خواهی ندانم.

- وقتی به شهرت رسیدید، چی طور؟

- نه، زیاد آن صورت پشیمانانه مردم را از دست میدهم.

- ود یگر؟

- کم حرف استم، از زمین صدا می براید، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

- هنرپیشه و کم حرف بودن؟

- گوش می کنم خوب شوم.

- ود یگر چی؟

- زود انحر نمیگیرم.

- با مرد، یا با زن؟

- با هر دو!

- اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان برآورده شود، چی چیزی را آرزو میکنید؟

- بگذار در کشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

بوی بدن را مطبوع سازید

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروفی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زیر بغل، شکم قسمت های داخلی رانها و کف پاها نیز استفاده کرد.

عطریات

وقتی همراه با صابون، تالک ضد عفونی عطر هم یکجا شود کارسختی تعافیت عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی کردن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال-

خود را باید جستجو کرد. روض جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از عطر منجیبت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند. جلد تازه و نازک و معطر خیلی خوشایند است و لسی جلد ناپاک، توأم با عطر ناخوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

خواسته باشید در فصل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید، باید بفهمید که همه شان بوی تند و عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطر زدن.

بوی بدن را مانند عادت بسازید. باید در نطفه خنثی کردن مراعات حفظ الصحه فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطر برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر است، همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوعی از شما به مشام برسد.

اسرار خوردنی‌ها

گل‌مریم

ارسالی شکیلا (نوید) :

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد . برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید . برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده و مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل مریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد . برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بصران دیده میشود ، مفید است . مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل مریم در زنان نازائت نتیجه مثبت داده است . برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا میکنند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینکار یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب جوش میزنند . این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و ریب کبد برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است . خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده ، چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است . در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند ، افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد . برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل مریم استفاده کرده ، دهان را به آن بشویید . شستنوی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است . در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی به جای سیگار استفاده میکنند . برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند . خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن بردن خونریزی رحم از دود برگ و

پیش از سبزی های معطر که چند نوع دارد . گل مریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهالی آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند . اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است ، ولی اهالی آذربایجان که گل مریم را زحالت وحشی و خود رود را آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از سبزی آن برای تقویت معده و درمان دانه اسهال استفاده میکنند . آنرا شاه اسپرم لقب داده اند و چون از راه تجربه به منافع آن پی برده اند اکثر کشورهای آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند . به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود . انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید ، ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند . ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شصت سانتی متر میرسد . ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنائی چهار گوش میباشد . این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها دار میباشد . ولی برگهایی که در قسمت بالای ساقه میروند ، دارای دمبرگ کوتاه تر یا فاقد دمبرگ میباشد . این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است . معده را جای تعجب است که عطاران سایر کشورهای آنرا نمیشناسند ، و به عبارتی دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود . فقط چنانچه

امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانید به بارادرتولوزیون قرارداد خواهید کرد ؟

من طرفدار آهنگ های قراردادی نیستم زیرا آنها کسی قرارداد میکنند ، آنچه را که یک آهنگ خوب را میسازد کمتر مراعات میکنند . لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد .

شما با این آهنگ های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید ؟

من هنوز خود ضرورتی به

رهنمایی دارم . ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و همه ما را بیاموزند . مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نو تیشن تهیه گردد . همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست ، ننگیالی ، ارمان و دیگران باید کارکنند . در تولوزیون یک ارکستر منظم آما توری وجود ندارد ، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اما قش و شوق و تمرین نداریم ، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم .

با آلات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه ؟

با اربونیه ، تپله ، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم . اما گیتار

را بیشتر دوست دارم . میخواهم زیاد روی آن کار کنم .

آیا معادرتین جوانان محبوبه دارید ؟

چه بگویم نمیدانم ، ولی در کسرت هایم زیاد استقبال شده ام . حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند .

دخترها و پسرها ؟

دخترها .

از روی سیم تیلیفون هم تشویق شده اید ؟

باور کنید هر لحظه .

پس باید تا کتون از دواج کرده باشید ؟

نه از دواج نکرده ام .

اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفت می پسندید ؟

و برخلاف من هیچ پاشاری ندارم آنکه راکه میخواهد امید وارم بیاید و به آن برسید .

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی را میخواهستید ؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آهنگهایم چون موجی از خوشی در رگهایم جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیاید .

و من میگویم که یک آوازخوان خوب خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه بر آن

امید که همینطور شود .

زیبوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلوزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نمسود ساخته است ، شما در زمینه چه گفتی دارید ؟

ج : علت دوری گرفتنم از رادیو و تلویزیون موضوعات بولی نبوده است . چنانچه من هیچگاهی در ریدل پول آهنگ ثبت نکرده و در آرایشگاه تلوزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگر جاها آرایش کرده ام . زیرا از همان آغاز کار آوازخوانی ، انگیزه اصلی من هنردوستی و ذوق هنری بوده است . عوامل اساسی کناره گیری ام را واقعا از یک طرف ترارگته محترم مسرور ، بی تفاوتی نسویان رادیو و تلوزیون مخصوصا ، و برابری هنرمندان جوان ، و از سوی دیگر ، خود خواهی ها ، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد . سخنان پهلوی دار و حرکات توهمین آمیز عده ای مرا اندیش می کرد .

تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلوزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۷۱)

امر را تایید کرد ، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم .

و حالا (راجکار) :

در هنگام کار فم (با کیسه) بانحوه کار (راجکار) آشنا شدم ، ولی در فم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم . بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهایی دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من ، این حرف ها در مورد او صادق نیست . راجکار ، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فلم ، با کارگردان وارد گفتگو و بحث و محس شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این یک جسارت اخلاقی اوست که شخصا از این نوع جسارت ها سخت پشتیبانی میکنم .

فلم (با کیسه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبا تمام ماند . کمره سین فلم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دوباره فلم در هند ماندگار شد و همان کشورش گردید .

برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم ، هیچکس جرأت نمیکرد ، ولی وقتی (کمال امرویی) از من تقاضا کرد ، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر شد .

مباحثه : نهایت

بحث و جواب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد .

امیتا به بچن :

این هنرمند رادرجیان فلم برداری فلم ((گنگاکی سوگنده)) نیکوشناختم . او انسان خوش برخورد ، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد .

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد .

صحنه فرار او از چنگال پولیس و عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگاکی سوگنده)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آن را انجام داد . برای من کسه کارگردان و فلمبردار بودم ، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دلسی کیت) را مسترد نمود ، من در یک آن ، خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد . حرف هان یاد شد ، چهل و شش سال است با فلم سینما و استودینو و هنرمندان سروکار دارم . در نهن من ، از رویداد ها و کارگردان های سینمایی ، مطالب قراروان نقش یافته است که هرگاه عمری بگذرد باز هم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت .



اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست و هایشگاهانکسا در برسی بود. عساکر انگلیسی به دفاع از آن محل برخاستند و لسی افغانستان اجسارت به هجوم خود ادامه میدادند.

در این هجوم در شایبش سیاه افغان سکندر خان مشهور نایب امین الله خان و عبد الله خان اچکزای قرار داشتند. همینکه برونس در اقامتگاه خود خضر خان و عبد الله خان اچکزای را دیدند چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد. سر او، بر او درین صفت انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد. برادر فورته انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد.

گویند این هند ب الاصل وقتی ضربات پیغم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد.

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیس ها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتل رسیدند. قتلها در چارکوار، محصور شدن انگلیس ها به قیامت جنرال کبیل برای سرکوب قیام شروع شد. هنگام عبور این کتک از کوچه های کابل زنان از نام های منازل شان بالای آنها سنگ و چوب و آب جوش می ریختند و همینکه این مساکراتن های بی خون آلود با مبارزان افغان مواجه شدند در یک چشم به هم زدنی ۷۰۰ تن شان نابود شدند و جنرال کبیل اسیر گردید.

جالب این که جنرال انگلیس هم به خواتن کله و اظهار کلمات اسلامی پرداخته انگلیس ها از بالا حصار کابل را به توب بستند.

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند. حلات بر قتل سیاه سنگ و بی معرو آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگشت. انگلیس ها با تشای روحیه قوی مبارزان آزاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند داشتند. حلات جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و برانگنده گسی را در صفوف آنها موجب گردید. انگلیس ها هنگامی که نعله های قیام مردم نوروزان بود، تلاش نمودند با استفاده از توپخانه های انگلیس رهبران قیام و مردم را به جان هم انداخته و از این وضع خود منفعتی بدست آوردند.

انها با شجاری از رهبران قیام تماس های برقرار نموده و هدیه های گوناگونی میدادند. ولی این فعالیت ها نتیجه بی به بار نیامد. آنها به جز دوسه خاین ملی دیگر کس را نتوانستند

استخدم نمایند. آخرین امید انگلیس ها در مورد رسیدن قوای کتکی از غزنی، کتک ها جلال آباد و پشاور به پاس میدل شد. زیرا آنها در حرکت شان بمبوی کابل زیر ضربات شدید افغانها قرار گرفته بودند. هر آن اطلاعاتی به بالا حصار بمی برسد شدن قوای انگلیس در چارکوار، محصور شدن آنها در غزنی، کتک ها در پشاور شدن آنها در خیبر و سرکوب آنها در راه جلال آباد - کابل موصلت می کرد.

انگلیس های کابل برای راهی خود از تعلقه پلان تسخیر قریه و قلمه بی بی معرو را طرح کردند. در آنجا لشکر غله آنها قرار داشت. قوای از بالا حصار به سرگورسی بر یکدیگر بر شلش به کتک خواسته شد ولی در تعرض اول کسه فقط پنجاه نفر مبارز کوهستانی از قلمه دفاع می کرد، توانستند آنها تسخیر کنند. و نه وقتی که سرسجده خان با یک هزار نفرس به کتک مبارزان کوهستانی رسید.

اخبار نگران کننده بی از نابودی قوت های انگلیس در ولایات موا - صلت می کرد. آرامش انگلیس ها مستقر در بالا حصار بود یگر نقاط مو قتی بود.

مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیس ها آتش نموده و آنها را هم در یک نداشتند جز اینکه به مذاکره تن دهند و معااهده پیشنهادی افغانها را بپذیرند و افغانستان را ترک گویند.

نگاه ناعمه به قلمه محمود خان درخته شده بود و انگلیس های نگران شهر بالا حصار نیز به آن محل چشم دوخته بودند. آنها هر یک که نگران سر نوشت خود بودند چنین می اندیشیدند که با امضای معااهده راه آمده را در پیش می گیرند و میروند و هرگز به افغانستان بر نمیگردند.

بلاخره روز ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۱ فرارسید. در صبحگاهان این روز مسکاتن با کبتان تهری، کبتان اسیر و کبتان میکسری با یک قطعه سواره از قتل بی بی معرو جانب قلمه پل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد.

انگلیس که با قامت انراشته داخل کشور شده بود با سر - انگنده کی آماده بیرون شدن گردید. او با او طلبانه به امضای معااهده تن در نداده بود و به رضای خود این امر را اجسرا نمی کرد. او شهرت و آوازه و زیرکی انگلیس خود را بر باد رفته می دید.

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود زمان ((تهریح و استراحتش)) در افغانستان به پایان رسیده و هم برابر اراده ملت آزاد قرار گرفته است. او هنگام ورود سردار محمد اکبر خان، محمد شاه خان، غلجای، دوست محمد خان، خدا بخش خان، محمدالدین خان و نایب موم ظجای را در حالت انتظار یافت.

مکاتن وجه کبتان اود بر برابر از همین روز به شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر گردید. این جوان ۲۴ ساله در کچه های وین کچه های کابل پیچید و همه جای کشور را گرفت. روز ۲۴ سپتامبر جلسه شورایی قلم در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس و ایر ضیحه به عمل آمد که معااهده مرتبه افغانها به قتل انگلیس ها ترساده نشود.

جلسه تشون انگلیس به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل برابر اراده افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را ششم جنوری ۱۸۴۲ تعیین کردند. در هنگام خروج از کابل نیز عهد شکنی انگلیس ها ادامه داشت. بالا حصار این مرکز آرزوی شهر کابل شاهد دور شدن انگلیس ها از کابل بود. در سپتامبر

راه به خاطر عهد شکنی و کجی نشدن قوای مذکور با قوای جلال آباد مورد حملات افغانها قرار گرفتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس صرفاً یک نفر تپه جان به جلال آباد رسید و خیر شکست تشون راه جنرال سپل رسانید.

علی الرفی توطه هاود سایس و استخدام امیر دوست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیس ها از افغانستان اخراج گردیدند.

بالا حصار کابل

مدرن در اختیار یافتند و پیوسته شدند در اسباب میانه پیچید و راه در راه افغانستان گرفتند.

بالا حصار بار دیگر هجوم تشون انگلیس را شاهد گشت. انگلیس ها از سه محاذ کتک ها و کتک ها و خیر به تعرض برداختند و بعد از جنگ های نروانی به کابل رسیدند. این روز ششم اکتوبر ۱۸۴۱ بود. اینبار انگلیس ها نه در بالا حصار زدند، بلکه به دشمنی با آن پرداختند. بدین گونه آنها می خواستند نام نشان این شهر بر آوازه و خاموش ساخته و خاطر شکست نخستین شان را از خاطر ها بزدانند. در روز بعد شهر بالا حصار توسط تشون انگلیس تخریب گردید.

لشکر کشی در انگلیس ها به افغانستان و جنایات آنها در - ولایات و کابل نمونه از توانایی و قدرت انگلیس ها تبار داد. می شد، اما صرفاً پنجاه و پنج روز از انامت آمدید رکابل نگذشته بود و هنوز داع مخروبه های بی بالا حصار تازه بود که بازم قیام مردم آغاز یافت.

شهر بالا حصار گرچه به ویرانه مبدل شده بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن پابرجا بود و از میان ویرانه ها قامت انراشته و قیام مردم را تشامی کرد. ((در کابل و کوهده امن و کوهستان به رهبری گرم خان انسر نظامی، غلام حیدر خان کابلسی سر برجه خان، کوهده امنی، میر غلام قادر خان لویجانی برادر و وزیر شاه خان پغمانی در تگاو و نجرب به رهبری محمد عثمان خان صافی و برادرش محمد شاه خان در لنگر به رهبری غلام حیدر خان جرجی، محمد رخا و محمد حسن خان لوگری، در میدان ورود ک به رهبری جنرال محمد جان خان وردکی، در غزنی و زابلستان به رهبری ملا عبد الغفور خان لنگری و گل محمد خان اندری، در هرات به رهبری نایب سالار حفیظ الله خان و سردار محمد ایوب خان در ننگرهار به رهبری عصمت الله خان چهار خیل و همچنین در هرات و پیکر . . . اجتهادات مردم شروع شد. پیچشون این قیام قریباً به سه هزار نفر می رسید. ملامتک عالم که خود را از قید بیعت امیر معقوب خان آزاد می - دانست در غزنی علیه انگلیس ها جهاد را اعلام کرد. گروه های داوطلب برای اشترک در قیام در تمامی نقاط کشور ایجاد شده بودند. کابل می زدند. گرچه آنها سلاح های اندک و ابتدایی نداشتند ولی از اراده قوی برخوردار بودند.

با وجود خیانت های جاسو - سان انگلیس و اطلاع آنها از یلان های قیام که سردار ایوب محمد خان

لا تدر جمله این جاسوسان قرار داشت قیامی که آغاز شده بود ادامه یافت. جنگ در همه نقاط کابل برنده انگلیس ها جریان داد. شت، جنرال رابرتس که وضیحه را با وقت مورد تحلیل قرار داده بود خود به مقابله محمد جان خان رفت. آهنگه جنگ به اندازه یی شدید بود که جنگ تن به تن آغاز یافت. مورابین جنگ رابرتس نیز مجبور به درار شده و از مجموع تشون انگلیس صرفاً چهل تن آنان زنده ماندند که همراه بار رابرتس فرار نموده و به شیر جو بنه برنده رابرتس قوای کتکی طلب نموده و جایی عساکر مقتول را برگرد.

بعد از جنگ روز چهارم هم در سمر انگلیس های یکجده دیگر مواضع خود را ترک می گفتند. این جنگ که در بالای آن - اشاره شد جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلای کشور افغانستان کاری ساده و آسانی نیست. گرچه این جنگ از جانب کشور مقتدر و جهان (بر برتر) علیه کشور عقب افتاده می پیش برده می شد. اما حب وطن و دفاع از استقلال و تصیلت ارضی بیرونی بزرگ معنوی به افغانها بخشیده بود. تداع جنگ بازم رابرتس را به ایجاد مواضع سنگرها در بالا حصار و قلمه های کابل گردانید. آنها از این حملات بی وقار کنند بگان آتش می کشیدند.

ضریات مبارزان افغان در کابل که با تلفات فراوانی هم همراه بود و همچنان وارد کردن ضربات در ولایات و مسوراه های ترانسپورت بر انگلیس آنها را به تجدید نظر در سیاست شان و دانش و رابرتس جنرال انگلیس در جنوری ۱۸۸۰ اعلام کرد که سیاه انگلیس افغانستان را تخلیه می کند. مردم باد شاه کشور خود را انتخاب کنند.

و بالا حصار بازم شاهد زبونی استیلا گران انگلیس و به اعتباری بین المللی آنها گردید. جنرال رابرتس در حالیکه نقشه

دای خود را برپا کرده و رفت. می دید در ۱۸ اکتبر سال ۱۸۸۰ از - افغانستان جانب هند وستان رفتند و شکست و نا کاهی را با خود به همراه بردند. بالا حصار میروند راستنود.

یک از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است. آوازه شکست انگلیس ها در چنده میوند کابل و از جمله بالا حصار را نیز فراگرفت. مبارزان افغان در این جنگ در نزدیکی میدان میوند با شجاعت در برابر انگلیس ها صاف دادند. آنها در روزهای جنگ از جمله دوازده هزار تشون انگلیس کشته شدند و بیست تن اسرا زنده باقی گذاشته بودند و این نبرد جانانه بیست انگلیس ها را در هند وستان و انگلستان به لاسرزه در آورد.

مبارزان افغان که در راه اسرا سردار محمد ایوب خان قوا را داشت در جنگ میوند حاشه یی آفریدند که بالا حصار آنرا استنود و در روزی آن بخود بالید. جنگ میوند از راه بیخشن و ضیحه کسب افغانها حکایه دارد.

بعد ها امیر امیران الله خان غازی در بیست و سه قریه سلطنت خود را اعلام کرد. و فرود ای آنروز بتاریخ ۲۴ قریه مردم کابل و تشون پایتخت کشور اجتماع بزرگی تشکیل نمودند. امیران الله خان سواره و شهادت ریمان جمعیت داخل و در رهمن جا بود که تعلق مشهور و تاریخی خود را برپا کرد. او استقلال افغانستان را اعلان کرد. از مساوات برادر و آزادی ملت افغان سخن گفت و قریه از جمعیت برخاست و شهادت های فراوانی نظار امیران الله خان گردید. او با حوصله کلم در محاذات مختلف جنگ را رهبری کرد و تشون مبارزان را به پیروزی رسانید و در قس افغانستان آزاده را برافراشت. کابل روز آردوی کشور را در ۲۸ - اسد جشن گرفته و در عید گاه نیز بقیه در صفحه (۹۲)

سینما باید...

بقیه از صفحه (۲۲)

د یگر این که با انکاب رسالت باید یک برابلم اجتمعی را همسراه باراهایی حلالش، مطرح میگردم چشما میبندد و گوشها میبندونند که در کتابهای برابلم ها، معضله ترانسپورت شهر به حیت بسک معضله، در لباس یک بدید به مقابل توجه تبارز نموده و من با استفاده از یک نوع بیان دیگر ونهه طنزی کس به ارضای ظاهر برد اختص و فلم آرزو راساختم، با آن کنظر گروهی به آن بود که در این حالت با این همه برابلم ها تونباید از ترانسپورت آغاز میگردی قبلاً هم کاری به چنین تم نشده بود، دل میزدم اما با یک باور و یک پشتکار فلم را طوری ساختم که د بالوگها تلم خلاهای صحنهها را و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا برگردند. برای همیشه در غور توجه بوده و خواهد بود که جسی میخوام تحویل بد هم به چه شکل از انجمن ادوکارها خوشم نمی آید، من هنری را به من محدود پند و خلاقیت احساس میکنم...

سلام سنگی با تپید از مسرت میگوید:

من چنان کارگردانی را زیاد دوست دارم که تخفیک کارش پیوسته به هنر خدمت کند نه به آن اندازه که بالای خود پیش چمن نماید، هنرمند بیشتر ناگهانی است خطر جنبایش را دوستانه و امانتکارانه تا آن جا که نسل دیگری می آید، ادامه داده باهمه صداقت سینمایی افغانی را داخل یک رده نیازمند اجتمعی نموده واقعا به خدمت مردم مشگامرد.

از شما میخوام تا بهر آسون سینمای امروزین و د پروژین روزند تکاملش (بلی باس) چیزهای بگوید به ویژه درباره این که میگویند (سینمای نو) و یا (نوجوان و جوان افغانی) ابراز نظر نمایید.

سنگی میگوید:

سینمای ما سخت نیازمند مردانه کنی است، سینمای ما بیشتر از بول و استند یو بهر کرکتر ها، فلنانه نویسهها و آثانی که آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی میکنند نیاز دارد.

سنگی میافزاید:

تعجب نکند اگر میگویم سینمای مانوزاد و نوجوان و نوسا نیست (چه سینمای مان کم از کم به اندازه نیم عمر سینمای جهان مرد دارد، چهل و پنج سال پیش نخستین فلم افغانی به نام (عشق و دوستی) ساخته شد، پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم؟

من میبوسم:

پس چرا تا حال ۲۰۰۰؟

سنگی پاسخ میدهد:

تکلیف سینمای ما همیشه در این بوده که خط سینمای ما پیوسته دیگرگون شده، تریه کاد ر هاد در این عرصه محدود و نهادهای محدود بوده و اما اگر ما انانها هنرمند استم یا نیستم استعداد انتخاب آگاهانه معمول هارو به گونه برجسته دارم. شاید دروغ نگویم که برجسته تر از همه جهان و ضرب المثل ها و لندی ها و جزیره های مائا بیدی بر این حقیقت است. فقط با اندک تکان سینمای ما میتواند رشد عالی من جسی پیدا کند، چه در مائا سینما انتخاب معمول و زیبایی شناختی شرفی وجود دارد.

میگویم:

اکنون که حرف پرسر انتخاب معمولها آمد و استعدادی که افغانها درین زمینه دارند، نظر شما در این مورد چیست که تیپ ها و کرکترها و پرسوناژ ها، هیرو-نین فلمهای ما جی طور یابند انتخاب شوند؟ انتخاب شوند یا ساخته شوند؟

با به بیان فشرده تره نظر

شما آیا نقش را برای شخص انتخاب باید کرد یا شخص را برای نقش؟

مروت پاسخ میدهد:

من حالا به خود حق میدهم منحیت یک کارگردان و فلنانه نویسنده بعد از تپید سنگی در مورد انتخاب معمولها و این که نقش باید برای شخص انتخاب شود یا برعکس نظر را تقدیم کنم.

عینی ندارد اگر برای اجرای یک نقش، شخص را انتخاب کنیم و اگر ضرورت شود برای یک شخص نقشی را انتخاب کنیم کنترا اتفاق میافتد تا سفاکی که در تهیه بودتیت امر صوری در (خواب طلائی) افتاد در ضمیر

آن من طرح یاد استان فلنانه خودم را اساس قرار داده افتخار میکنم کرکتر مناسب هالی را در (مردی از شرق) پیدا کردم. البته این افتخار را مدیون سلام سنگی میباشم.

میبوسم:

چون از فلم (مردی از شرق) خبری نیست نمیتوانم تضارت کنم اما در مورد (خواب طلائی) لطفاً بگویند با آن که فلنانه بودتیت یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی خود را داشته اما چرا کتر از معمول هاما به گرفته بود؟

پاسخ میدهد:

کاملاً برعکس ادعای تان، فلم از انکت سلامت د یواری تا پایان سرا یا معمول بود.

من میگویم:

حرف آخر صحبت ما جی خواهد بود ۲۰۰۰ مروت میگوید: من فلمهای مناسبی را دیده ام. سنگی میگوید:

من امیدواری به این جوان وهم دوره هایش دارم. من میگویم: خواهیم دید!

بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد یگران را در جهت با لنده می و تعالی می که خودش به آن ایمان داشت بکشاند اما حیف که جامعه کتر تحویلش گرفت فقط به جرم آنکه زبان هنرش برای همه مفهم نبود. استاد تاسالیان اخیر حیاتش به این باور وفادار ماند اما در

بهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که: با ورزش بهلوانی افزون بر هر کارهایی، کار آموزشی و نظری را هم لازم دارد و برای آنکه کسی یک بهلوان خوب باشد لازم است مطالعاتی نیز انجام بدهد و اندیشمندانه چنین پاسخ گفت:

بلی ابتدا شاکردان باید حرکات بهلوانی را به گونه نظری بیاموزند و سپس آن را عملی نمایند در مورد انجام برخی مطالعات در ورزش بهلوانی باید گفت که بلی هر قدر که یک شخص در رشته بهلوانی دانش بیشتر داشته باشد، و تکنیک استادان فن را فرا گیرد، به همان اندازه می

بیمه از صفحه (۱۹) وازیکه دودل...

عیدی برپا شده بود و هر باشندده کابل وهرانغان این روزها روز - گرامی زنده گی اش می بنداشت. هیدگاه این مکان یاد بود خاطره هارترک می گوی و این سطوری رازان و دربارہ آن نوشتم .
به بالا حصار نگاه می کنم .
به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی اش که درفش سه رنگ ملی درضا پیش در اهتزاز است یاد آنسرا به حرکت در می آورد . و در بای آن درفش ، سر باری ز می بینم که مصرف اجرائی وظیفه است .
لحظه بعد قطاری سردان مسلح از بالا حصار حرکت می کنند و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه کاملاً در کوچه های شهر ناپدید گردید .

عیدگاه مردم :
از لندی های بالا حصار راه شهر را در پیش می گیم و در برابر مسجد عیدگاه می ایستیم مکان مقدس که شاهد حوادث گوناگون و زواید بزرگ در تاریخ سرزمین افغانستان بوده است .
مسجد عیدگاه که در پایان شهر کنه کابل موقعیت اغذ کرده در ساحه وسیعی قرار دارد که ساختمان آن در چنین موقعیت مناسب کابل توجه همگان را به خود جلب می کند .
در اینجا بود که برای اولین بار شاه امان الله خان استقلال افغانستان را اعلام نمود .
جنگ سم افغان - انگلیس بارشادت مبارزان افغانی به پایان رسید و سپهر انگلیس ها از افغانستان بر چیده شد .
افغانان با این جانبا زانه شان طلسم شکست ناپذیری انگلیس را شکست دادند و در سر بزرگی به آنها آموختند .
و آن اینکه : افغانستان در دستخیز ناپذیر و شکست ناپذیر است .
هر دره بود گریه جاوگر ناپاک
بسیارگران است هوس و پوری

شهری میسرود و اکثر تعمیری های را که در رازگ های (بهیرون و بیلو پاری) بود دوست داشت . کموز فزلیا تشریح همیشه خود شرمی ساخت . در اجرائی غزل شیوه کاملاً خاص خودش را داشت . غزلیات استاد بیشتر آمیزه بود از شیوه های هندی و افغانی که هرگز شنونده ها با آن احساس بیگانه گی نمی کردند .
در کشور ما بیشتر به غزل های استاد که بیشترین بخش بیت های پر پیوسته و تلویزیونی اش را احتوا میکند علاقه داشتند . علاقه مندان - هندی استاد بیشتر (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) را دوست داشتند . و گاهگاهی هم قوالی های شهرنی را ستا - دانه اجرا میکرد که همیشه از جا - نپه می خورد بدوش قرار می گرفت . ترانه های محلی و مردمی استاد وسیله شد تا استاد بیشتر از پیش محبوب مردم شود . اما با وجود همه محبت های که از مردم ناپیدا و پیدا وجود همه این ها هرگز استاد سراهنگ ، این خنیاگر آسانی - ترین سازها و این فریاد های - بهشتی ترین درد ها را چنانکه حقیقت بود نشناختند .
ستاره اقبال سرود ها و ترانه های عاشقانه اش را تا جاودان در سینه این بیکران هنر و وفور نل - یذیر آرزوی کم و بری آرا می رخ بزرگ او را می گیم .

نشان میدهند و به سوی این ورزش روی می آورند . اکنون هم تم های از نوجوانان و جوانان دارم و امیدوارم جدید الشمولان را بعد از یک دوره مسابقه جذب نماید و انتخابات برای پهلوانی همه ساله صورت میگیرد که تعداد نود نفر در سه گروه شامل میشوند و بعد از انتخابات در تیم های یاد شده ، تنظیم میگردند .
در فرجام ، پهلوان نظام در مورد این که از چه زمانی بدینسو از اجرائی مسابقات کاره گیری - نموده و هلث آن چی میباشد ، گفت :
اکنون نظریه تقاضای سن ، در مسابقه شرکت نمی کنم و به جیب سرتیتر گروه ها کار نموده و - مصرف تربیه و پرورش شاگردان میباشم .

هنگامت و رقم های فریبنده به تدوین این مکتب میسرود از استاد با تمهید سنی خود و مردمی هنرمندانه ساخت و هرگز حاضر نشد به خاطر امکان بیشتر مادی در کشور بیگانه ای درواز مردمی باشد .
استاد در میان فزولخوانان و کلاسیک خوانان نمونه برتر و پخته آشنایی با شعروادب کلاسیک بود چنانچه از خوانان رنگین کلام حضرت ابوالعالی ، مرزا عبد القادر بیدل تمام عمر نفیض بود و مزه کرد .
بیشتر غزل های پیش از گریس سخن ابوالعالی رنگ میگرد . بیدل دوستان بیشتر از هر کسی د پزیری و را گرامی داشته اند و استاد نیز با آنان مهربانتر و آشناتر بود .
از انتخاب اشعارش بوی خوشی ذوق بلند و آگاهی از ادبیات غنی و پربار می آید . چنانچه حتی باری هم از زبانش شعر میزدل ، بازاری و فریادش شنیده نشد و این امتیاز ، تمهیدش را به فرهنگ کشورش شهادت میدهد .
استاد خاصه در (خیال خوانی) و (ترانه خوانی) رقیب نداشته . راه های قید و مشکل را به روانی یک سرود ساده اجرا میکرد . راه دیاری را در نهایت عظمت و شکوه یک سرود سنگین کلاسیک میخواند . گاهی هم برای تنوع بخشیدن به محافل دوستان و عزیزانش تعمیری های

پهلوان نظام در مورد رشد و انکشاف بیشتر این ورزش ابراز نظر نموده ، میگوید :
باید کلبه های متعدد در رشته پهلوانی هم در کابل و هدر ولایات تاسیس شود تا این ورزش را بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم .
همچنان باید به تم های ولایات موقع داده شود تا رسماً در مسابقات داخلی و خارجی شرکت نمایند .
چنان چه اکنون هم در کده هار و هرات این گونه مسابقات صورت میگیرد .
نامبرده به پاسخ این پرسش که چی گونه میتوان تعداد زیادی از جوانان مستعد را به این ورزش جلب نمود ، گفت :
خوشبختانه تعداد زیاد مردم بدون آنکه جلب شوند خود به خود به ورزش پهلوانی علاقه زیاد

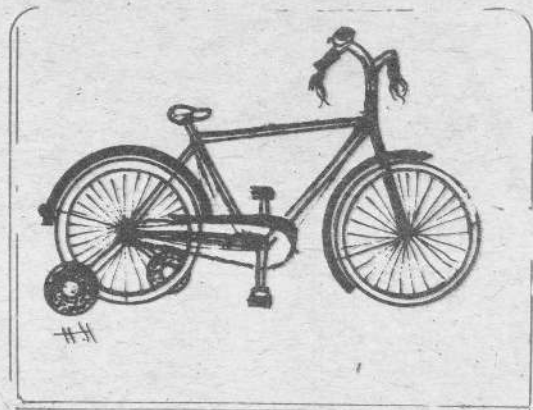
روزگار نیک فقط چند نفسی پیش به خاموشی چراغ صدایش نماند . بود نگرین و آرزو به تراز گذشته به دامن تجاری دست انداخت که میخواست به کمک آن برای مردمی شالی کند که چه مقدار دست شان دارد .
دو نتیجه اینبار با مردم به زبان ساده و بی پرایی خود شان گفتنی های دل آزرده خود را سرود . چنانچه قسمت اعظم سرود های سال های اخیر عمر استاد را ترانه ها و تصانیف شیرین و ساد و مردمی احتوا میکند که این خود گواه محبت و عشق استاد به مردمش بود و نشان میدهد که چقدر در خاطر عزیزانش رامیخواست . استاد با آرزو های مادی زنده گی هرگز الفت و میانه خوبی نداشت و همانقدر که آب و نانی ساده مهمانی بود . گویی همه چیز را دارد و بری - داشتن بیشترش چنین طلب بود و قدرتمندان و فرمول پگان نمی سرود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر خود را گدایانه در بدل نواله بفروشد با وجود یک عمرش همه در تمهید سنی گذشت اما قصه های عزت نفسی او را همیشه شنیده و بزرگش داشته ام .
گرچه بار بار از استاد تقاضا شد تا نمحبت آخرین چهره زنده پیرو مکتب (بیتاک) موسیقی کلاسیک هندی در پوهنتون های معتبر کشور هند در بدلول های

تواند در مسابقات ، موفقیت های بیشتر به دست آورد . او در مورد این که آیا ورزش پهلوانی یک صورت افغانیست و یا این که ابتدا در کشور پزیری به میان آمده و سپس در کشور باسروج گردیده است ، چنین معلومات داد :
پهلوانی از مدت ها است که در افغانستان به حیث یک ورزش ملی افغانی مروج است . اینکه برخی از استادان سابق می گفتند که پهلوانی نخست در ایران و سپس در افغانستان مروج گردید به نظر من قابل قبول است .
چه این ورزش از سده های پیشین در افغانستان رایج بوده ولی صرف ضربه میل از ایران به کشور انتقال یافته و مروج گردیده است .

بایسکل وون

اگر یک بایسکلک میداشتم

1371



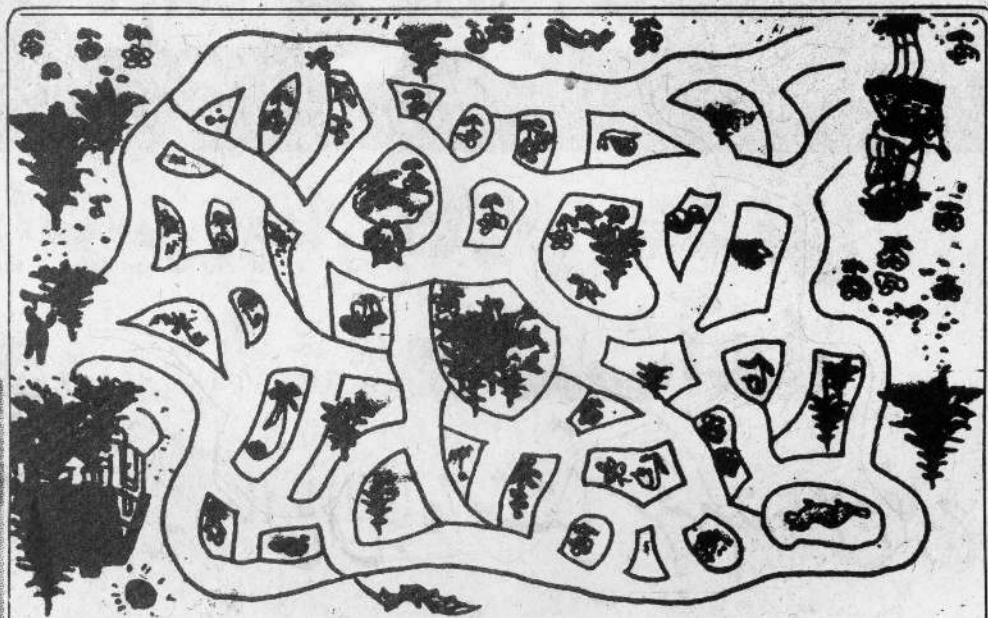
شوق بایسکل مثل یک خواب شیرین همیشه به همراه بود. چقدر دوست داشتم بایسکلی داشته باشم تا در آن هنگام خیال داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول را جسم من نمود ولی در فکری بایسکل نگر میکردم و خراب می شد یا اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم بایسکل خود را سوار شوم.

پیش خود حساب میکردم چقدر روزها باید پول جمع میکردم تا میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. راستی پدر هم در این درخواست برایم یک بایسکلک خوب بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست از پول مصارف کرایه خانه و خرج خانه برایم صرفه جویی کند و یا بایسکل بخرد. مادر هم مرا زیاد دوست داشتند و بیکان وقت که میدیدم چقدر آنزوی بزرگ به خاطر داشتن بایسکل دلم میخواستند که بخرم. اما مشکل بود. بیکروز کوچکی ام با خوشحالی بویجه در تک تک نموده مرا ضد از دست دادم. (بیا بروی که ما بایسکل خریدیم) از خوشحالی زیاد خیزید و با او دیدم قریب که بایم شکسته بود. بعد آنم چطور تا خانه آنها رسیدم.

دیدم که صد یک بایسکل بسیار مقبول خرید اما هنوز سوار شدن آنرا یاد نداشتن من هم بلد نبودم. ترسیدم که بایسکل از پیش ما چیه نشده و خراب نشود. بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون کشیدیم و در میدان پشت خانه رفتیم. صد بالای بایسکل سوار شد اما به زودی افتاد. من فکر کردم که میتوانم بایسکل را برانسم. بالای بایسکل او سوار شدم و چشم خود را متوجه پیشرو ساختن اما به زودی به زمین خوردم. بار دیگر بالای بایسکل سوار شدم و دور را در نظر گرفتم. آنجا توازن بایسکل در دست هایم درست شد و دیدم اینکه از آن بیفتم چند متر حرکت کردم اما دوباره به زمین خوردم. بعد از آن بایسکل سوار شدم و فهمیدم که باید بالای بایسکل تسلط پیدا کنم تا چیه نشود و ضمناً فاصله دور را پیش چشم خود در نظر بگیرم. آنوقت برای اولین بار توانستم بایسکل برانسم. به زودی از بایسکل پیاده شدم و برای دوستم صد نیوتو صیه کردم که بایسکل را چطور باید براند آنروز تا بسیار ناوقت ها بایسکل راندم و هر دو می ما خوب یاد گرفتم اما شما نرسیدید که صد بایسکل از کجا کرد. برای من هم سوال بود زبازنده می صد شان مثل زنده می ما بود ولی صد همیشه بعد از وقت مکتب همسرای ما می خود در روز کشتاپ موتور کار میکرد و ما می هفت و بار به او مزد میداد. اگر چه که بسیار کم بود اما او توانسته بود بایسکل از همان مزد کم پول خرید. یک بایسکل را بداد. راستی این قصه او برای حال بودن من هم تصمیم گرفتم. بعد وقت مکتب که بیکار بودم با صد در کشتاپ کار کم بد روادم با من موافقت کردند. در کشتاپ موتور من تخنیک موتور را یاد گرفتم و سوار

یک مدت توانستم نام بسیاری از برنده های موتور را یاد بگیرم و بدانم که چطور ترمز میشوند. اما می صد برای من در هفته پول میداد و من آنرا پیش مادر میسازند از میگردم تا اینکه بعد از دو سال توانستم پول خرید یک بایسکل کوچک را تهیه کنم. آنروز پیش مادر رفتم و گفتم مادر جان! (بیسه هایم را برایم بخر بایسکل میخرم) مادر با عجله بکس آهنی خود را که قفل بیجی داشت باز کرد و پول هایم را برایم شمار کرد. بیکهزار و پنجاه افغانی بود و در آن وقت میتوانستم با آن یک بایسکل بخرم. درین وقت کوچکی ما تک تک شد. من با عجله دویدم و رفتم و دروازه را باز کردم صاحب خانه آمده بود و کرایه را مطالبه می کرد. بسیار عصبانی بود چون چند روز از ماه گذشته بود. من پیش خود فکر کردم که به جای خریدن بایسکل بهتر است کرایه خانه را بدو بپردازم. اما کسکی کم بدون آنکه به مادر می چیزی بگویم پولهایم را برای صاحب خانه بردم و از آنجا رفتم با دوستم صیه لحظه بایسکل سواری نمودم. صد وقتی ازین قصه خبر شد بسیار متاثر شدند و گفت: برویز توجه در چه خوب است. اما دلم میخواست تو هم بایسکل داشته باشی. و با من یکجا بایسکل دانی کس می صد یک مقداری پول میدادم. نه خیره کرد. اما آنرا برای وقت تو حلالی یک بایسکل بخری از هر وقت که دوباره پولهایت را جمع کردی بیسه مرا بده. صد خوبی بود. فردا من صد پدرم یکجا رفتیم و بایسکل مورد نظر خود را خریدیم. حالا بسیار سالم است که آنروزها گذشته و آن بایسکل کوچک از کار افتاده است اما هر وقت بچه ها را با بایسکل های شان می بینم یاد می آید که شوق بایسکل چقدر زیباست مثل یک خواب همیشه با انسان است.

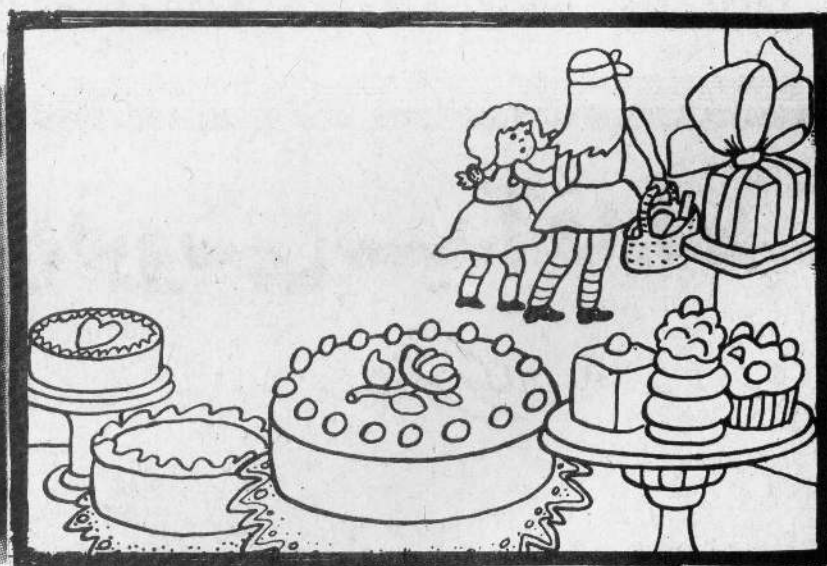
کودکان



اورا راهنمایی کنید!
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک
تلفون: ۲۵۲۶۲

قرطاسیه فروشی سید آقا امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس میگرداند. فرمایند مشتریان را نیز در زمینه

تهیه نموده نشسته بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی

براسم فال گزینیم



ماه حمل :

استقلال فکری تا نرا حفظ نمایید ، خوست که شما زیر بار سخنان این زبان نمیرود ، دخل و خرج تا نرا کنترل نمایید و به صحت خود متوجه باشید . دید ارتزد یکی که در پیشرو دارید برای شما با اهمیت خواهد بود ، سعی نکنید لجوج باشید .

ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده اید بشیمان نباشید ، شما حسن نیست تا نرا ابراز کرده اید بگذارد که جانب مقابل درک نماید که در فکر سعادت و خوشبختی او استید ، مجرد هاسعی نباید در انتخاب شریک زنده کی خود وقت به خرج بد هسد ، کارهایی بیهوده را ترک نمایید بهتر است ورزش نمایید تا خستگی های تان رفع گردد .

ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نمایید بد بینی کار خوبی نخواهد بود ، چرا برای آغاز هر کار دهره و اضطراب دارید بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نمایید اما مواظب باشید که آنرا از کنترل خود رهاناسازید ، نامی که به شما میرسد حتماً پاسخ باید بگیرد علاقمند نباشید که همیشه دیگران منتظر شما باشد .

ماه عقرب :

قدم به قدم او شاعاست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که میتواند برای زندگی تان درد سرهایی ایجاد نماید ، صاف و ساده با خود بنشینید و تصمیم بگیرید ، بهتر است در مورد تصمیم نهایی مشوره خانواده تان را بگیرید به صحت تان توجه کنید ، ملاقاتی را که در پیشرو دارید رد کنید .

ماه جوزا :

شما هم یک قدم بطرف مقابل بردارید ، آرزو های زیادی در دل دارید اما فکری کنید هر اقدام شما خود خواهی و غرور تا نرا صدمه میزند در این صورت مطمئن باشید که چانس کم موفقیت دارید مجرد هاس دیدارهای عاشقانه خواهند داشت ، تصمیم برای ازدواج عاقلانه است .

ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازید ، روشن اندیش شوید ، نگذارید ازنم شما استفاده نمایند و شما را به پریشانی های زیاد مبتلا سازند . آرزوهای تان را بزودی برآورده شده خواهید یافت ، بهتر است از هم سود و زیان روزگار خود را فانر نمایید .

ماه سرطان :

مسافری به خانه تان می آید که بسیار سالهای آرزوی دیدار او را داشته شتید تشویق شما کماکان ادامه خواهد یافت اما سرانجام آرامش تا نرا می یابید و کارها به مراد دل تان انجام خواهد یافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته اید علاقمند نخواهد بود شما برای زنده کی امکانات بهتر دارید .

ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت دیگر کاری را که باید انجام دهید ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است اما برخی از کارهایی است که باید به موقع انجام یابد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده اید لطفاً بخاطر آینده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهید .

ماه اسد :

شما بار و یاها زنده کی مینویسد ، توصیه ما این نیست که رویاها را از خود دور سازید چون بدون آن زنده کی زیبایی اش را از دست میدهد اما کسی اینطور فکر کنید که واقعیت های هم وجود دارد ، عصبانیت هاسی بیهوده تان برای شما زیان بار خواهد بود ، این هفته از خرید این دست بگیرید .

ماه دلو :

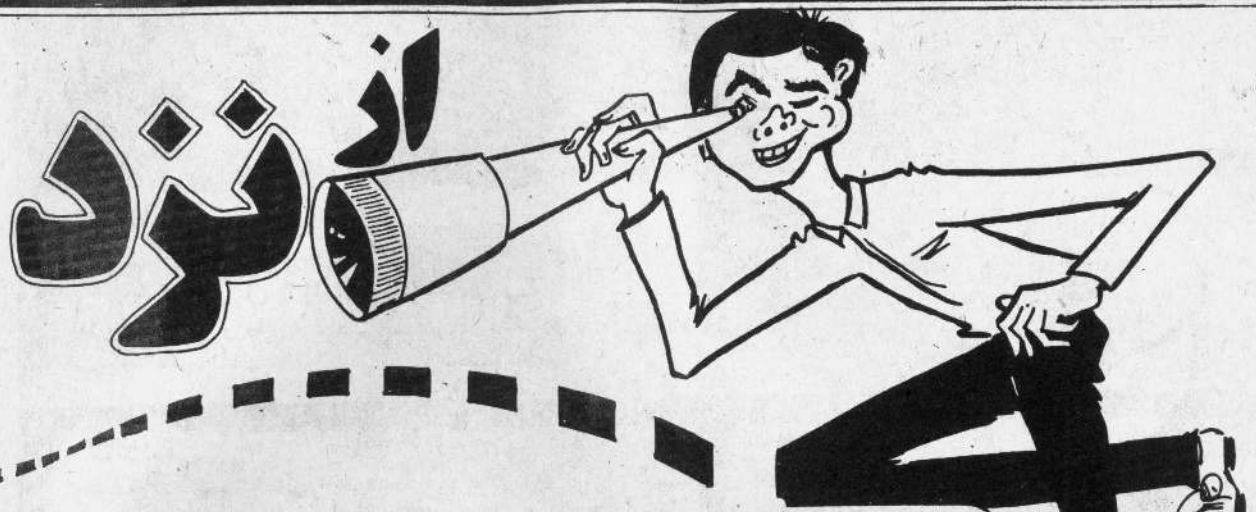
فصل گلهایی را که دوست دارید رسیده است ، انتظار شما به زودی پایان می یابد خود را خوشبخت احساس می کنید به طفل تان برسید ، گفت و گذار زیاد برای تان مفید است ، نگذارید آرزوهای تان را بیگان از دست بزنود .

ماه سنبله :

بگذارد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم این است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت ندرارید و بیشتر توجه کنید که ثبات فکری خود را حفظ نمایید ، برای دیدارها و ملاقات های دوستان اهمیت قابل شوید و برغم خستگی و مصروفیت به آنها برسید و با پیشانی بازار آنها استقبال کنید .

ماه حوت :

دوستی را ازوش بد هسد و دوستان تا نرا آزرده سازید به زودی یکی از بزرگم های جدی شما بطرف میگرد ، تمایل زیاد به رنگ های روشن پیدا کرده اید ، صحت تان بهتر میشود از غصه های پریشان نجات می یابید و شریک خوب زنده کی برای تان پیدا خواهید کرد .



از نزد

چاپ می کنیم. رفقا همی های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازد اریاشی را خند - صفحه شعریه شد .
 اند موفق باشید . هر مطلب تازه و بشیر نزهت جوادی : جدول جالب که بغوستید چاپ می شود . متقاطع ارسالی ات اقبال چاپ - تویبکی کمال یار هروی : اگر در لایبای مطالب اختصاصی مجله عکسی از دوگان آشنا پان تسان می بود ، حتما تقدیر نامه عنوانی (نزد یک بین) و (رازد اریاشی) کاکا نزد یک بین میفرستادید . در سرگرم کرد که جواب به نامه ها قسمت دوم باید گفت که (عاقلان فراموششان شد ، سرد اغ باشید . بی جزئیات نروند) باحوصله دوست عزیزه غوث جان زلمی از محمد هارون (عمر) : (رازد اریاشی) به حوصله شما صد آفرین ها پیش خوب خط نانویی جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب الفبا نوشته بودید ، دوباره نشان ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاء الله (نزد یک بین) تان در در رس ها شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب نشدید ، مشروط که شوید .
 - سهیلا (فرملی) از پوهنخسی طب کابل : دوست عزیز ، (نزد یک بین) شما طرح شما رازد اریاشی (نزد یک بین) نمود و راز طرح شما را با (رازد اریاشی) در میان گذاشتید ، بالاخره منیحت کارهای نخستین شعری قبول دارند .
 (ترا) آری ، ترا ، ترا چون به کتاب بهار کد ردل شفق نورس افشاند و ترا ، که آفتاب زندگی قلب بیمار من هستی آری (ترا دوست دارم) (رازد اریاشی) و ار خطا شد که از قلب داکتری بیبار شود ، کی آنرا شفیه (.) متعلم صنف

یک واز دور



یازدهم لیسه زرفونه : مطلب (عجایب و غریب) ارسالی - ات رسید ولی به نظر (رازد اریاشی) عجیب تر از همه این بود که تخلص شما خوانده نمی شد که (خدای) بود پاکدام کلمه د یگر تکرار دوباره و جیزه ها خوش (نزد یک بین) نمی آید .
 - روهینا یفتلی از صنف هشتم متوسطه مریم : از نامه ات تشکر .
 - سمیرا آذر یفتلی از صنف دهم لیسه مریم : شعر سروده ای تان رسید ، با نطق مورد نظر تان مصاحبه شد .
 - ندا : از لطفت تشکر مطیبت رسید ، (رازد اریاشی) برایست آرزوی موفقیت میکند .
 - قدسیه قاسمی مدید از صنف (۱۲) لیسه میدان هوایی و شراره (شرر) متعلم صنف (۱۲) لیسه آریانا :
 نامه شما با مطلب کوچک آهه و مقناطیس رسید باور کنید که رازد اریاشی را جذب کرد ، مقناطیس باشید .
 - شکره نایب تناکارمند آریانا : اطلاعاتی باختر وزارت اطلاعات و کلتور : (رازد اریاشی) خواهشمند است که زیاد ناراحت نباش ، اگر مطلب جالب بغوستی هنر نشریه حاضر به چاپ آن خواهد شد .
 مطلب (مادر) و (عید تمبا رک) به مسؤل صنفه سپرده شد .
 - تمیم چاپ آن مربوط متعددی - صفحه است .

نگاهی (ترک بیگرت) را بگه فرستاده بودی (نزد یک بین) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب کرده کدله کرد و مسلما در شفاخانه خلدی تحت ته اوی است . انشا - الله چاپ میشود .
 - محمد طیب لومان امستویجسی فرقه جیل السراج پروان : خداوند درد و بیلایت را بر فرق (نزد یک بین) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارسالی ات عالی بود و به مسؤل - صفحه (بوجی خنده) مردم - منتظر چاپید نش باشید .
 - امیر حسین (وحدت) بحصل پوهنسی علم اجتماعی : نوشته ارسالی ات درباره (پنج خصلت) ، رازد اریاشی را آدم تر ساخت و (نزد یک بین) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکرکده من چاپیم .
 - غلام رسول صمیم امستویجسی قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که شما رازد اریاشی می دهد ، (رازد اریاشی) را هم روزی رنج میداد ولی بالاخره کمرم هارا شکست وزندگی را آسان گرفت و فعلا نه تنه خود را مظلوم فکرمی کند بلکه ظلم را بر علیه (نزد یک بین) بیچاره روا هم میدارد و فعلا خوش بین ترین (رازد اریاشی) دنیا است .
 - طفیمان (گوارا) از صنف (۱۲)



حبیبه صدیقی



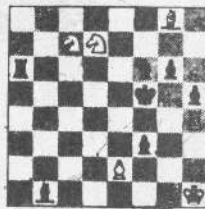
عبدالعظیم



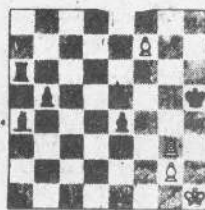
شکیلا نوید

لیسه انصاری : کارتون ارسالی تان مثل پهنسی کولا های بدل گوارای گوارا بود ولی چاپیدن و چاپیدن نش فعلا معلوم نیست - زیاد نویسی باشید .
 - زمر تیم (آهنگ) سر یازاد ار - بگرام :
 یادیدن مطلب ارسالی ات به نام (البالو) دهن (نزد یک بین) به آب گشت ولی خانه بریلو همین حالا بدون نشر نویسد و خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی آن بر فرق سر آفتاب تاسر کند .
 مفید باشید .
 - شایسته صافی بحصل امتیختی در ولتی طب و شینا عزیز از امتیختی یولی تخنیک :
 شکرکا نامه نوشته برده پسند (نزد یک بین) و (رازد اریاشی) هم شکرکا اثر امانت نامه کردند و شکرکا تشکر گفتند .
 - جلیله سعادت تسلیمی (از - صنف دهم لیسه مخفی ولایت بدخشان :
 جان نزد یک بین : مبارک از بود پنه بد شرمی آید به دهن فارش سبزمیکند ، خواهی گفت که (نزد یک بین) یا (رازد اریاشی) مبارک است که از بود پنه بد شرمی آید .
 بخیر ولی اسامی سال مبارک است خوش هضم باشید .

شطرنج



مات در به حرکت



مات در به حرکت

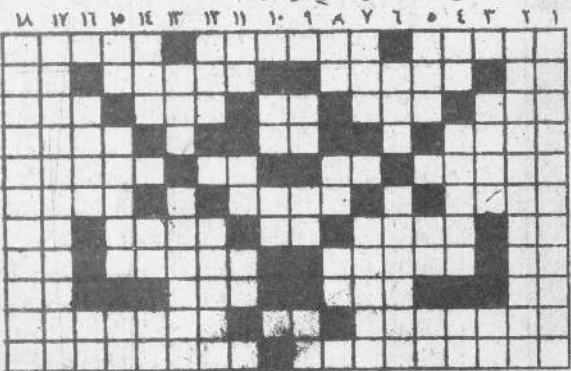
تکمیل کنید

دوست بروی می بیند
موتز زنده بهتر از
هر قدر بی بلند بسازی
در بازگشت کاروان لنگه اخیری
هر باد بارانی دهر بازی
چمچه دراز دست را
زیبایی کوه در سنگ زیبایی
سگرت کن - هم بول وهم دل
کسی که سیاه را ندیده سفید
کسی که سیر نکرده از
آنکه از نبرد گریزد -
قت قوت مرع هر کجا باشد
عالم بودن آسان است
دروغگوی سزیده را
از زندگی بی آبرو

پرسش ها

جدول

- افقی :
- ۱- کابل زاد - یکی از شاعران خوب کشور - خواب ترسناک
 - ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون سر - تصغیر بلیل - نازی
 - یکه زاروه شتند و بیست و هفت بر ۱ ضرب یک تقسیم دو صد و سه
 - ۳- جزالبسه مردانه - اگر حرف اخیر را به اول افزود کسی جمع ادیب میشود - عضو پرنسده
 - همان نژادی است - ده دوه
 - ۴- قصد با حرف اضافه - شبیه
 - از انیسو بولداری
 - ۵- سریشی است - خواهند ر شکر - صورت اگر (ت) علاوه گردد بعد از میشود
 - ۶- حرف تکرار - سحر - رنگ
 - ۷- طایفه که مورد غضب خداوند قرار گرفت ولی میان تھی - تابان و درخشان - قلعه بدن - دراز ترین شب سال - آزان طرف به اصطلاح خود را بخاریدن
 - ۸- بعد از صفر - معیار سنجش زمین - کاکابو - از انطرف اول خورده شده
- ۹- جایگاه معز - امر بخواب شدن - مذهب حیوان خیالی است ولی بی سر
- ۱۰- جمع تداخل - انگور - حیوان صفتان
- ۱۱- از انطرف نویسنده کتاب طلا در سر - حیات - عمودی :
- ۱- کشور سرمایه داری
 - ۲- نتیجه
 - ۳- شاهری سر - کلمه انسوس
 - ۴- جای بوسه - آنچه از ترا - شیدن چیزی به زمین بریزد - خان بی با
 - ۵- از انطرف برهان بی بسا همان ات است - لژی بی پایان
 - ۶- حیوان در بند - منسوب به غرب (از انسو)
 - ۷- غم و اندوه - از انطرف حادثه
 - ۸- آجری بر - صف و قطار - اگر (ق) افزود شود به شستن معنی میدهد
 - ۹- معیار وزن محلی ولی میان تھی - غلات را با آن آرد میکنند





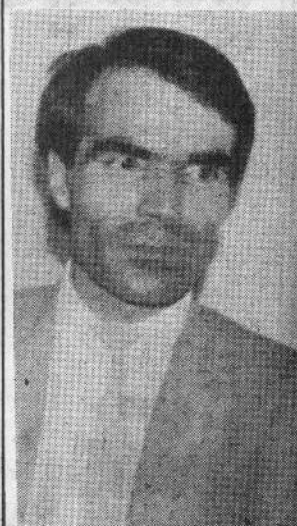
داشته اید . گیلاس را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلاس (دهن گیلاس) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه میتوانید دستتان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلاس بیرون نمی ریزد . درین جا هیچ سحر و جادوی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلاس است و باعث میگردد تا آب از گیلاس خارج نشود .

تجربه دلچسپ

ایاچی تصویرس نمایید : آب در هر صورت ازین گیلاس سرچبه شده بیرون می ریزد . خوب درین جا میتواند دستتان را با تجربه' ذیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلاس آب - غوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلاس را تالیه' ان بسا آب ملو نموده و انرا با بست کارت دست داشته' تان ببوشانید . با یک حرکت سریع . در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلاس را نگه



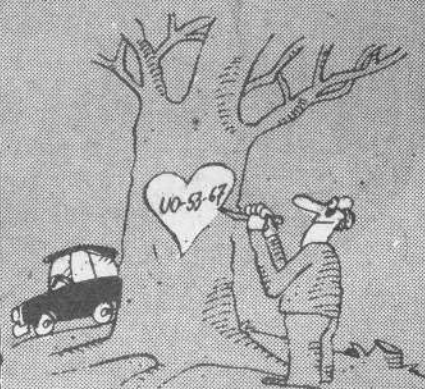
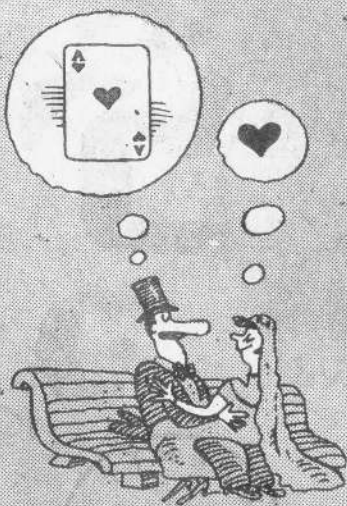
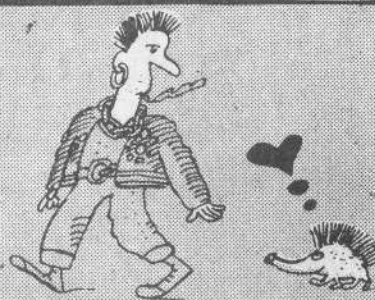
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها که ما را تشخیص میتوانید با منو سیّد .

برای این کارتون ها شرح جالب

نوشتند ، به ما ارسال دارند
به بهترین آن جایزه داده میشوند



سرگرمی ها

صحت
طفل
تانا
تضمين
ميكند



آدرس:

بصورت پرچون از نزد بكتريه
دكانهاي منزلشان، وطبور
مسد و از طاهر ليمتد دركوچى
ماركيت د شتياپ نماييد .



صحت طفل تانا تضمين ميكند

فروشگاه نوار



اجناس مورد نیاز نوار ازین فروشگاه به
قیمت های نازل بدست آورید
النوار همیشه در خدمت شماست
آدرس: معائن زینب ننداری

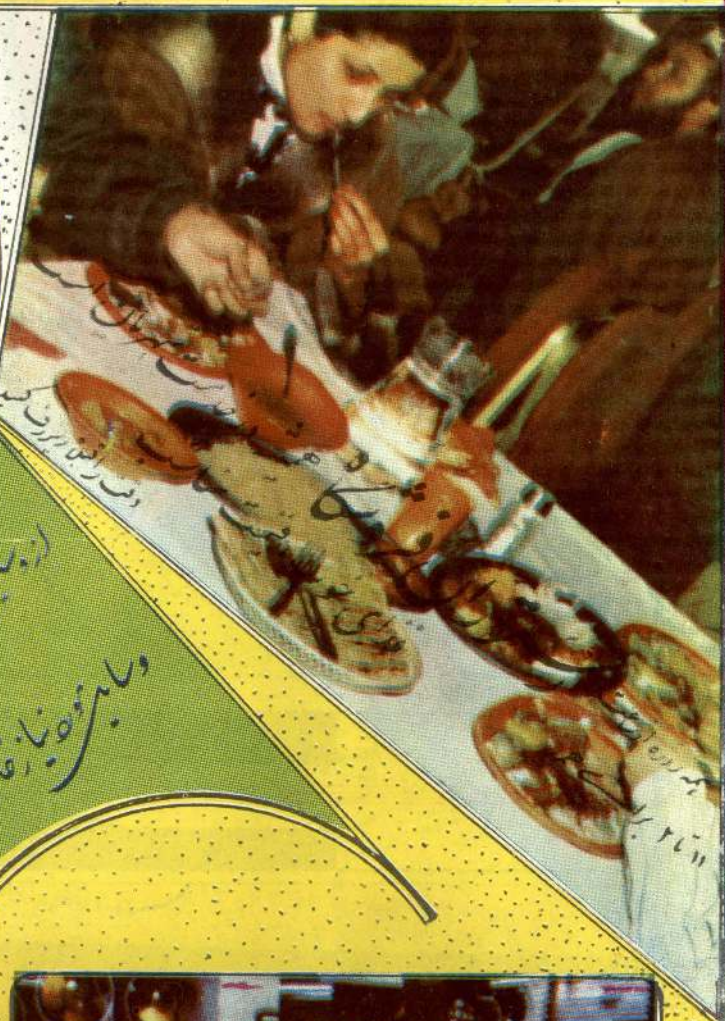
قرطاسیه فروشی وحیدالله

انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتیب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین
محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه. مجله میاوان. مجله
جوانان امروز. نشرات اخبار هفته. نگاه. پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان
عرضه میدهد.
وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص. تذکره
و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف معائن زینب

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات مورد نظر شما: سپاه سوم، جوانمرد روز، اخبار مجله، قرطاسیه و کارتهای تبریک همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
آدرس: متصل بازار امید



از میان آرایش غریب را بنایه
و باید توجه نیاز خانواده ما را درسیه

بزرگترین مارکت فروش
پوشاک ساخت وطن



قیمت ۳۰۰۰۰ تومان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**